

ماهنامه

اردیبهشت ماه ۱۳۷۸
۵۷۵۹
سال اول شماره دوم

بمنظری

فرهنگی

نشریه دینی - فرهنگی - خبری - ارگان انجمن کلیمیان تهران



جناب آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهور محبوب
هنگام بازدید از جشنواره مطبوعات مسئولین
غرفه « بینا » را به ادامه کار تشویق میکنند

اردیبهشت ۱۳۷۸

قیمت ۳۰۰۰ ریال



بریتے

دفتر مقام معظم رهبری

- حضرت آیت... یزدی - ریاست محترم قوه قضائیه
- جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای فلاحیان - وزیر محترم اطلاعات
- جناب آقای بشارتی - وزیر محترم کشور
- تیمسار سر تیپ سیف اللهی - فرمانده محترم نیروی انتظامی جمهوری اسلامی

سلام علیکم،

نامه‌ی شماره‌ی ۶۷۲۳ مورخ ۷۵/۵/۱۵ هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران درخصوص برخی مشکلات پیش آمده برای کلیمیان ایران و درخواست توجه و عنایت جهت آسایش خاطر آنان که تصویر آن به پیوست ارسال می گردد، به استحضار مقام معظم رهبری «مدظله العالی» رسید، فرمودند:

«به همه‌ی مراکزی که باید مطلع شوند و به خود جامعه‌ی کلیمیان اعلام کنید که پیروان همه‌ی ادیان الهی و بویژه متدینین به ادیان رسمی و از جمله یهودیان ایران در پناه قانون و نظام جمهوری اسلامی و از حرمت و امنیت کامل برخوردارند و تعرض به آنان تخلف از قانون و موجب برخورد شدید دستگاههای مسئول در نظام جمهوری اسلامی است.»

مراتب جهت اقدام مقتضی، به اطلاع می رسد.

دفتر مقام معظم رهبری

محمدی گلپایگانی

۱۳۳۳۶۵

۱۳۲۵ / ۴ / ۶

۷۵ / ۴ / ۷
۴۷۷۲

رونوشت: هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران جهت اطلاع و اقدام لازم.

توضیح :

در سال ۱۳۷۵ بعد از بروز مشکلاتی برای بعضی افراد کلیمی ایران هیئت مدیره انجمن کلیمیان نامه ای خطاب به حضرت آیت الله خامنه ای رهبر معظم انقلاب اسلامی ارسال نمود . درپاسخ به نامه انجمن کلیمیان تهران دفتر مقام معظم رهبری پاسخ ایشان را به شرح فوق برای انجمن کلیمیان ارسال نمودند که بنا به درخواست تعداد زیادی از همکیشان عزیز عینا به چاپ آن اقدام می نمائیم .

بینا

בה
به نام خدا

نشریه دینی - فرهنگی - خبری
ارگان انجمن کلیمیان تهران

سال اول - شماره ۲
اردیبهشت ۱۳۷۸
ایار ۵۷۵۹
مه ۱۹۹۹

فهرست

عنوان

صفحه

• سخن سردبیر	۲
• رویدادها	۳
• جشن شاوو و غوت : آرش آبانی	۶
• گفتگوی شمعها : شیرین دخت دقیقیان	۸
• یادبود سرلشکر صیاد شیرازی - کارنامه هیئت مدبره انجمن کلیمیان تهران	۹
• قیام "کتو ورشو" : هارون یشایایی	۱۲
• مدرسه یادها - گزارش از مدرسه موسی بن عمران : افشین تاجیان	۱۴
• یهودیان ایران - بخش دوم : کیارش یشایایی	۱۷
• انسان بودن به معنای کامل بودن نیست : مزده صیونیت	۲۰
• با طبیعت مهربان باشیم : الهام یگانه	۲۳
• مبارزه علیه کشتار نوزادان دختر : المیرا سعید	۲۴
• سالگرد مرگ آلبرت اینشتین : الهام یگانه	۲۵
• موفقیت جهانی نویسنده جوان یهودی	۲۷
• داستان آفرینش - شرح تصویر : آرش آبانی - رامین مسجدی	۲۸
• آیا ستارگان در زندگی انسان نقش دارند؟ : آرزو ثنایی	۳۰
• شایعه : یلای جامعه : دانشجویان یهود شیراز	۳۱
• پژوهشی پیرامون پیامبران یهود و زبان نمادین شمس : شیریندخت دقیقیان	۳۲
• پزشکان یهودی : آرزو ثنایی	۳۹
• مرگ قو : الهام یعقوبیان	۴۰
• سالمندان با چشمان همیشه به انتظار : لیورا سعید	۴۵
• کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران : مرگان کوچک زاده	۴۷
• عبری بیاموزیم : مرگان کوچک زاده	۵۰
• چگونه از بروز سکنه جلوگیری کنیم : لیورا سعید	۵۳
• شعر شاوو و غوت : عبدالله طالع همدانی	۵۵
• فرم اشتراک - اطلاعات	۵۶

• صاحب امتیاز : انجمن کلیمیان تهران

• مدیرمسئول : هارون یشایایی

• زیر نظر شورای سردبیران :

آرش آبانی ، افشین تاجیان ، مزده صیونیت ،
فرانک عراقی ، بهناز وفامنسوری ، الهام یعقوبیان

• صفحه آرایی : فرید طویبان

• حروفچینی : مرکز کامپیوتر انجمن کلیمیان تهران

• لیتوگرافی : رساگراف

• چاپ : رنگ (برخوردار)

• آدرس مجله : خیابان جمهوری اسلامی - خیابان
شیخ هادی - کوچه هاتف - پلاک ۶۰ - طبقه دوم
(مجمع فرهنگی و ورزشی کلیمیان تهران)

• تلفن : ۶۷۰۲۵۵۶-۶۷۰۴۲۴۷

• فکس : ۶۷۱۶۴۲۹



• عکس روی جلد : دیدار جناب آقای خاتمی ریاست
محترم جمهوری از غرفه نشریه بینا در ششمین
جشنواره مطبوعات .



• بینا اگهی می پذیرد .

• بینا در ویرایش و کوتاه کردن مطالب آزاد است .

• نقل مطالب از مجله بینا با ذکر مأخذ بلامانع است .



بینا - בינה - در زبان عبری به معنای آگاهی
و بصیرت است

سخن سر دیر

انتشار پیش شماره یا اولین شماره ماهنامه «بیتا» بیش از آنچه تصور می‌شد مورد استقبال خوانندگان علاقمند قرار گرفت.

موجب دلگرمی بسیار است هیأت تحریریه و دست‌اندرکاران، «بیتا» بدانند، در ادامه انتشار این ماهنامه که انصافاً نتیجه علاقه و توجه نسل جوان یهودی ایران است از حمایت و پشتیبانی خوانندگان عزیز مخصوصاً همکیشان آگاه و هوشیار خود برخوردارند.

آنها که دست اندرکار مطبوعات هستند بخوبی می‌دانند سازمان دادن به انتشار چنین نشریه‌ای با امکانات بسیار محدود جامعه کلیمی ایران چه کار دشواری است و اگر این کار عملی شده و به یاری خداوند ادامه خواهد یافت هیچ پشوانه‌ای به جز توانائی و علاقه جوانان یهودی به تحکیم مبانی اعتقادی یهودیت و اجرای وظیفه ملی خود به عنوان ایرانیان متعهد نمی‌تواند ضامن ادامه این راه باشد.

هیأت مدیره انجمن کلیمیان خود را موظف دانسته و می‌داند که با گسترش فعالیت‌های فرهنگی مخصوصاً انتشاراتی در شناسائی اصول دینی یهودیت به یهودیان و معرفی جامعه کلیمیان ایران به سایر هموطنان خود و مردم جهان اقدام نماید.

هیأت تحریریه نشریه «بیتا» با دریافت نظرات و انتقادات خوانندگان خود از اولین شماره نشریه سعی کرده‌است نواقص و ضعف‌های موجود را برطرف نموده و با تقویت جنبه‌های مورد علاقه خوانندگان به پیشبرد هدفهای مورد نظر اقدام نماید.

شک نیست که نسل جدیدی از

نویسندگان و تحلیل‌گران از نسل کنونی یهودیان ایران، همگام با ماهنامه «بیتا» رشد خواهند یافت و ادامه انتشار «بیتا» موجب سرافرازی و بالندگی بخش فرهنگی جامعه کلیمیان ایران خواهد شد. برای ادامه انتشار نشریه چند اقدام مهم و بسیار مفید است که از طرف خوانندگان عزیز و مخصوصاً همکیشان علاقمند می‌تواند کارساز باشد:

۱. ارتباط خوانندگان با نشریه می‌تواند از طریق دبیرخانه انجمن کلیمیان و یا هیأت تحریریه «بیتا» و حتی مسئولین کنیساها به عمل آید، به شرط آنکه اظهار نظرها و پیشنهادات به صورت کتبی باشد، جمع بندی نظرات خوانندگان وقتی ممکن است که مسئولین انتشار نشریه بتوانند در جمع خود آنها را بخوانند و با تبادل نظر و مذاکره از جنبه‌های مفید هر مطلب استفاده کافی نمایند، تشویق‌ها و یا پیشنهادات شفاهی با آنکه مفید است ولی کارساز نمی‌تواند باشد.

۲. شک نداریم که در جامعه کلیمیان ایران نویسندگان و هنرمندان فراوانی وجود دارند که می‌توانند در تهیه مطالب و غنی ساختن محتوای ماهنامه «بیتا» ما را یاری نمایند، هیأت تحریریه «بیتا» اصل را بر آن قرار داده است که تمام همکیشان عزیز که شوق نوشتن را دارند در جلسات هیأت تحریریه با در دست داشتن نوشته خود شرکت نمایند، یعنی پذیرفته‌ایم که اگر دوستان مطالبی ارسال کردند و خود نتوانستند در جلسه هیأت تحریریه شرکت نمایند، مطالب ارسالی مورد مطالعه و دقت کافی قرار گیرد و اگر کسانی خود مایلند با شرکت در جلسات

هیأت تحریریه نوشته خود را توضیح و توجیه نمایند از حضور آنها در جلسه استقبال خواهد شد.

۳. رساندن نشریه به دست علاقمندان یک بخش اساسی کار است، ما، دست همه کسانی را که مایلند در کار توزیع - فروش و یا دریافت آبونمان ما را کمک کنند صمیمانه می‌فشاریم. قبوض آبونمان در اختیار علاقمندان گذاشته خواهد شد و شیوه توزیع از طریق پست یا افراد و یا مسئولین کنیساها و احتمالاً توزیع جراید مورد مطالعه قرار گرفته و با کمک دوستان عملی خواهد شد. ما برای ادامه انتشار این نشریه در تهران و شهرستان‌ها به حدود دوهزار مشترک احتیاج داریم و این برنامه را در کوتاه مدت شدنی می‌دانیم. اگر همه همت کنیم، که انشاءاله چنین خواهد بود.

۴. خارج از فروش و یا آبونمان نشریه برای ادامه انتشار به کمک‌های مالی شما نیازمندیم، علاقمندان و همکیشان عزیز می‌توانند کمک‌های مالی خود را از طریق شماره حساب ۲۸۸۹ بانک ملی ایران شعبه ملک کد ۴۵۶ بنام انجمن کلیمیان تهران در کلیه شعب بانک ملی واریز نمایند و یا مستقیماً به دبیرخانه انجمن پرداخت نموده و رسید دریافت دارند. در صورتیکه پرداخت کنندگان مایل باشند، نام آنها و مبلغ پرداخت شده در نشریه «بیتا» در ستونی جداگانه درج خواهد شد.

امید ما همکاری شما با نشریه خودتان است و یقین داریم از جانب شما نیز این علاقمندی وجود دارد و راه برای ادامه کار باز است.

لازم می‌دانیم از مسئولین محترم نظام جمهوری اسلامی که بعد از دریافت نشریه، ما را مورد لطف و مرحمت خود قرار داده‌اند تشکر و سپاسگزاری نمائیم.

رویدادها

حضور جناب آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهور محبوب در غرفه بینا

«... حضور جناب آقای سید محمد خاتمی رئیس جمهور محبوب ملت ایران در روز یکشنبه ۱۹ اردیبهشت ماه از محل نمایشگاه و بازدید دوساعته ایشان از سالنهای ویژه جشنواره مطبوعات، این جشنواره را به خاطره‌ای به یاد ماندنی برای تمامی شرکت کنندگان بدل کرد. ایشان ضمن حضوری پر حوصله در غرفه «بینا» و صحبت با مسوولین نشریه، انتشار این ماهنامه و شرکت در نمایشگاه را گامی مثبت در جهت شناخت جامعه اکثریت از هموطنان کلیمی قلمداد کردند و برای ادامه این مسیر مبارک فرهنگی ابراز امیدواری نمودند...»

(شرح عکس روی جلد)

نخستین تجربه در ششمین

جشنواره مطبوعات

آفرین و جالب توجه «نشریه بینا» ارگان انجمن کلیمیان تهران در جشنواره امسال بود. ماهنامه «بینا» علیرغم اینکه فعالیت خود



رئیس انجمن کلیمیان توضیحاتی چند درباره فعالیت فرهنگی کلیمیان ایران به اطلاع وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی می‌رساند

جامعه اکثریت، مشکلات ویژه و... مهمترین سوالات بازدید کنندگان مشتاق مسوولین غرفه بینا بود و آنچه که شگفتی بود، اطلاعات جامع برخی از محققین زمینه‌های مختلف حیات اجتماعی یهودیان (همچون سبکهای معماری ایشان) وحتی تسلط برخی افراد به زبان عبری بود. ضمن برخی از بازدید کنندگان از امکانات فرهنگی «کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران» آفرین شده و به آن مرکز معرفی گردیدند. بازدید کنندگان، ضمن آشنایی با «ماهنا بینا» این فعالیت را مثبت تلقی کرده، با خیر یا اشتراک این ماهنامه، مسوولین مربوطه در جهت پیگیری انتشار این ماهنامه مو تشویق قرار دادند.

اولین بازدید کننده غرفه، جناب آقا دکتر عطااله مهاجرانی، وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی با اظهار خوشوقتی از حضور در جامعه کلیمی در عرصه فرهنگی، ورود کلیمیان را به خانواده بزرگ مطبوعات تبریک گفتند و در یادداشتی در دفتر یاد بود غرفه «برای هموطنان گرامی آرزوی موفقیت عرصه‌های فرهنگی و مطبوعاتی» نمودند. از دیگر بازدید کنندگان محترمی که در غرفه حضور داشتند و مذاکره با مسوولین «بینا» جهت همکاری فرهنگی با این نشریه ابراز علاقمندی نمودند، از آقای عادل، محمد خرمشاهی و شفیع سروس. می‌توان نام برد. مسوولین نشریات نشر ایران، همشهری، ایران نیوز، جوان، من

را تازه آغاز کرده است حضوری فعال داشت جای خوشوقتی است که غرفه «بینا» با استقبال بی نظیر عده زیادی از هموطنان روبرو شد، آنگونه که با پرسشهای بیشمار خود در زمینه‌های مربوط به تاریخ و آداب و رسوم یهودیان ایران و جهان، علاقمندی خود را به آگاهی یافتن از مسایل ساکنان دیر آشنای این مرز و بوم نشان می‌دادند. آداب و رسوم یهودیان ایران، تاریخ، تقویم عبری، جمعیت یهودیان ایران و مکانهای تمرکز ایشان، مکان کنیساها، وضعیت روابط با

ششمین جشنواره سراسری مطبوعات پس از ده روز فعالیت در محل دائمی نمایشگاه‌های تهران روز دوشنبه بیستم اردیبهشت رسماً به کار خود پایان داد. این جشنواره روز جمعه دهم اردیبهشت با حضور جناب آقای دکتر سید عطااله مهاجرانی وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی و استقبال بی نظیر مردم مشتاق و فرهنگ دوست ایران آغاز به کار کرد. ویژگی قابل درج از نظر جامعه کلیمیان در ششمین جشنواره مطبوعات حضور غرور

رئیس و مهندس موریس معتمد نایب رئیس انجمن کلیمیان تهران برای رسیدگی به مشکلات و ارتباط نزدیکتر با همکیشان ساکن شیراز به این شهرستان مسافرت نمودند.

در این سفر طی جلسات متعدد با جوانان و مردم شیراز در مورد نیازهای جامعه کلیمیان شیراز و فعالیت انجمن کلیمیان شیراز بحث و تبادل نظر به عمل آمد و تصمیماتی در جهت سازماندهی بهتر به فعالیت همکیشان در شیراز اتخاذ شد.

رئیس انجمن کلیمیان تهران در جلسات شور و از جمله جلسه عمومی در کنیای ربیع زاده دیدگاههای انجمن کلیمیان را روشن و بعضی ابهامات ناشی از وقایع اخیر در شیراز را مرتفع نمود.

در مشکلاتی که برای چند نفر از همکیشان در شیراز پیش آمده با خانواده‌های دستگیر شدگان ملاقات و برای روشن شدن موقعیت آنها با مسئولین جمهوری اسلامی تماس‌های مکرر گرفته شده که امیدواریم نتیجه آن بزودی معلوم گردد.

مرکز فرهنگی هنری جوانان کلیمی در منطقه یوسف آباد (سرابندی) افتتاح شد

روز دوشنبه شانزدهم فروردین‌ماه ۱۳۷۸ برابر ۱۹ ماه عبیری نیسان ۵۷۵۹ مصادف با پنجمین روز از موعد پش پس از مدتها تلاش و صرف هزینه بسیار مرکز هنری و فرهنگی و ورزشی جوانان کلیمی تهران در منطقه یوسف‌آباد خیابان سیدجمال‌الدین اسدآبادی کوچه سیزدهم افتتاح شد.

تجدید بنای این ساختمان که حدود یکسال طول کشید با همت و نظارت آقای صیون اوریل و مهندس نادر



دست اندر کاران نشریه بينا در مراسم اختتامیه
عکس یادگاری با دکتر مهاجرانی

در پایان فرصتی مغتنم است تا از تمامی عزیزانی که با همکاری خود در برپایی غرفه «بينا» و یا حضور خستگی ناپذیر در طول ده روز فعالیت نمایشگاه موجبات این اقدام فرهنگی را فراهم آوردند تقدیر گردد:

خانم‌ها: الهام یعقوبیان، بهناز وفامنصوری، مژگان کوچک زاده، الهام یگانه.

آقایان: آرش آبایی، رامین مسجدی، افشین تاجیان، کیارش یشایی

و همچنین از کمک‌های دوستان گرامی آقایان روزبه فراهانی و حسین ترکی تشکر می‌نمایم.

مسافرت آقای دکتر الیاسی، نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی و اعضای هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران به شیراز

روز چهارشنبه ۲۵ فروردین‌ماه ۱۳۷۸ آقایان دکتر الیاسی نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی و هارون یشایی،

آزاد، کلک، ماشین، مطلب فجر، وهومن، انوار، شبستان، دو دنیا، صفحه اول، اطلاعات، خرداد، طبیعت، ایران دیلی، موعود، آلیک، چاپار، برق، امید زنجان، صنعت چاپ، ... و نیز مسوولین شرکت تعاونی مطبوعات کشور، خبرگزاری جمهوری اسلامی معاونت مطبوعاتی رئیس جمهور، گروه تاریخ دانشگاه تهران، گروه تحقیقاتی امام رضا(ع) از مشهد و محققینی از حوزه علمیه قم با حضور خود در غرفه «بينا» مارا مفتخر و راهنمایی نمودند.

بنا به دعوت برگزار کنندگان مراسم اختتامیه جشنواره، مسوولین نشریه «بينا» نیز در این مراسم حضور یافتند و از نزدیک با برندگان جوایز مختلف آشنا شدند. امید آنکه در آینده نیز شاهد استقبال همکیشان ارجمند از فعالیتهای فرهنگی جامعه باشیم.

وظیفه خود می‌دانیم از کمک‌ها و راهنمایی جناب آقای شهیدی معاون مطبوعاتی وزارت ارشاد و آقای مالیر دبیر جشنواره مطبوعات، آقای تقوی مسوول محترم اداره امور اقلیت‌های دینی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و آقایان اسماعیلی، قاسمی و صالحی سپاسگزاری نمایم.

در ماههای اخیر تغییرات ویژه‌ای در هردو مهد کودک به کار گرفته شده از جمله اینکه برای امنیت بیشتر کودکان کلمبی تجهیزاتی ایمنی جدید به کار گرفته شده و میله‌های آهنی جهت درها و پنجره‌ها کار گذاشته شده است، اتاق بازی جهت بازی‌های آموزشی برای تقویت هوش و حافظه کودکان ترتیب داده شده است، بینایی سنجی توسط مربیان مهد کودک انجام شده است لازم به ذکر است این عمل برای مشکل تنبلی چشم و حل آن صورت گرفته است.

مهدکودک یلدا (۲ و ۱) برنامه‌هایی را نیز در فصل بهار ترتیب داده است.

از جمله آموزش عبری، انگلیسی، سرود آموزش مسائل دینی، کتابهای آموزشی و غیره. ضمناً مهدکودک یلدا در صدد است برای کودکان شش ساله جشن فارغ التحصیلی را برگزار نماید.

برنامه‌های تابستانی نیز متعاقباً اعلام خواهد شد.

همکیشان گرامی کودکان خود را به

مهدیهودی بسپارید.

مهدکودک یلدا ۱ خیابان گرگان
تلفن: ۷۵۵۴۷۰۴

مهدکودک یلدا ۲ خیابان دکتر فاطمی، پروین اعتصامی، لعل غربی
تلفن ۶۵۴۹۳۷

برنامه‌های خانه جوانان یهود

برنامه‌های خانه جوانان یهود تهران هر هفته پنجشنبه‌ها با برنامه‌های سرگرم کننده علمی و تفریحی شامل موسیقی مسابقات متنوع جنگ شاد و سخنرانی‌های علمی و مذهبی پذیرای جوانان و نوجوانان همکیش می‌باشد. همچنین کتابخانه و سالن پینگ پنگ خانه جوانان هر هفته در اختیار جوانان و نوجوانان عزیز می‌باشد.



نمای بازسازی شده ساختمان جدید جوانان کلمبی در منطقه یوسف‌آباد



مراسم افتتاح ساختمان جدید جوانان کلمبی با استقبال فراوان همکیشان روبرو شد.

انجمن هنری و فرهنگی کلمبیان و سازمان بانوان یهود ایران می‌باشد و در طبقه اول امکانات و تجهیزات ورزشی فراهم خواهد شد.

مهدکودک یلدا (۱ و ۲) وابسته به

انجمن کلمبیان با تغییرات ویژه پذیرای کودکان جامعه یهودی است
مهد کودک یلدا با سپری شدن تعطیلات عید نوروز و موعد پسخ از اردیبهشت ماه مجدداً فعالیت خود را از سر گرفته است.

روزرخ و با صرف هزینه‌ای معادل سیصد میلیون ریال از طرف انجمن کلمبیان تهران انجام گرفت. مساحت کل زمین ۶۴۰ و سطح زیر بنا ۱۵۳۰ متر مربع می‌باشد.

در طرح تازه این بنا دو سالن اجتماعات بزرگ و یک سالن کوچکتر برای اجتماعات و محل کتابخانه و اتاقهای متعدد برای تجمع جوانان در نظر گرفته شده است. این محل مورد استفاده سازمان دانشجوان یهود ایران،



واقعه شاورعوت (دریافت تورات): تصویری مینیاتوری مربوط به قرن ۱۴ میلادی موسی دو لوح ده فرمان الهی را از خداوند در کوه سینای دریافت می کند و آنرا طی مراتبی به مشایخ قوم انتقال می دهد

۶- قتل مک	עֲשֵׂת אֲנֹכִי יִי	۱- من خدا خالق تو هستم
۷- زنا مک	לֹא תִרְצַח	۲- برای تو معبودان دیگری نباشند
۸- دزدی مک	לֹא תִנָּאֵף	۳- نام خداوند را بیهوده بر زبان مبر
۹- شهادت دروغ مده	לֹא תִגְנוֹב	۴- شبابت را یاد کن و آن را رعایت نما
۱۰- به دارایی همنوعت حسد	לֹא תַעֲנֶה	۵- پدر و مادرت را احترام نما
مبر	לֹא תַחַמַּד	

جشن شاووَعوت * חג השבועות

آرش ابانی

ششم ماه عبری سیوان به عنوان جشن شاووَعوت (عید هفته‌ها) نامیده می‌شود. پس از هفت هفته شمارش ایام عומר که از جشن پسخ (عید خروج از مصر) آغاز شده بود، این جشن که به مدت دو روز برگزار می‌شود فرامی‌رسد. از جمله مناسبت‌های این عید، جشن درو نوبرانه میوه‌ها و غلات (بیکوریم) و تقدیم آن به درگاه خداوند است که نام חַג הַקִּיצִיר - عید درو - معرف آن است. همچنین در تلمود به آن نام לַעֲרֵת - عصرت - به معنای اجتماع نیز داده شده که نشانگر گردهمایی زائرین در این زمان در معبد مقدس (بت همیقداش) است. اما مهمترین مناسبت این جشن، سالگرد اعطای مستقیم فرمانهای خداوند به بنی اسرائیل پس از گذشت هفت هفته از زمان خروج از مصر است. در این روز بود که جلال خداوند در کوه سینای و در نظر تمام قوم آشکار شد و او کلام خود را بطور مستقیم به آنها اعلام فرمود.

نحوه تجلی خداوند در کوه سینای در متن تورا (سفر شמות ۱۹) تصویر شده است، هر چند که درک آن مانند دیده شدن صداها برای اذهان مشکل می‌نماید. در روایات یهود درباره کیفیت تجلی الهی به گونه‌ای بحث می‌شود که این واقعه به عنوان یک مفهوم جهانی - و نه منحصر به قومی خاص - مطرح گردد. به عنوان مثال گفته شده است که واقعه اعطای کلام خداوند در بیابان واقع شد و بیابان - بخصوص در آن دوره - تحت تملک هیچ حاکم و قومی نبود و ملتی نمی‌توانست ادعا کند که قوانین خداوند تنها برای گروه خاصی از انسانها صادر گشته است. همچنین گفته شده است که ندای پروردگار بطور معجزه آسا و همزمان به کلیه زبانهای موجود آن دوران شنیده شد تا تمام ملل دنیا قادر به درک مستقیم کلام خالق خود باشند.

مفهوم حقیقی ایمان به خدا

در فرمان اول نهفته است

اولین فرمان از مجموعه ده کلام خداوند که در واقعه شاووَعوت به بنی اسرائیل اعلام شد، چنین است (شמות ۲۰:۲):

אֲנֹכִי יְהוָה אֱלֹהֶיךָ אֲשֶׁר
הוֹצֵאתִיךָ מֵאֶרֶץ מִצְרַיִם מִבֵּית עַבְדִּים

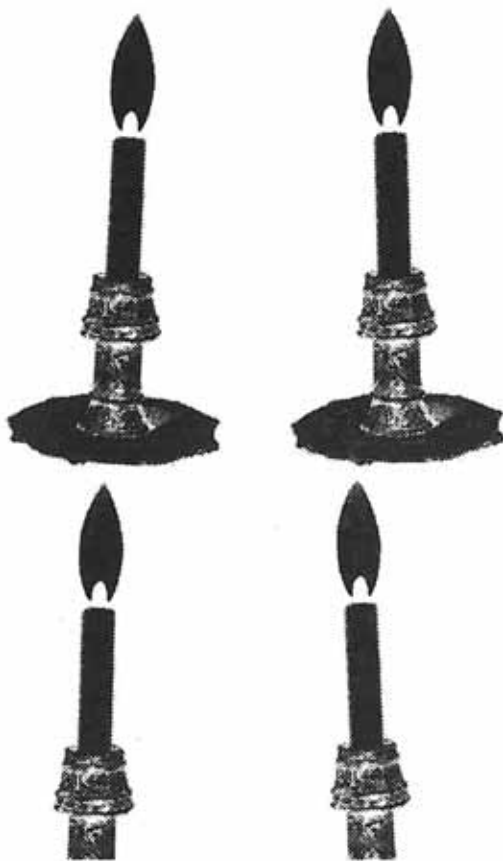
من خدا، خالق تو هستم، که تو را از سرزمین مصر، از خانه بردگی

خارج ساختم

این جمله، اولین کلام رسمی و مستقیم خداوند با یک ملت است. او قبل از این بارها خود را به اجداد آنها مانند ابراهیم، اسحق و یعقوب

عمیق خود به مفهوم حقیقی خدا و آفرینش دست یافته بودند. اکنون خداوند خود را به یک ملت - که واسطه‌ای برای انتقال و انتشار توحید و دانش الهی در جهان آن روز است - معرفی می‌کند و این نحوه معرفی باید اساس ایمان الهی را برای عامی‌ترین انسانها نیز به سادگی روشن نماید. او کلام خود را اینچنین آغاز می‌نماید: *من خدای خالق تو هستم...* ظاهراً همین جمله برای ایمان و شناخت او کافی است، اما او مایل است که آیات و نشانه‌های خود را نیز در این معارفه به انسان نشان دهد تا با مشاهده آنها در این جهان، وجود خداوند در ذهن یادآوری گردد. برآستی چه اثر و نشانه‌ای بهتر از همین جهان می‌تواند وجود خالق را یادآور شود؟ پس انتظار می‌رود که او ابزار شناخت خود را اینچنین ارائه نماید: *"من هستم خدای خالق تو، که زمین و آسمانها را آفریدم"*. ولی او چنین معرفتی را برای ایمان کافی نمی‌داند. بله، او خدایی است که جهان را با تمام عظمت، نظم، شگفتیها و پیچیدگیهایش خلق کرده است. این درجه از آگاهی و ایمان لازم است، اما انسان پس از آن چه می‌اندیشد؟ آیا خداوند پس از آفرینش اولیه، به کناری نشسته و تنها نظاره‌گر چرخش افلاک در مدارات و روند خودبخود پدیده‌های طبیعی و گذران زندگی انسانها به هر صورت و بدون هیچگونه دخالت خارجی است؟ آیا هدف از آفرینش با خلق آسمانها و زمین به بهترین وجه ممکن تامین گشته است؟ او خود به این ابهام پاسخ می‌دهد: *من هستم خدای خالق تو که تو را از سرزمین مصر، از خانه بردگی خارج ساختم*. خداوند به صراحت اعلام می‌کند که نه تنها آفریننده جهان است، بلکه همواره ناظر بر حرکات و پدیده‌های جهان (حتی در حد جزئیات) است و بطور مستقیم بر همه مراحل زندگی انسان دخالت دارد و خروج از مصر نشانه ایمن حضور و دخالت دائمی است. او انسان را بازیگر اصلی این جهان می‌داند، زیرا همانگونه که از معجزات عظیم خروج بنی اسرائیل از مصر پیداست، او همه عوامل و پدیده‌های خلقت را حتی در خلاف جهت طبیعی آنها بکار می‌گیرد تا این انسان را از بردگی فرعون خارج سازد. هدف از آفرینش تنها با این بیان - البته با لفظ انسانی - کامل می‌شود: خروج از سرزمین بندگی و بردگی فرعون و رهایی و آزادی برای عبادت خالق. خداوند جهان را آفرید، اما این پایان خواسته او نیست، بلکه هدف نهایی با تکامل انسان از طریق ایمان به وجود خداوند و ناظر دانستن او بر اعمالش تحقق می‌یابد. آیه اول ده فرمان با کوتاه‌ترین و در عین حال صریح‌ترین صورت ممکن، یکی از پایه‌های اعتقادی مکتب الهی را بیان می‌کند که حضور خداوند با نظارت و دخالت اراده او در هر زمان و مکان یکی شمرده می‌شود.





از این همراهی‌ها در تاریخ نقش برجسته‌ای دارد برای نزدیک شدن قلبها به یکدیگر ...

ادیه کاپلان، فیلسوف و روحانی معاصر یهودی می‌گفت اگر خداوند می‌خواست، می‌توانست جهانی سراسر وحدت بیافریند، اما او آدمیان را در تکرار خلق کرد تا خود به وحدت برسند. آیا گامهای ما آگاهند که به سوی قرن صلح، وحدت و گفتگوی تمدنها، نژادها و ادیان الهی روانند؟ آدمیان به کجا می‌روند؟ باری، چون از آن گفتگوی شمع‌ها باز گشتیم، در دستهایمان دو شمع کوچک به جا مانده بود و در دلهایمان زلالی غریب... ❁

بزرگ به من و پسرم داد.
دستهایم در لرزشی
غریب ناگهان کوچک
شد. گویی دستم در
دست گشاده پدر بود که
هر عاشورا من و برادرانم
را به تماشای هیأت
می‌برد و من نخستین بار
در نگاه اندیشناک او
خوانده بودم که امام
حسین مردی بزرگ بود.
اینک درمی‌یافتم که
آیین‌ها از نوستالژی
می‌کاهند. امروز همان

مراسمی را بینیم که در کودکی شاهد بودیم و این آیین نیز با شبیه سازی‌هایش، اسب‌های سوار از دست داده‌اش، خیل کودکان اسیرش، یزید قرمز پوش شمشیر به کف و خیمه‌های سرنگون شده‌اش، به گونه‌ای فاصله نوستالژی تاریخ را در می‌نوردد و یکراست آدمی را به خیمه‌گاه رشادت می‌برد، کودکی و تاریخ چقدر به هم می‌مانند!

من و پسرم به یکدیگر خیره شدیم و شمع‌هایمان به آن همسرای شمع‌ها پیوستند. دیگر ما نه تماشاگران این مراسم آیینی، که شرکت کنندگانی در صف طویل آن بودیم. با پسرم گفتم

گفتگوی شمع‌ها

به مناسبت

شام غریبان و عاشورای حسینی



شیرین دخت دقیقیان

طبل‌ها باز ایستاده بودند تا آخرین سیاه‌واژه طومار این شب، در پیمایش آرام گام‌ها ادا شود. دست‌های اندوهبار شام غریبان، آرام بر طبل سینه‌ها می‌کوفت. نوایی دستپاچه، ناتوانی واژه‌ها را به شعله می‌کشید و تنها توانایی اشک بود که راه می‌سپرد.

زمان گریان و افلاک ناپاکی تاریخ از نور سیاه شر چراغان، آدمیان، از هیبت فاجعه، سوگواران، برای او که پیروانش از بسیاری ماتم، همه مرزهای الهیات در نفی استعاره‌های انسان واره برای خدا را پشت سر گذاشته و او را خون خدا نامیده‌اند.

تنها قامت لرزان شمع‌ها بود که به زیارت می‌شتافت، آخر زمین و زمان در سبای جامه‌ها چوپانان سیاه‌چاله‌ای در هم فشرده بود. در این هنگامه سبای و شمع، سوسوی شمعی که در باد پرپر می‌زد، به سویم دراز شد. دستی در تاریکی دوشمع

کارنامه هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران

نیازها و باورهای جامعه یک طرف و توانایی‌ها و امکانات در طرف دیگر.

و با نظارت وزارت آموزش و پرورش دایره گردیده است با اصول دین یهود و انجام فرایض مذهبی آشنا می‌شوند. با اینکه بازدهی این کلاسها در حد مطلوب نیست، ولی دانش آموزان در همین کلاسهای مخصوص است که می‌توانند زبان عبری و خواندن دعاها و مخصوص و تعلیمات دینی را فراگیرند.

در تمام شهرهای ایران که حتی یک خانواده یهودی زندگی می‌کند اگر دانش آموزی داوطلب باشد می‌تواند کتابهای پیش دین و فرایض یهودی را بیاموزد و به سئوالاتی که از مرکز استان برای اینگونه دانش آموزان تنظیم شده جواب دهد و نمره دریافتی در کارنامه او درج خواهد شد. بطور تقریب می‌توان گفت در مقطع تحصیلی ۷۸-۱۳۷۷ حدود چهارهزار دانش آموز یهودی در مقاطع دبستان و راهنمایی و دبیرستان در ایران مشغول به تحصیل هستند که اکثریت آنها در مدارس اختصاصی کلیمیان در تهران مجتمع دخترانه اتفاق: دوره‌های دبستان، راهنمایی و دبیرستان مدارس روحی شاد دوره‌های دبستان و راهنمایی مجتمع پسرانه موسی بن عمران (ابریشی) دوره‌های دبستان و راهنمایی برای پسران مدارس فخر دانش دوره‌های دبستان و راهنمایی برای دختران دبستان راه دانش دوره ابتدایی برای پسران و یا کلاسهای پیش دینی روزهای جمعه به برنامه‌های دینی آموزش و پرورش و فرایض دین یهود آشنا می‌شوند. کیفیت تحصیل در مدارس اختصاصی کلیمیان در مقایسه با

هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران در دوره اخیر کوشیده است امکانات موجود در جامعه کلیمیان ایران را در جهت برآوردن نیازهای مردم تا آنجا که ممکن است بکار گیرد.

ذکر فهرست کارهای انجام شده و یا در حال اقدام، شاید گوشه‌ای از فعالیت‌های شبانه‌روزی هیئت مدیره کارکنان انجمن کلیمیان را تصویر نماید. آنچه انجام گرفته است و یا در حال انجام آن هستیم وظیفه ایست که جامعه کلیمیان ایران برعهده ما گذاشته و ما نیز در برابر خداوند و تمام مقدسات مذهبی به عنوان یهودیان متعهد به اخلاق انسانی و شرافت ایرانی بودن خود میثاق بسته‌ایم که آنرا بنحو احسن اجرا نماییم. شرح مختصری از فعالیت‌های هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران:

۱- توجه به آموزش فرایض دینی و اصول اعتقادی یهودیان به نسل جوان یهودی ایران مهمترین وظیفه‌ایست که هیئت مدیره انجمن کلیمیان به آن پرداخته است، به جرأت می‌توان گفت در هیچ دوره‌ای از فعالیت هیئت مدیره انجمن کلیمیان تا آنجا که قابل و استناد است مثل امروز به آموزش جوانان توجه نداشته و برای این مقصود سرمایه‌گذاری نشده است. هم اکنون علاوه بر دانش آموزانی که در مدارس اختصاصی کلیمیان مشغول تحصیل هستند، اکثریت دانش آموزان یهودی که در مدارس عمومی تحصیل می‌کنند در کلاسهای تعلیمات دینی و یادگیری، فرایض، که به سله انجمن کلیمیان

یادبود شهادت سر لشکر صیاد شیرازی



- صبح روز شنبه ۲۱ فروردین ماه، تروریست‌ها سرلشکر علی صیاد شیرازی از نظامیان محبوب جمهوری اسلامی و یکی از سرشناس‌ترین فرماندهان نیروهای ایرانی در جریان هشت سال دفاع مقدس را در برابر چشمان فرزندان و مقابل درب ورودی خانه او به شهادت رساندند. مراسم تشییع جنازه و بزرگداشت صیاد شیرازی به یک همایش بزرگ میهنی و مردمی تبدیل شد. قشرهای مختلف مردم ایران با هر نوع اعتقاد و گرایش، خاطره شهید سرلشکر صیاد شیرازی را گرامی داشته و از خدمات او تجلیل نمودند.

جامعه کلیمیان ایران با ابراز نفرت فراوان از اقدام وحشیانه تروریست‌های بدنام در به شهادت رساندن فرزند دلیر جبهه‌های نبرد حق علیه باطل شهادت سرلشکر پرافتخار ارتش جمهوری اسلامی ایران را به ملت بزرگوار و رهبر معظم جمهوری اسلامی و خانواده آن شهید و نظامیان و پاسداران سلحشور تسلیت گفتند و با شرکت در مراسم گوناگون، دین خود را به این سرباز دلیر ادا نمودند.

سایر مدارس در حد مطلوب و رضایت بخش است و مدیران مدارس و مسئولین وزارت آموزش و پرورش از همکاری و خدمت صادقانه دریغ نمی‌ورزند.

در سال گذشته مدارس اتفاق و موسی بن عمران به سیستم کامپیوتر مجهز شده‌اند و و انجمن اولیا و مربیان مدارس با تلاش پیگیر و ارتباط مستقیم با کمیته انجمن کلیمیان سعی کرده‌اند امکانات رشد و بالندگی جوانان را بیش از پیش فراهم نمایند.

البته هنوز نواقص فراوانی وجود دارد که از جمله محدودیت فضاهای ورزشی برای جوانان پایین بودن سطح آموزش در بعضی کلاسها و کمبود امکانات آزمایشگاهی را می‌توان نام برد که امیدواریم با کمک اولیای دانش آموزان و مدیران و معلمین محترم و زحماتش آموزش و پرورش بتوانیم بر آنها فائق آئیم و در مورد کلاسهای دینی روز جمعه نیز برنامه‌ای در دست مطالعه و تنظیم اسن که کارائی و نتیجه این کلاسها را بیشتر نماید.

به‌علاوه وجود دو مهدکودک بلدا یک در شرق تهران و بلدا شماره ۲ در غرب تهران در پرورش ذهنی و جسمی کودکان یهودی تأثیر بسزائی دارد. این دو مهدکودک زیرنظر کارشناسان تعلیم و تربیت و با کمک سازمان بانوان یهود ایران اداره می‌شود و سالانه حدود سیصد نوآموز یهودی را تحت پوشش خود قرار می‌دهد و فضای مطلوب و دوست‌داشتنی برای بچه‌ها بوجود آورده‌است.

توسعه کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران در محل مجتمع فرهنگی و ورزشی کلیمیان (کوروش) از دیگر اقدامات انجام شده از طرف انجمن کلیمیان است، کتابخانه مرکزی کلیمیان مرکز کتابخوانی و محققین و دانش‌پژوهان در زمینه فرهنگ و دین یهود

شده‌است.

انتشارات در زمینه کتب دینی و آموزشی یهودیان در سالهای اخیر یکی دیگر از موارد فعالیت انجمن کلیمیان است.

چاپ دو دوره سیدورهای کوچک و بزرگ - چاپ کتابهای تعلیمات دینی درسی برای دانش‌آموزان دوره ابتدائی و تکثیر کتابهای دوره راهنمایی و دبیرستان و انتشار نشریه بیتا از فعالیت‌های جاری می‌باشد.

هم‌اکنون «تهیلیم» مزامیر حضرت داوید به‌زبان عبری و با ترجمه فارسی در دست چاپ است که بزودی منتشر خواهد شد، همچنین تنظیم کتابهای بینش دینی کلیمیان برای دانش‌آموزان دوره دبیرستان در حال انجام است که امیدواریم در دوره تحصیلی ۷۹-۱۳۷۸ مورد استفاده قرار گیرد.

مرکز کامپیوتر انجمن کلیمیان هم‌اکنون کانون فعالیت گروه زیادی از جوانان شده‌است. کلاسهای آموزش تئوری و عملی مورد استقبال فراوان قرار گرفته است. مرکز کامپیوتر کار تایپ، ویرایش و آماده‌سازی نشریه «بیتا» و «اصل عبری و فارسی تهیلیم» و کتب درسی را عهده‌دار است.

۲- فعالیت جوانان در دوره اخیر گسترش چشمگیری پیدا کرده‌است. انجمن کلیمیان در جهت گسترش تربیت بدنی و ورزش بین جوانان اقدام نموده و تشکیل تیم‌های ورزشی و موفقیت آنها در مراسم دهه‌فجر ۱۳۷۷ و ایجاد امکانات بهتر برای جوانان بخشی از کوشش کمیته جوانان انجمن در امر ورزش است.

البته این مقدار به‌هیچ‌وجه جوابگوی نیازهای نسل جوان ما نیست و بعد از افتتاح و تکمیل محل واقع در منطقه یوسف‌آباد که بحمد... به‌پایان رسید ساختمان سالن سرپوشیده در محل متعلق به انجمن کلیمیان

تهران در ناحیه ونک و با استفاده از محوطه باز کنیسا باغ‌صبا در اولویت قرار دارد که امیدواریم در سال جاری انجام پذیرد.

فعالیت‌های هنری بین جوانان کلیمی می‌رود تا سازمان مطلوب و مورد نظر خود را پیدا کند. تشکیل نهاد هنری جوانان یهودی ایران در کمیته فرهنگی انجمن سرآغازی نیکو است که امیدواریم نتایج خوبی دربرداشته باشد.

انجمن کلیمیان تهران اعلام نموده‌است که به‌زوج‌های جوانی که قصد ازدواج داشته و از لحاظ تأمین حداقل نیازهای زندگی مشترک خود در مضیقه هستند به‌صورت پرداخت وام قرض‌الحسنه کمک خواهد کرد. که امیدواریم این اقدام موجب گرایش بیشتر جوانان کلیمی به امر ازدواج گردد.

۳- کثروت

در زمینه تهیه اغذیه کاشر یا به‌طور مشخص گوشت دام و مرغ کاشر مشکلات فراوانی از گذشته وجود داشته و هر روز بیشتر می‌شود، متأسفانه انجمن کلیمیان تاکنون نتوانسته است در این زمینه اقدام لازم و مفیدی به‌عمل آورد. در مورد ذبح کاشر و توزیع گوشت دام سازماندهی مختصری انجام شده و نتایج خوبی بدست آمده که البته کافی نیست. کمبود قصاب‌های حرفه‌ای بین همکیشان و در نتیجه عدم امکان دسترسی به یک کشتارگاه حداقل برای روزهای تعیین شده، گرانی روزافزون قیمت دام و کمبود ذابحین (شوحطیم) واجد شرایط از دیگر مشکلات است. در مورد ذبح، آماده‌سازی و توزیع مرغ کاشر چندین بار از طرف هیئت مدیره انجمن کلیمیان اقدام شده که تاکنون به‌نتیجه نرسیده‌است. مذاکرات مفصل با فروشندگان مرغ کاشر آماده و فریز شده در فرانسه و هلند انجام گرفت ولی.

تفاوت قیمت فاحش عملاً ورود مرغ کاشر را از خارج از کشور غیر ممکن می‌سازد.

پر کردن مرغ ذبح شده به صورت خشک‌پز با امکانات کنونی در حجم مورد نیاز کلیمیان تهران شدنی نیست، هم‌اکنون در تهران مرغ‌ها ذبح شده که در مرغ‌فروشی‌ها توزیع می‌شود و پوست‌کنده شده و واجد شرایط بهداشتی نیست.

هیئت مدیره انجمن کلیمیان تهران از همه همکیشان که اطلاع، تخصص و تمایل به شرکت در کار خرید، ذبح، آماده‌سازی و توزیع مرغ کاشر دارند دعوت می‌کند با مسئولین انجمن از طریق دبیرخانه انجمن تماس بگیرند، انجمن حاضر است امکانات مالی و اجرایی خود را در اختیار داوطلبان بگذارد و در صورت امکان اقدام مشترک نماید.

در مورد مصا با زحمات آقای آقاجان شادی و جوانان علاقه‌مند همکیش اسال بحمد... رضایت کامل حاصل شد و جا دارد از جوانان عزیز و علاقه‌مند تشکر نمایم.

۴- امور املاک

جامعه کلیمیان ایران در سراسر کشور دارای املاک و تأسیسات فراوان از جمله مدارس، کنیساها، محل‌های تجمع جوانان، سرای سالمندان و سایر نهادها می‌باشد که تقویم و رسیدگی و تملیک و تبدیل به احسن نمودن آنها وظیفه‌ای خطیر است که به‌کار و سازماندهی فراوان احتیاج دارد.

به جرأت می‌توان گفت کمیته املاک انجمن کلیمیان در سالهای اخیر در زمینه رفع تعرض از بعضی املاک، دریافت اجاره‌بها و افزایش آنها و تملیک و تعمیر املاک موفقیت قابل تحسینی به‌دست آورده است.

همه می‌دانیم ورود در بحث حقوقی املاک مستلزم زمان طولانی است. فاصله

هر رسیدگی گاهی بیش از یک سال نوبت می‌خواهد و بسیاری از املاک عمومی جامعه کلیمیان در تهران و شهرستانها نیاز به رأی قطعی دادگاهها دارد که البته در موارد بسیاری نتیجه حاصل شده است و دریافت اجاره و اثبات مالکیت انجمن قطعی شده و در موارد بسیاری کار به وسیله انجمن کلیمیان و وکلای انجمن پیگیری می‌شود.

قابل ذکر است که در سالهای اخیر هیچیک از پلاک‌های متعلق به انجمن کلیمیان تهران به فروش نرفته و تعمیر و نگاهداری یا بازسازی املاک از درآمدهای جاری انجمن کلیمیان تأمین می‌گردد و در مورد احداث گورستان جدید در تهران ما همه اقدامات قانونی را که در وظیفه انجمن بوده است انجام داده‌ایم و کوتاهی از طرف شهرداری مناطق ۱۵ و ۲۰ تهران است که مذاکرات و مکاتبات و مراجعات مکرر همچنان ادامه دارد. در این مورد از همکیشان عزیز که مطلع در امور حقوقی املاک هستند دعوت می‌کنیم از طریق دبیرخانه انجمن کلیمیان تهران با مسئولین کمیته املاک انجمن تماس بگیرند.

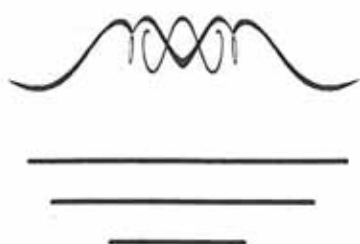
۵- هیئت حل اختلاف خانوادگی

اصول کار در هیئت حل اختلاف خانوادگی، رسیدگی به مشکلات جاری در خانواده‌های یهودی و رفع اختلاف در مقام صدور رأی در احوال شخصیه نیست بلکه سعی می‌شود موارد اختلاف بین افراد خانواده، قبل از رجوع به دادگاه و طرح شکایت، با کدخدمنشی حل و فصل گردد و اگر این اقدام مؤثر واقع نشد، مراجعه به دادگاههای جمهوری اسلامی و طرح

شکایت متأسفانه اجتناب ناپذیر است. در آن صورت دادگاه مورد را با انجمن کلیمیان در میان می‌گذارد و انجمن بعد از دریافت نظر شرعی مرجع دینی کلیمیان آنرا برای دادگاه ارسال می‌نماید تا دادگاه در مورد تعیین تکلیف نماید.

لازم است یادآور شویم متأسفانه در سالهای اخیر تعداد مراجعین به هیئت حل اختلاف و دادگاههای دادگستری در اختلافات زناشویی بین جامعه کلیمیان ایران افزایش چشمگیر داشته است، شاید بتوان مهاجرت‌های خانمان برانداز و تضعیف بنیاد خانواده را که از مهمترین ارکان دین یهود است از یکطرف و مشکلات اقتصادی در اداره خانواده و بحران‌های جاری را از طرف دیگر دلیل این امر دانست، ولی نمی‌توان از نظر دور داشت که محور ارشاد و راهنمایی سخن‌گویان مجامع مذهبی در سالهای اخیر به‌طور مشهود سمت به‌ظواهر دین پیدا کرده و از پرداختن به بنیانی‌ترین مبانی دین که تحکیم نظام خانواده است فاصله گرفته و در مواردی موجبات تزلزل در خانواده را فراهم نموده است.

بر مفسرین و مبلغین دینی است که سعی خود را به استحکام مبانی اصلی بقای یهودیت معطوف داشته و ارزشهای اجتماعی و اخلاقی و تقدس زناشویی و تشکیل تحکیم خانواده را به توده‌های مردم یادآور شوند.



قیام یهودیان در "گتو ورشو"

هارون یشایائی

کشتار دانش آموزان در آمریکا

روز بیستم آوریل ۱۹۹۹

(۳۱ فروردین امسال) دو دانش آموز نقابدار آمریکایی در یکی از مدارس ایالت کلرادو دانش آموزان مدرسه خود را بگلوله بستند و پانزده نفر را کشته و تعداد زیادی را

مجروح نمودند. دادستان

ایالت کلرادو اعلام کرده است این اقدام نمی تواند سازمان یافته نباشد و به احتمال قوی باندهای نژادپرست در آمریکا این هجوم وحشیانه را ترتیب داده اند و بر سینه هر دو نفر دانش آموز قاتل علامت هیتلری صلیب شکسته بوده است و

بدنیست بدانیم روز بیستم آوریل مصادف با تولد هیتلر است و بعید نیست جوجه فاشیست های یانکی این روز را برای حمله و انتقام جوئی مخصوصاً علیه سیاهان آمریکا انتخاب کرده باشند.

جالب اینکه همین روز مصادف است با حمله نازیها به محله بزرگ یهودیان در ورشو "گتو" که منجر به کشته شدن بسیاری شد، با اینکه این دو واقعه از لحاظ زمانی و مکانی در فاصله ای بسیار دور از یکدیگر قرار دارند ولی یک نکته در هر دو واقعه مشترک است، غلبه عنصر نژاد پرستی و روز تولد هیتلر که به هرحال وحشیگری نژادپرستان را عریان می نماید.

روز ۱۹ آوریل ۱۹۴۳ یادآور هجوم نیروهای نازی به "گتو ورشو" یعنی بزرگترین محل تجمع یهودیان اروپای آن زمان است. نازیها با هجوم به "گتو ورشو"، تصمیم به

تصفیه و انتقال دسته جمعی یهودیان از ورشو داشتند. ولی مقاومت زنان مردان و کودکان و سالخوردهگان یهودی ساکن "گتو" درس فراموش نشدنی به نازیها آموخت. ساکنان "گتو" با آنکه شکست خود



را در برابر ارتش هیتلر حتمی می دانستند مبارزه ای دلیرانه علیه ستمگران سازمان دادند که چون صفحه ای درخشان در تاریخ مبارزات ضد فاشیستی ثبت شده است، رهبر قیام گتو ورشو "مردخای انیلویچ" در پیامی خطاب به مردم جهان می گوید: ما می دانیم که همه ما در این نبرد نابرابر بر علیه ظلم و ستم نابود خواهیم شد، اما تسلیمی در کار نخواهد بود... این مبارزه مردانه برای بدست آوردن آزادی من - شما و تمام بشریت است.

تأسیس "گتو"

"گتو ورشو" در نوامبر سال ۱۹۴۰ تأسیس شد. این دومین "گتو" در لهستان بود. اولی در شهر لودز در آوریل همان سال تأسیس شده بود بعداً در تابستان ۱۹۴۰ نازیها دست به ساختن دیواری با ارتفاع ۸ پا بدور "گتو" زدند و سطحی بطول ۴

کیلومتر و عرض ۲/۵ کیلومتر را محصور کردند. این ناحیه که در حدود ۱۰۰۰ آر وسعت داشت شامل قسمتی از شمال ایستگاه راه آهن و قسمتی از ناحیه صنعتی ورشو می شد.

در سپتامبر ۱۹۴۰ در حدود ۲۴۰/۰۰۰ نفر یهودی و ۸۰۰۰۰ نفر لهستانی غیر یهودی در این ناحیه زندگی می کردند. در ۱۶ اکتبر همان سال نازیها به ۸۰۰۰۰ نفر غیر یهودی طی حکمی دستور دادند که در عرض دو هفته این ناحیه را ترک کنند. در عوض در حدود ۱۰۰/۰۰۰ نفر یهودی که در خارج از "گتو" زندگی می کردند به آنجا رانده شدند. همراه

عده ای زنان لهستانی که شوهرانشان یهودی بودند و تمام لهستانی هایی که اصلشان به یهودیان می رسید. در آن موقع تقریباً در حدود ۲۶۰۰۰۰ نفر یهودی در "گتو" می زیستند و در ۱۵ نوامبر ۱۹۴۰ تمام دروازه های گتو بسته شد. و افراد قشون آلمان در جلوی دروازه ها به نگهبانی مشغول شدند و در نتیجه ارتباط یهودیان با خارج قطع گردید.

بعداً تعداد یهودیان در "گتو" رو به فزونی نهاد زیرا تمام مهاجرین و اسرای تمام نقاط لهستان که به ۱۲۰/۰۰۰ نفر می رسیدند به گتو ورشو منتقل شدند و تعداد یهودیان ساکن "گتو" به ۵۰۰/۰۰۰ نفر رسید.

زندگی یهودیان در گتو ورشو چنان رقت انگیز و درد آور بود که یادآوری آن جز ملال خاطر چیزی نخواهد بود.

بد نیست بدانیم مطابق آمار رسمی تعداد یهودیان در لهستان در سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۶ حدود یک میلیون نفر و تعداد ساکنان یهودی در ورشو ۲۸۰/۰۰۰ نفر بوده است.

در آوریل ۱۹۴۳ آلمانها تصمیم نهایی خود را برای تصفیه گتو و پاک کردن یهودیان

گرفتند، انجام این کار به عهده ژنرال اس اس آلمانی جورجون استروپ گذاشته شد. بنا به اقرار همکار و دستیار استروپ بنام کارب کالیک نیروهای آلمانی مرکب از ۱۰۰۰ سرباز نارنجک انداز و هزار سرباز اس اس و دو واحد کامل نیروی زمینی و گروهان داوطلب ارتش و یک واحد از نیروهای سیپو بود. همچنین چند واحد از نیروهای ارتش و پلیس لهستان در کارزار شرکت داشتند. تمام افراد نیرو با کلیه تجهیزات جنگی و اسلحه های گرم مجهز بودند. بنا به اقرار ژنرال استروپ جنگجویان یهودی فقط دارای تفنگهای ضعیف جنگی و مسلسل و طپانچه و نوعی نارنجک به اسم کوکتل مولوتوف بودند.

آخرین قیام مسلحانه یهودیان در ۱۹ آوریل ۱۹۴۳ انجام گرفت این قیام شبیه یک جنگ واقعی بود.

نازیها برای اینکه کار "گتو" را یکسره کنند "گتو" را به ۲۴ ناحیه تقسیم کردند و برای هر ناحیه یک گروهان نازی را مأمور حمله و کنترل همان قسمت نمودند. تمام فعالیت های جنگندگان یهودی در مقابل شقاوت و بیرحمی افراد این گروهانها هیچ بود. ۴ روز پس از آغاز عملیات مردخای اینلویچ فرمانده جنگجویان به کوکرمین معاون خود اظهار داشت که جنگجویان دیگر



احتیاجی به رهبری ندارند و خود گتو و افراد آن از موجودیت خود دفاع می کنند.

نظر به وضع استراتژی آلمانها جنگ جویان یهودی از ۲۲ آوریل دست به عملیات جنگی پارتیزانی زدند این عملیات بدون وقفه ادامه یافت در ۱۶ ماه مه ۱۹۴۳ بنا به گزارش استروپ تعداد یهودیانی که در دست آلمانها اسیر شدند و یا نابود گردیدند جمعاً به ۵۶۰۶۵ نفر می رسیدند بعلاوه در حدود ۵ تا ۶ هزار نفر از یهودیان در اثر انفجار و آتش سوزی به قتل رسیده بودند. از تعداد ۵۶۰۰۰ نفر ۷۰۰۰ نفر در جریان عملیات جنگی بقتل رسیدند و تعداد ۶۹۲۹ نفر قوراً به ترابلینکا اعزام شده بودند که با مرگ دست بگریان شوند. نازی ها مجبور بودند متجاوز از ۶۳۱ خانه و انبار را در گتو خراب کنند تا تمام جنگجویان را دستگیر کنند. عده ای از یهودیان که طالب خونریزی نبودند از گتو به بیرون گریختند.

«قیام گتو اثر عجیبی در مردم لهستان نمود و آنان بهم دردی با یهودیان اقدام نمودند. از نظر شباهتی که قیام گتو به جنگ استالینگراد داشت در بین لهستانی های بنام گتوگراد معروف شد.»

در مدت قیام گتو نیروهای زیرزمینی مقاومت لهستانی و کارگران با نیروهای مقاومت زیر زمینی یهودیان همکاری داشتند و برای آنها اسلحه می فرستادند. حتی خود

ژنرال استروپ تحت تاثیر مقاومت دلیرانه یهودیان قرار گرفت او در گزارش های خود همیشه ذکر می کرد دستجات تازه نفس جنگنده بیست سی نفری و یا بیشتر مرکب از جوانان یهودی ۲۰ تا ۲۵ ساله که که در بین آنها عده ای هم زن دیده می شد بر مقاومت خود می افزایند این دسته

جات دستور داشتند که تا آخرین نفس بجنگند و هنگام شکست دست بخودکشی بزنند و هرگز اسیر و تسلیم دشمن نشوند. زنها نظیر مردها مسلح شده بودند. بسیاری از اوقات در حالی که در هر دودست طپانچه داشتند به جنگ و شلیک تیر می پرداختند. بنا به گفته استروپ آلمانها مکرر شاهد بودند که یهودیان علی رغم آتش سوزان ترجیح می دادند که به گتو و بین آتش برگردند و در عوض تسلیم نشوند. در پایان بالاخره قلعه گتو فتح شد. دشمن نیرومند به هدف خود رسید و ژنرال استروپ مغرورانه و با افتخار به پیشوا گزارش داد: ((محله قدیمی جهودها در ورشو با خاک یکسان شد)).

در سالهای بعد از قیام "گتو ورشو" صهیونیست ها همواره کوشیده اند این قیام را به خود وابسته نمایند ولی تمام شواهد نشان می دهد. با اینکه چند نفر از شرکت کنندگان در قیام "گتو ورشو" بعدها به جریانات صهیونیستی نزدیک شدند ولی رهبران قیام و شرکت کنندگان در آن بهیچوجه تمایلات صهیونیستی نداشته و عموماً متأثر از نهضت مقاومت ضد فاشیستی مردم اروپا بودند و در واقع قیام گتو ورشو را می توان بخشی از مبارزات مردم جهان علیه فاشیست و نازیست دانست.

قیام گتو ورشو نشانه دلآوری انسانهایی است که خود را بخاطر نجات انسانیت و عدالت قیام نمیدهند. نادم، گدام، نادم.

گزارشی از موقعیت و وضعیت مجتمع آموزشی موسی بن عمران (ابریشمی)

مدرسه پادها



افشین تاجیان



همان ساختمان، همان دیوارها، کلاسها حیاط... و شاید، همان نیمکتها... وقتی وارد کوچه شدم، انگار انعکاس هیاهوی سالهای گذشته بود که می شنیدم، و اینها، شاید بازتاب خاطرات گنگ من و آن بچه ها بودند که دوباره شکل می گرفتند، نسل تازه ای در حیاط می دیدند و فریاد نشاط سر می دادند. راستی، مکانها چه بی خیال از گذر آدمها باقی می مانند!... دیوار مشرف به خیابان فلسطین و آن نوشته رنگ باخته اش: «دبستان ملی ابریشمی» از آن روزهای خیلی دورتر حکایت داشت و تابلوی جدید مدرسه، حکایت از امروز آن: «مجتمع آموزشی موسی بن عمران، دبستان، راهنمایی و دبیرستان، منطقه ۶ آموزش و پرورش»

در را کوبیدم. دانش آموزی که دبستانی به نظر می رسید در را گشود، داخل شدم و در را بستم او هم به سراغ دیگر همبازیهایش رفت. لحظه ای به حیاط خیره ماندم، که انگار می گفت: «ای نا آشنا با من انگاهت آشناست...» ابعاد همه چیز به شکل قابل توجهی کوچکتر از آنچه شناخته بودم و انتظار داشتم به نظر می رسید حتی بچه ها! «یعنی من هم آن موقع این قدری بودم؟!» چند نفر از بچه ها متوجه حضور من شده بودند و با تعجب نگاهم می کردند. به سمت راه پله ها رفتم. یادم هست که آن روزها، از

راه پله سنگی کنیسا به راهروی کلاسها می رفتم، ولی حالا این دو واحد کاملاً از هم مجزا هستند، در ورودی جداگانه، راه پله های جداگانه، و بین در ورودی کنیسا و حیاط مدرسه، اینک: یک دیوار.

سراغ آقای مدیر را گرفتم

«... در دفتر منتظر باشید...»

فقط من در دفتر بودم، خودم با مسایل کلی آنجا آشنا بودم. مثلاً اینکه این ساختمان در حدود دهه ۴۰ توسط «آقا جان ابریشمی» وقف امور اجتماعی جامعه کلیمی شد. طبقه بالا یعنی کنیسای ابریشمی از همان سالها تاکنون به عنوان یکی از بزرگترین و مهمترین کنیساها و مراکز مذهبی کلیمیان ایران به فعالیت می پردازد. این مدرسه، پیش از انقلاب به صورت «ملی» اداره می شد و سپس با ساخت دیواری به دو بخش راهنمایی و دبستان تقسیم بندی شد. آن بخش دبستان، اینک با نام «دبستان ۱۵ خرداد» واحد جداگانه ای است و در قسمت فعلی، فعالیت هر سه مقطع دبستان، راهنمایی و دبیرستان متمرکز است. البته دبیرستانها در ساعات بعد از ظهر به مدرسه می آیند...

در این فکرها بودم که مدیر آمد، و پس از تعارفات معمولی، از روند کاری

مدرسه، وضعیت دانش آموزان، تعداد آنها، تعداد کلاسها... صحبت کردیم: «هم اکنون هر سه مقطع فعال است. ۱۰۰ دانش آموز در مقطع ابتدایی، ۱۰۲ نفر در راهنمایی و ۶۷ نفر هم در دبیرستان درس می خوانند همانگونه که می بینید، تعدادشان در مجموع ۲۶۹ نفر است که نسبتاً کم است ۵ کلاس در ابتدایی و ۳ کلاس در راهنمایی داریم. در مقطع دبیرستان هم کلاسهای اول تا سوم در دو رشته ریاضی و تجربی اداره می شوند...»

«از مشکلات بگویید، انتظاراتان از انجمن، از جامعه...»

«مشکلات که البته زیاد است، انتظاراتمان اما نه! بزرگترین مسأله ما، حضور همزمان دانش آموزان دو مقطع ابتدایی و راهنمایی است. هریک از این دو گروه سنی، تربیت و برخورد و مسایل ویژه خودش را دارد. درحیاط و راهرو، آن شاگرد راهنمایی و آن دبستانی کنارهم هستند. از طرفی باید با آن دبستانی با ملایمت برخورد کنیم، از طرفی باید با دانش آموز بزرگتر، کمی جدی تر بود، و در شرایطی که عرض کردم این تفکیک رفتاری عملاً ناممکن است... البته تمهیداتی در نظر گرفته ایم، مثلاً

تقسیم بندیهای زمانی در زنگهای تفریح این دو گروه. مشکل دیگر ما، مسائل مالی است. همین الان موجودی صندوق مدرسه آنقدر کم است که اگر مسأله پیش بینی نشده ای اتفاق بیفتد که هزینه بردار باشد، نمی دانیم چه کنیم. اولیا چنان که باید کمک نمی کنند. می گویند مدرسه خودمان است، دیگر چه پولی باید بدهیم؟!..."

- "کنیسا و انجمن چطور؟"

- "کنیسا کمک می کند، ولی مگر تا چه حد می توان متکی به آنها بود؟ از انجمن هم کمک قابل توجهی ندیده ایم. اداره هم متناسب با تعداد دانش آموزان، به اصطلاح خود ما یک حق سرانه می دهد، برای اینجا، با این تعداد کم، کمک کمتری در نظر می گیرند که. طبیعی است. پس اولین انتظار ما از جامع و انجمن کلیمان، چنین همبازیایی است. البته این به مسائل مالی خلاصه نمی شود. انتظار داریم از جامعه کلیمی - مسوولین و مردم - هر از گاهی به اینجا سر بزنند، از مسایل و وضعیتش آگاه شوند. به ما مشورت بدهند..."

- "مگر شما انجمن اولیا و مربیان ندارید؟"

- "چرا داریم. برای مدت یک سال انتخاب می شوند و فعالیت های مشخص و تعریف شده ای انجام می دهند. مقصود من از سرزدن افراد جامعه، بیش از آنکه حل مشکلات اینجا باشد، ایجاد دلگرمی در مسوولین چنین مکانهایی است. بالاخره وضعیت مدارس ویژه ای مثل اینجا، توقعات خاصی را موجب می شود و تعهد و مسوولیت ویژه ای را هم در ما ایجاد می کند، از من مسلمان که مدیر اینجا هستم تا جامعه کلیمی که صاحب اصلی چنین مکانهایی است، و بدیهی است که برای ادای چنین تعهد سنگینی، به یک همراهی همگانی نیاز است. از آن گذشته ما مسوولین انجمن و بخصوص اعضای کمیته فرهنگی را در چنین

فعالتهایی صاحب نظر می دانیم و نزدیکتر بودن با ایشان برای ما اهمیت دارد."

- "وضعیت فوق برنامه چگونه است؟ مثلاً آزمایشگاه، کارگاه..."

- "اینجا هم آزمایشگاه داریم، هم کارگاه. البته باید بگویم که نیروی کافی برای اداره آنها نداریم، پرسنل آموزشی و اداری اینجا، مجموعاً ۴۰ نفر است و در بعضی زمینه ها، کمبود نیرو احساس می شود. از دیگر فعالتهای فوق برنامه، بازدیدها و گردشهای آموزشی است. همین حالا کلاس سومها برای بازدید از نمایشگاه رفته اند. در مورد مسایل مربوط به امور تربیتی هم می تواند از مسوول آن و ناظم مدرسه سوال کند..."

- از وقتی که در اختیارم قرار دادید، متشکرم. اگر مطلب خاصی در نظر دارید، بفرمائید"

- در مجموع از همکاریها، همفکریها و دلسوزیهای جامعه کلیمی تشکر می کنم. جامعه کلیمی، مردم صمیمی و خوبی دارد. احساس می کنم در این مدت به هم نزدیکتر شده ایم و البته این صمیمیت قابل گسترش هم هست. این جامعه برای پشرفت فرهنگی فرزندان شان احساس دلسوزی می کنند، و این امر، بسیار ارزش دارد. صحبت دیگری ندارم... از شما هم متشکرم."

"مشاور و مربی تربیتی مدرسه"، دیگر یاری دهنده ام بود. هر چند خود او از صمیمیت جالب توجهش با بچه ها، حضور در جمع آنان و حتی شرکت در تفریحاتشان چیزی نگفت، حضوری کوتاه در مدرسه برای دریافتن این مسایل کافی بود. از مجموعه صحبت های، فعالیت های تربیتی، فرهنگی و فوق برنامه مدرسه را به طور خلاصه در این قالبهای کلی نتیجه گیری کردم:

- بیش از ۱۰ بازدید از موزه ها و نمایشگاهها

- برگزاری کلاسها و مسابقات علمی،

هنری، تربیتی، فرهنگی و ورزشی از جمله کلاس زبان تقویتی در همکاری با مؤسسه "سیمین"، و مسابقات روزنامه دیواری عبری (با همکاری آقای حوری، دبیر دبیرستان)

- برگزاری مسابقات و مراسم ویژه اعیاد مذهبی و دهه فجر و سخنرانیهای ویژه هفته مشاغل

- برگزاری نمایشگاه از کارهای دستی برگزیده دانش آموزان

- بازدید از سمینارها و فرهنگسراها (فرهنگسرای سرو، جشنواره فیلم فجر کودکان و...)

... در پایان گفت: "... این هفته به مناسبت هفته مشاغل، بچه ها در سخنرانیهایی جداگانه، با رشته های تحصیلی و مشاغل مختلف آشنا می شوند. امروز بعد از زنگ تفریح نوبت آشنایی با رشته مهندسی برق است..."

و پس از آن، خانمی از اعضای انجمن اولیا و مربیان مدرسه را به من معرفی کرد و رفت.

ایشان هم نظر خود را در مورد اقدامات انجام شده در مدرسه اینگونه بیان کرد:

- "سعی ما براین بوده است که کیفیت آموزشی راتا آنجا که ممکن است بالا ببریم تعویض معلمینی که کارشان رادر سطح مطلوب نمی دانیم جزء برنامه های هر ساله ماست که در سال گذشته هم صورت گرفت. در زمینه برخی درسهای مهم، از کلاسهای تقویتی استفاده می شود. مثلاً قراردادی با مؤسسه "سیمین" داریم که در ساعات اضافی بتوانیم توانایی بچه ها در درس زبان را به حد مطلوب برسانیم. مسایل رفاهی مثل رفت و آمد هم مد نظر قرار داشته..."

- "ارتباط با خانواده ها چگونه بوده؟ این را می دانید که بعضی از آنها از وضعیت آموزشی و تربیتی اینجا راضی نیستند؟"

- "ارتباط به صورتهای تلفنی، مکاتبه ای

«نظرتان درمورد مدرسه و بچه‌ها چیست؟ مشکلی با مدرسه ندارید؟»
 «بچه‌ها همه خوبند. اولیاشان هم خوبند. مدرسه خیلی خوبی است. مشکل ما این است که هر هفت نفرمان باید فقط تسوی یک اتاق زندگی کنیم. من از بچه ۵ ساله دارم تا ۲۰ ساله. یعنی من با ۲۵ سال سابقه خدمت به بچه‌های مردم لیاقت ندارم یک مکان مناسبتر برای زن و بچه‌ام داشته باشم؟ یک اتاق برای سرایداری کم است آقا، خیلی کم است.»

از مدرسه خارج شدم. پدری دنباله فرزندش آمده بود، و مادر، در اتومبیل منتظر مانده بود. وقت را غنیمت دانستم و از مادر در مورد پسرش و مدرسه پرسیدم:

«پسر کلاس سوم دبستان است. مدرسه خوبی است، معلمهای خوبی هم دارد. ولی از وضعیت تربیتی راضی نیستم. پسر من با این سن و سال حرفهای زشتی یاد گرفته که موجب شرمندگی است. وقتی از او می‌پرسم این فحشها را کجا یاد گرفتی، می‌گوید: این حرفها در مدرسه‌ها مثل نقل و نبات فراوان است!»

«آقای مدیر می‌گفت اولیاء به مدرسه کمک مالی نمی‌کند، نظر شما چیست؟»
 «بقیه اولیاء را نمی‌دانم. اما خد-ا شاهد است هر وقت از ما کمکی خواسته‌اند کوتاهی نکرده‌ایم...»

...نگاهی دیگر به ساختمان پرخاطره مدرسه انداختم، و شاید، یاد نوشته آن روزنامه دیواری بود که جمله‌ای از حضرت سلیمان را در خاطر من زنده کرد:

«... و دیدم که برتری حکمت بر جهل، همچو برتری نور بر ظلمت است...» (جامعه -

۱۳:۲)

* با تشکر از همکاری صمیمانه آقایان حیات‌پور (مدیریت محترم مجتمع)، حمیدپور (ناظم) و روبرت خالدار (مشاور تربیتی).

در آن سالها انصافاً جالب‌تر و پربارتر است یکی از آنها باخط زیبای عبری و ترجمه فارسی، فرمایشی از حضرت سلیمان (ع) در باب تربیت کودکان رابازگو می‌کند، و بر دیوار انتهای راهرو، ده فرمان، با شکوهی خاص... لیست کتابهای کتابخانه هم نظرم را جلب کرد. تقسیم‌بندی فهرست نشان می‌داد که در حدود ۱۲۰۰ جلد کتاب از زمینه‌های مختلف علمی، تاریخی، اجتماعی و... در آن کتابخانه موجود است.

... ظاهراً بچه‌ها، سکوت در کلاس را با هیاهو در حیاط جبران می‌کنند! در یک قسمت از حیاط، بسکتبال بازی می‌کردند و در نیمه دیگر آن، اگر ستونها اجازه می‌دادند، فوتبال. «یادش به‌خیر، چقدر باید مواظب بودیم موقع دویدن به این ستونها نخوریم!» و نمی‌دانم آن اتاق که زمانی به‌میز پینگ‌پنگ اختصاص داشت، هنوز هم هست یا نه. نمی‌دانستم برای صحبت با یکی از آن بچه‌ها باید چه‌کنم، این بار، یکی از آنها پیش دستی کرد، به طرفم دوید و نفس نفس زنان با صدای بلند شروع به صحبت کرد:

«شالوم آقا...!»

«شالوم. منو از کجا می‌شناسی؟»

«از کنیسیای سید خندان!»

«خُب، بگو ببینم، کلاس چندمی؟»

«اول راهنمایی»

«تو حیاط چه می‌کنیدی؟»

«ورزش داریم»

(البته اگر پیراهن ورزشی به تن داشت، مسلماً این سؤال را نپرسیده بودم!)

«معلم ورزشتانی کجاست؟»

«معلم ورزش نداریم.»

به طرف در خروجی رفتم:

«سلام پدرجان! سرایدار مدرسه

شمایید؟»

«بله آقا، خوش آمدید.»

و حضوری صورت می‌گیرد. مراجعه اولیا به مدرسه خوب است اما خانواده‌هایی هم هستند که هیچ اهمیت خاصی به روند اوضاع نمی‌دهند، برایشان فرقی ندارد چه می‌گذرد، عکس‌العملی نشان نمی‌دهند... سعی کرده‌ایم که با تقسیم بندی حضور معلمین در روزهای مشخص هفته، مراجعه اولیا را منظم تر کنیم. در مورد وضعیت آموزشی اینجا هم می‌توانم شخصاً به عنوان ولی یک دانش‌آموز اظهار رضایت کنم، البته اظهار نظر درمورد چنین مسائلی همیشه نسبی است، نظر عده‌ای منفی است.

درمورد مشکلات تربیتی هم باید عرض کنم که مشکلاتی از قبیل وجود واژه‌های ناشایست گفتاری، مسأله تمامی مدارس در این مقطع سنی دانش‌آموزان است. واقعیتی است که هر چند گذرا، اما طبیعتاً وجود دارد. البته میزان تأثیر این موضوع روی دانش‌آموزان مختلف، به تربیت خانوادگی آنها و شخصیت درونی خود ایشان برمی‌گردد...»

«مهمترین معیار شما -نه به عنوان عضو انجمن اولیا و مربیان، بلکه به عنوان ولی یک دانش‌آموز در اینکه فرزندان رابه این مدرسه سپردید، چه بوده؟»

«مایلم پسر من تا وقتی امکان دارد در جوی متناسب با فرهنگ مذهبی خودمان رشد کند، و کنار دانش‌آموزانی باشد که بسیار با خودش شبیه‌اند. البته معتقدم که بچه‌ها برای یک زندگی اجتماعی مناسب باید افراد و مکانهای مختلف را تجربه کنند، اما جو مذهبی خودی از نظر من اهمیت خاصی دارد.»

«از بیان نظرتان بسیار متشکرم...»
 ...از دفترپرون آمدم. راهروی کلاسها باحدود ده کلاس، تمیز و رنگ خورده است، و بچه‌ها در کلاسها، آرام هستند روزنامه دیواریها نسبت به فعالیتهای مشابه ما

برای وی در اورشلیم در یهودا است بنا کنم * پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد. او به اورشلیم که در یهودا است برود و خانه خدا را که خدای اسرائیل حقیقی است بنا نماید(۲).

کوروش همچنین ظروف و وسایل گرانهای اورشلیم را که بخت النصر غارت کرده بود جمع آوری نمود و به اورشلیم

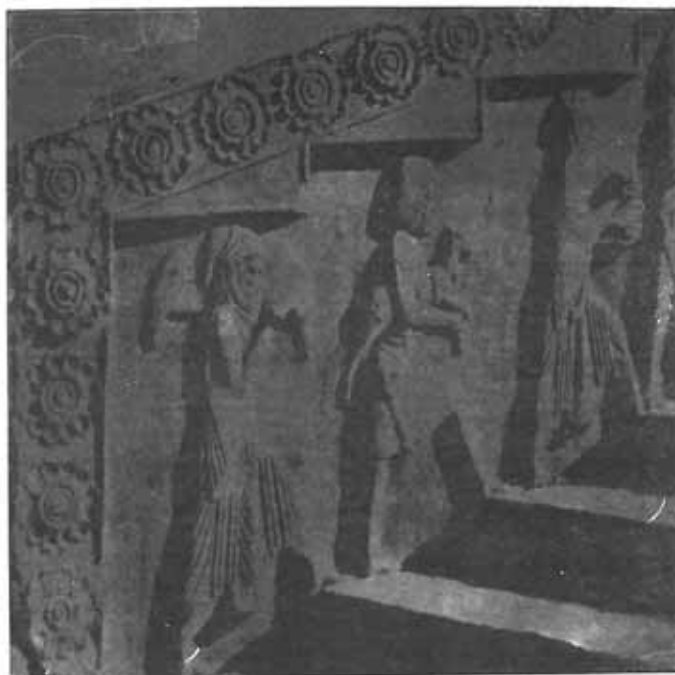


یهودیان ایران



بخش دوم، هخامنشیان ورهائی از اسارت

کیارش یشایانی



بازگرداند.(۳)

با صدور فرمان کوروش تعدادی از یهودیان تحت سرپرستی زروبابل رهسپار سرزمین مقدس شدند.(۴) به غیر از این تعداد که جدای از خدم و هشم خود چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند (۵) عده‌ای از یهودیان هم که دارای موقعیتهای اقتصادی و اجتماعی شده بودند، ترجیح دادند در بابل باقی بمانند. این عده که در آینده هسته مرکزی یهودیان ایران را تشکیل دادند، بعداً از مرکزشان که بابل بود به ایالات داخلی پارس

درماندگی‌هایشان را چاره کردم و ایشان را از بیگاری رهانیدم(۱)
در این زمان طی فرمان دیگری که در کتاب عزرا (از کتب مقدس یهود) از آن یاد شده است، کلیه یهودیان از اسارت رها گشتند و طی همین فرمان آزاد گذاشته شدند تا به اورشلیم رفته و خانه خدا را بازسازی نمایند. متن فرمان چنین است:

"کوروش پادشاه فارس چنین می‌فرماید که... خدای آسمانها، جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ایی که

در سال ۵۵۹ قبل از میلاد کوروش با فایق آمدن بر استیاکس و برچیدن سلسله ماد، پادشاهی بلا معارض و کشور قدرتمند دنیای قدیم را بنیاد نهاد. با تصرف شهر بابل و ادامه کشور گشایی این پادشاه سرزمینهای زیادی به قلمرو ایران ضمیمه شد که از جمله آنها می‌توان سرزمین مقدس و نیز نقاطی که یهودیان در آن به اسارت گرفته شده بودند، نام برد. به موجب فرمانی کلیه اسرا و افرادی که در قلمرو پادشاهی کوروش بودند آزاد و از هر گونه اذیت و آزاری مصون گشتند.

استوانه گلی که نوشته‌های آن حاوی فرمان کوروش می‌باشد کهن‌ترین سند کتبی از دادگستری و مراعات حقوق بشر در تاریخ و مایه سرفرازی ایرانیان است. این لوح در سال ۱۸۷۹ میلادی توسط هرمز رسام در شهر بابل یافت شد و اکنون در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. ترجمه قسمتی از متن باقی مانده به این شرح است:
"سربازان من بسیار دوستانه در بابل گام برمی‌داشتند، من نگذاشتم کسی (در جایی) را در تمام سرزمین "سومر" و "آکد" ترساننده باشد. من

سوختنی برای خدای آسمان و گندم و شراب و روغن بر حسب قول کاهنانی که در اورشلیم هستند روز به روز بی کم و زیاد داده شود تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذرانند. و به جهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند و دیگر فرمانی از من صادر شد که هر کس که این حکم را تبدیل نماید از خانه او تیری گرفته شود و بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه او سبب این عمل مزبله بشود و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است هر پادشاه یا قوم را که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی خانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید هلاک سازد. من داریوش این حکم را صادر فرمودم پس این عمل بلا تأخیر انجام شود. (۱۱)

ساختمان بیت همقدش دوم در سوم آدار در سال ششم پادشاهی داریوش پادشاه به اتمام رسید. (۱۲)

عزرا و نحمیا بزرگان دربار اردشیر دوم

عزرا دانشمندی بزرگ و در قوانین مذهبی یهود بی همتا بود. نحمیا هم از بزرگان دربار اردشیر از مردان سیاسی و دوستدار سرزمین مقدس بود.

کوشش این دو مرد چنان وضع سیاسی و دینی یهودیان جهان را در آن روزگار دگرگون ساخت که اثراتش تا امروز به جاست. تغییرات و تحولاتی که این دو مرد نامدار در زمینه های سیاسی و مذهبی پدید آوردند، از یهودیان مردمی ساخت که توانستند دارای آئین و ادبیاتی جاویدان باشند. آنها کتاب مقدس و



یافت. ولی در زمان سلطنت اردشیر اول (ارتخشستا) سخن چینی و دسیسه اقوام مخالف یهودیان در نزد این پادشاه مؤثر واقع شد و اردشیر اول طی فرمانی از ادامه آبادانی معبد مقدس (بیت همقدش) جلوگیری نمود (۹)

پس از به سلطنت رسیدن داریوش دوم این پادشاه بنا بر فرمان کوروش که در کتابخانه بابل یافت گردید، مجدداً دستور ادامه ساختمان بیت همقدش را صادر نمود: (۱۰)

و به کار این خانه خدا معترض نباشید. اما حاکم یهود و مشایخ یهودیان این خانه خدا را در جایش بنا نمایند و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود به جهت بنا نمودن این خانه خدا چگونه رفتار نمایید. از مال خاص پادشاه یعنی از مالیات ماورای نهر خرج به این مردمان بلا تأخیر داده شود تا معطل نباشند و ما محتاج ایشان را از گاو و قوچها و بره ها به جهت قربانی های

کوچ کردند. از این مناطق می توان اکباتان و شوش را نام برد. (۶)

واقعۀ پوریم:

جشن پوریم علاوه بر جایگاه خاص مذهبی در میان یهودیان جهان، نشانه ای از همنشینی بسیار کهن و ریشه دار میان این قوم و ایرانیان است. این واقعه در حدود ۲۴ قرن پیش (۳۵۵ قبل از میلاد) در کشور ایران، در دوره ای که انبوه یهودیان در ایران زندگی می کردند و در زمان پادشاهی خشایارشا رخ داده است (۷) همه ساله در چهاردهم آدار به جهت رهایی یهودیان از کشتاری که برای آنان تدارک دیده شده بود مراسمی در سراسر جهان برگزار می گردد. (۸) آرامگاه استر و مردخای که مسبب اصلی نجات یهودیان از این توطئه بودند هم اکنون در همدان زیارتگاه کلیمیان ایران می باشد.

ادامۀ ساختمان بیت

همقدش

ساختن بنای بیت همقدش در زمان کوروش و داریوش اول ادامه

یک شب را در چاه میان شیران به سر برد و بامداد روز بعد بدون هیچ صدمه و آزاری از چاه خارج گردید. داریوش اشخاصی را که از دانیال شکایت کرده بودند، به همراه خانواده آنان در چاه شیران افکند و آنان طعمه شیران گشتند (۱۹)

اوست که نجات می‌دهد و می‌رهاند و آیات عجیب را در آسمان و زمین ظاهر می‌سازد و اوست که دانیال را از چنگ شیران رهایی داده است* پس این دانیال در سلطنت داریوش و سلطنت کوروش فارسی پیروز می‌بود* (۲۰)

پی نوشت:

- (۱) عبدالمجید ارفعی (۱۳۵۶) "فرمان کوروش بزرگ"
- (۲) کتاب عزرا (۱: ۳-۲)
- (۳) همان منبع (۱: ۷-۱۱)
- (۴) همان منبع (۱: ۲)
- (۵) همان منبع (۲: ۶۵)
- (۶) Encyclopedia judaica 1973
- (۷) ماهنامه دینا فروردین ۱۳۷۸
- (۸) Encyclopedia judaica 1973
- (۹) کتاب عزرا (باب چهارم)
- (۱۰) کتاب عزرا (باب ششم)
- (۱۱) همان منبع (۶: ۱۳-۸)
- (۱۲) همان منبع (۶: ۱۲-۱۵)
- (۱۳) محمد قائمی (۱۳۴۹) "هخامنشیان در تورات"
- (۱۴) نگاه کنید به کتاب عزرا باب هفتم و کتاب نحمیا باب دوم
- (۱۵) حبیب لوی، تاریخ یهودیان ایران ج ۱
- (۱۶) Jewish History Atlas - Martin Gilbert (1973)
- (۱۷) دانیال نبی باب اول تا ششم (با تلخیص)
- (۱۸) همان منبع (۶: ۵-۱)
- (۱۹) همان منبع (باب ششم با تلخیص)
- (۲۰) همان منبع (۶: ۲۸-۲۹)



انگشتان دست انسانی بیرون آمد و بر دیوار مطالبی نوشت که حضرت دانیال آن نوشته‌ها را خواند و تفسیر نمود:

"خداوند سلطنت تورا به انتها رسانده. سلطنت تو تقسیم گشته به مادیان و پارسیان بخشیده شده است. گفته‌اند که در همان شب پَلْتَصَر پادشاه کلدانیان کشته شد (۱۷)

دانیال در دربار داریوش

"و داریوش مادی در حالیکه شصت و دو ساله بود سلطنت را دریافت* و داریوش مصلحت دانست که صدویست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند* و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان به ایشان حساب دهند و هیچ فردی به پادشاه نرسد* پس این دانیال بر سایر وزرا و والیان تفوق جست زیرا که روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت او را بر تمام مملکت نصب نماید* (۱۸) این داستان با سخن چینی و دسیسه سایر وزرا نسبت به دانیال ادامه می‌یابد تا آنجا که پادشاه را مجبور به صدور و امضای حکمی کردند که به موجب آن هر شخصی که تا سی روز از خدایی یا انسانی سوای داریوش مسئلتی نماید در چاه شیران افکنده شود. دانیال به فرمان واقعی نهاد و هر روز سه مرتبه خدای خود را عبادت می‌کرد. پس آن اشخاص به پادشاه اطلاع دادند و پادشاه از امضای فرمان سخت پشیمان و عصبانی گشت. اما به موجب قانون مادیان و پارسیان حکم غیر قابل برگشت بود. دانیال

ادیات بنی اسرائیل را گمراه‌آوری کردند و زبان عبری را از فراموشی رهایی بخشیدند و انجام این کارها تنها، نتیجه آسایش و آرامشی بود که از پرتو شکوهمند شاهنشاهی هخامنشیان بدست آورده بودند (۱۳)*

در اثر حضور این دو پیامبر در شوش و به واسطه احترامی که نزد پادشاه ایران داشتند فرامین مساعدی برای یهودیان صادر گردید و آنها آزاد گذاشته شدند تا به سرزمین مقدس بروند و از کمکه‌ای این پادشاه برخوردار شدند (۱۴)

اردشیر سوم

در زمان پادشاهی اردشیر سوم، این پادشاه یهودیان را وادار به پرستش رب‌النوع آنهاست نمود. (۱۵) به دنیال این فرمان در سال‌های ۳۵۸ تا ۳۳۸ قبل از میلاد یهودیان سر به شورش برداشتند و در نقاط دیگری از ایران پراکنده شدند که شامل هیرکانیا و نقاط دیگری در جنوب ایران فعلی از جمله شوسیان (susiana) می‌باشد (۱۶)

دانیال نبی

حضرت دانیال نبی از پیامبران بنی اسرائیل می‌باشد که آرامگاهش در شهر شوش خوزستان و زیارتگاه مردم ایران می‌باشد.

این شخص فردی از اسیران یهودا بود که به سبب حکمت و دانش خود و تعبیر خوابهای بخت‌النصر جایگاه ویژه‌ای در نظر این پادشاه پیدا کرد و رئیس رؤسای جمیع حکمای بابل گردید.

در زمان پَلْتَصَر (پسر بخت‌النصر) در ضیافتی که این پادشاه ترتیب داده بود ناگهان

اشاره:

نوشته: هارولد کاشر

ترجمه: مزده صیونیت

«انسان بودن» هرگز به معنای «کامل بودن» نیست



می خواهد که کامل و بی نقص باشیم تا دیگران دوستان داشته باشند.

هیچ چیز برای ما دردناکتر از این نیست که تصور کنیم دیگران دوستان ندارند. اگر فکر کنیم که لایق دوستی و عشق دیگران نیستیم، فوق العاده ناراحت و آزرده خاطر می شویم... و تمام این تصورات به خاطر آن است که فکر می کنیم هر کار اشتباهی را که انجام بدهیم باعث می شویم که خداوند و نزدیکان ما بیشتر از ما فاصله بگیرند.

شاید این عقیده از آنجا شکل گرفت که همیشه والدین ما که واقعاً دوستان داشته اند، می خواستند که ما کامل باشیم. هر اشتباهی هر چند کوچک و کم اهمیت که مرتکب می شدیم سعی می کردند آن را به ما گوشزد کنند و به این ترتیب مدام ما را مجبور می کردند که هر کاری را بهتر و بهتر انجام دهیم. شاید اعتقاد به کامل بودن را از معلم هایی یاد گرفتیم که فقط شاگردهای زرننگ را تشویق می کردند و همیشه

هارولد کاشر بیشتر از ۳۰ سال است که به عنوان یک رهبر مذهبی یهود فعالیت می کند. چندین کتاب به چاپ رسانده است. یکی از آنها تحت تأثیر عنوان «وقتی حوادث بد روی می دهند» اشاره ای است به مصیبتی که در خانواده اش روی داد. از دست دادن نابهنگام فرزند و راه سازگاری با این مصیبت بزرگ باعث شد که او دست به قلم ببرد و این کتاب را بنویسد. پس از چاپ این کتاب درکمال تعجب متوجه شد که با استقبال خوبی از سوی مردم رو به رو شده است.

کتابهای دیگر او تحت این عناوین چاپ شده اند: «چه کسی به خداوند نیاز دارد»

«وقتی که هر چه خواسته اید کافی نیست».

کتابهای پر فروش او با نکات آموزنده و جالب خود در مورد یهودیت و روش زندگی و تعلیمات مذهبی میلیون ها انسان را تحت تأثیر قرار داده است.

«هارولد کاشر» در منطقه «بروکلین» در «نیویورک» چشم به جهان گشود و از دانشگاه «کلمبیا» فارغ التحصیل شد. سپس از طرف سمینار مذهبی یهودیان درجه دکتري در علوم دینی دریافت کرد. او اکنون ۶ دکترای افتخاری دارد. آنچه که می خوانید یکی از مقاله های جالب او است.

من به عنوان یک رهبر مذهبی با مردم زیاد سر و کار داشته ام. وقتی صادقانه به زندگی خود نگاه می کنم و مشکلات انسان ها را بررسی می کنم، دقیقاً می فهمم که منشأ بسیاری از مشکلات ما چیست منشأ آنها از یک تصور غلط سرچشمه می گیرد و آن اینکه: ما دلمان

دفترهای مشق تمیز و مرتب آنها را به رخ ما می کشیدند و وقتی که کار اشتباهی انجام می دادیم، خشمگین و غضبناک می شدند... بدتر از همه اینکه، ما همیشه می گوئیم چون خداوند شاهد تمام اعمال و رفتار ماست و هر آنچه را که در سرداریم می داند، پس با هر اشتباه و خطایی از عشق و لطف خداوند جدا می شویم. می گوئیم هر کاری یا درست است یا غلط. اگر کاری را درست انجام دهیم، شامل لطف خداوند و اگر غلط انجام دهیم، از محبت او دور می شویم. اما این سؤال پیش می آید که:

- چرا خدا باید قانونی در دنیا بگذارد که شاید یکی از ما بتوانیم به آن جامعه عمل بپوشانیم؟ او خودش ما را آفریده و بهتر می داند که هر کدام از ما راه درازی تا رسیدن به کمال در پیش داریم و هیچ کدام کامل نیستیم.

به نظر من بهترین جواب برای این سؤال آن است که:

- خداوند در هر حال همه بندگان را دوست دارد.

ممکن است که بعضی از کارهایی که به خطا انجام می دهیم، پروردگار را ناامید و ناراحت کند، اما او هرگز از «آنچه هستیم» و از خاصیت وجودی ما ناامید و روی گردان نمی شود. ما انسانهایی هستیم که آمادگی برای خطا کردن داریم و با این حال سعی می کنیم خوب را از بد تشخیص دهیم.

درست یادم می آید که چندین بار وقتی که می خواستم به فرزندانم اعتراف کنم که اشتباه فکر می کرده ام و یا در انجام کاری خطا کرده ام، همیشه می ترسیدم که آنها دیگر به من احترام نگذارند. اما تعجب کردم از اینکه می دیدم هر بار که به اشتباهی اعتراف

می‌کردم، فرزندانم از اینکه خطای خود را پذیرفته‌ام خوشحال می‌شدند و علاقه‌شان به من بیشتر می‌شد. آنها "انسان بودن" مرا بیشتر از "کامل بودن" من می‌پسندیدند و پدری باخصلت‌های انسانی می‌خواستند.

چند سال پیش دوپیرزن که هر دو از اعضای کنیسی ما بودند در یک هفته زمستانی از دنیا رفتند. یک‌روز بعدازظهر من به ملاقات خانواده‌های هر دو پیرزن رفتم. به اولین خانه که رسیدم پسر بزرگ آن‌ها مرحومه به من گفت:

- تقصیر من بود که مادرم مرد. من باید به او اصرار می‌کردم که به "فلوریدا" برود تا از این هوای سرد کشته‌شده شهر ما خلاص شود. اگر او به این مسافرت رفته بود، الان زنده بود.

سعی کردم به او تسلی دهم و آرامش کنم. بعد به خانه دوم رفتم. پسر بزرگ متوفی با دیدن من گفت:

- احساس می‌کنم که تقصیر من است که مادرم از دنیا رفت. اگر به او اصرار نکرده بودم که به "فلوریدا" برود، او الان زنده بود. سفر طولانی با هواپیما و تغییر ناگهانی شرایط آب و هوا، به او فشار آورد و همه اینها خارج از تحملش بود. شاید اگر به آنجا نرفته بود، الان زنده بود. ولی آیا اینها باید این قدر خود را گناهکار می‌دانستند؟ اگر مشخص شود که خطای ما بزرگ و سزاوار تحمل اتهام است، لازم است که سرزنش و تنبیه شویم و خود را گناهکار بدانیم. مردی که به پیوند زناشویی خود متعهد نبوده و زنی که به همسر و خانواده‌اش خیانت می‌کند، باید خود را خطاکار بداند و احساس گناه کند. احساس گناه به عنوان محرکی برای تغییر رویه دادن، بسیار مفید و لازم است. اما اگر این

احساس گناه به حدی باشد که زندگی انسان را فلج کند و او خود را فردی بی‌ارزش و نالایق بداند، مخرب و بی‌فایده است.

انسان ناقص است. در وجود هر انسان دوبخش ناقص وجود دارد: یک‌بخش خوب و یک بخش بد. وقتی که ما کار اشتباهی را انجام می‌دهیم، خود



به خود شرایطی را به وجود می‌آوریم که خویبه‌های وجودمان با بخش بد ضعیف وجودمان ستیز می‌کند و در این بین یکی پیروز می‌شود. به این ترتیب است که احساس می‌کنیم کامل نیستیم و همیشه نمی‌توانیم تمام کارها را آنطور که باید انجام دهیم. وجود هر انسان هم بخش خوب دارد و هم بخش بد و هیچ یک از این دو کامل نیستند.

یکی از سخت‌ترین دوران زندگی من طی ۳۰ سالی که به عنوان یک مسئول مذهبی خدمت می‌کنم، زمانی بود که پسر ۱۴ ساله‌ام "هارون" را از دست دادم. یکسال به "روز کیپور" فرا رسید. روز "کیپور" روز توبه است. روزی که یهودیان به خاطر گناههای سال قبل خود از خداوند طلب مغفرت می‌کنند. در این روز طبق سنت باید روزه می‌گرفتم و

به درگاه خداوند توبه می‌کردیم. حالا زمانی بود که باید تمام وجود خود را یکی می‌کردیم و خالصانه نزد خداوند به خاطر گناهان و خطاهای خود طلب بخشش می‌کردیم. حالا در وجود ناقص ما، باید خویبه‌ها و بدیها یکی می‌شدند و با قلبی صادق به خدا پناه می‌بردیم. از طرفی نیز به خاطر مرگ پسرم خیلی ناراحت بودم. آن سال ناخودآگاه از خداوند سؤال‌هایی می‌پرسیدم و علت این مصیبت‌ها را سؤال می‌کردم. به این ترتیب چطور می‌توانستم گرایشهای خوب و بد وجودم را باهم هماهنگ کنم و سؤال‌های متعدد ذهنم را دور بریزم و با فکر و یک عقیده با خدا راز و نیاز کنم. کار خیلی سختی بود. من که همیشه انسان پرهیزگار و مؤمنی بودم، من که تا جایی که می‌شد از گناه دوری می‌کردم. من که ... پس چرا باید این مصیبت برای من پیش می‌آمد؟ حالا من چطور می‌توانستم در دنیایی که بچه‌های بی‌گناه و معصوم جان می‌سپارند، به زندگی ادامه دهم؟ جواب تمام سؤال‌هایم را در یک کتاب داستان یافتم! کتابی به نام "قطعه گم شده" که توسط "شل سیلوارستاین" نوشته شده و کتابی برای کودکان است. اما من می‌گویم این تنها کتاب کودکانه‌ای است که برای بزرگسالان نوشته شده و همه افراد بالغ می‌توانند آن را بخوانند و از پیام زیبایش لذت ببرند. داستان راجع به دایره‌ای است که تکه کوچکی از خود را گم کرده‌است. به این ترتیب وجودش ناقص است و وقتی که می‌خواهد روی زمین راه برود و بغلتد، می‌لنگد. دایره می‌خواهد قطعه گم شده خود را پیدا کند تا کامل شود. بنابراین به راه می‌افتد تا همه جا را بگردد و تکه گم شده خود را بیابد. اما

چون دایره کامل نیست و روی زمین می‌لنگد، حرکتش بسیار آهسته است. به آهستگی و لنگ لنگان روی زمین می‌غلتد و در بین راه گلها را تماشا می‌کند و زیبایی آنها را می‌ستاید. با کرمهای روی زمین گپ می‌زند. از نور زیبا و گرم آفتاب لذت می‌برد... تکه های گم شده بسیاری را پیدا می‌کند ولی هیچ کدام قطعه گم شده او نیست. بنابراین او تمام قطعه هایی را که می‌بیند برای کامل شدنش مناسب نیست، کنار جاده رها می‌کند و به جستجو ادامه می‌دهد.

سپس یک روز، دایره تکه‌ای را پیدا می‌کند که کاملاً اندازه بخش ناقص خودش است. تکه را به خودش وصل می‌کند و کامل می‌شود. حالا دیگر کامل کامل است و هیچ نقصی ندارد. به این ترتیب با خوشحالی به راه می‌افتد. حالا که دیگر ناقص نیست، خیلی راحت روی زمین می‌چرخد و دیگر نمی‌لنگد. به همین خاطر سرعتش خیلی زیاد می‌شود، آنقدر سرعتش زیاد می‌شود که دیگر نمی‌تواند توجهی به گلها داشته باشد و با کرمها گپ بزند. وقتی که دایره می‌بیند اگر آنقدر تند حرکت کند، دنیا چقدر متفاوت است، از حرکت می‌ایستد، قطعه‌ای را که پیدا کرده بود از خود جدا می‌کند و کنار جاده رها می‌کند و دوباره لنگ لنگان و آرام به راه می‌افتد تا از دنیا لذت ببرد...

به نظر من پیام داستان این است که هر کدام از ما نیز ممکن است مثل آن حلقه، قطعه گمشده‌ای داشته باشیم و من فکر می‌کنم که اگر قطعه گم شده خود را نیابیم، به معنایی کاملتر خواهیم بود. انسانی که همه چیز دارد، از بعضی

جهات خیلی چیزها را کم دارد. کسی که از مال دنیا هیچ چیز کم ندارد، هرگز نمی‌داند که نیازمند بودن، آرزو داشتن و اشتیاق برای رسیدن به هدف چیست و چگونه است. او هرگز نمی‌تواند روحش را از لذت رسیدن به هدفی بهره‌مند سازد. او هرگز چیزی از تجربه‌های لذت بخش و شکست و پیروزیهای زندگی درک نمی‌کند. او هرگز نمی‌تواند بفهمد که چقدر لذت بخش و شمع انگیز است



وقتی چیزی را که همیشه می‌خواسته‌اید و از داشتن آن بی بهره بوده‌اید، از طرف کسی که دوستش دارید هدیه بگیرید... در واقع، کسی که با محدودیتها و نقصهای خود کنار آمده، کسی که با شجاعت تمام برای رسیدن به آرزوهای دست نیافتنی خود تلاش کرده و از شکست ترسیده، انسان کاملی است. به نظر من، آن زن و مردی کامل است که یاد گرفته آنقدر قوی و پراسقامت باشد که از بدبختی‌ها و مصیبت‌ها سر بلند بیرون بیاید و به زندگیش ادامه دهد. کسی کامل است که اگر عزیزی را از دست بدهد، هنوز ته اند مثل یک ماهه د

کامل و بدون تضادهای و نقصهای درونی، زندگی را بپذیرد. کسی کامل است که از میان بدبختیها و زشتیها بگذرد ولی همچنان پاک و بی‌آلایش بماند. زندگی "دام" نیست که خداوند برای ما پهن کرده باشد تا با هر شکست و گناهی ما را سرزنش و تحقیر کند. زندگی کلاس املاء نیست که با هر اشتباهی در هجی کلمات، فردی ناشایست و کودن تلقی شویم. بلکه زندگی مثل بازی فوتبال است که در آن حتی بهترین تیم‌ها هم روزی بازنده می‌شوند و ضعیف ترین تیمها هم در سایه تلاش می‌توانند روزی به پیروزی برسند. اما هدف ما این است که بیشتر از آنچه که بازنده شده‌ایم، برنده شویم.

وقتی که ما ناقص بودن خود را می‌پذیریم و در جاده زندگی به راه خود ادامه می‌دهیم و دنیا را تجربه می‌کنیم، به این ترتیب است که خود را پُر و کامل می‌کنیم. من عقیده دارم که خدا از ما نمی‌خواهد که هرگز اشتباه نکنیم و هیچ نقصی هم نداشته باشیم، بلکه می‌خواهد که در این دنیای بزرگ و رنگارنگ خود را بیازمائیم و تجربه بیندویزم و به این ترتیب خود را پُر و کامل کنیم.

و بالاخره اینکه اگر ما آنقدر شجاع باشیم که به دیگران عشق بورزیم، آنقدر قوی باشیم که دیگران را ببخشیم، آنقدر سخاوتمند باشیم که از شادی دیگران شاد شویم و آنقدر عاقل و فهمیده باشیم که خوبی‌ها و عشق را با دیگران قسمت کنیم. به پیروزی شیرینی می‌رسیم، پیروزی شیرینی که هیچ موجود زنده دیگری در این دنیا نمی‌تواند طعم آن را احساس کند... بالاخره دنیای ما شیرین می‌شود. ❁

اطلاعیه ورزشی

کلاس آموزش فنی والیبال



به اطلاع همکیشان ورزش دوست می‌رساند

کلاس والیبال گیبور که شامل نرمش‌های روزانه بدنسازی تمرین با توپ و برگ‌زاری مسابقات داخلی والیبال می‌باشد از اول اردیبهشت ماه جاری آغاز به کار کرده‌است

از کلیه جوانان در هر گروه سنی و با هر نوع آشنایی اعم از مبتدی و یا با تجربه که مایل هستند در این رشته (والیبال) عضو شوند دعوت می‌شود برای شرکت و عضویت در این تیم با انجمن کلیمیان تهران تماس حاصل نمایند.

تیم والیبال گیبور قدوم شما جوانان و ورزش دوستان گرامی را ارج می‌نهد.

آدرس: خیابان جمهوری - خیابان شیخ هادی - کوچه هاتف - پلاک ۶۰

این جشنواره با استقبال عمومی مردم هم همراه بود.

در زمینه کتاب نیز اسامی کتابهای زیادی در رابطه با معرفی مشکلات طبیعت به چاپ رسید.

ولی باید در نظر داشت علی‌رغم اقدامات انجام شده، هنوز هم جهان متأسفانه با مسائل و مشکلات بزرگ زیست محیطی روبرو است و باید با بهره‌گیری از تجارب و امکانات ملل مختلف بر بسیاری از مشکلات مانند تغییر آب و هوا و تأثیرات منفی صنعت بر آلودگی آب و هوا، فائق آمد.



باید تغییر در رفتار فردی و عمومی را، در برخورد با محیط زیست خویش بیاموزیم و این زیستگاه را دوستی مهربان و ظرفی پر نعمت که از سوی خالق بزرگ بر ما عنایت شده‌است بدانیم. قدرش را نگهداریم و این شعار را سر لوحه خود قرار دهیم که:

«محیط زیست را از نیاکانمان به‌ارث نبرده‌ایم، بلکه آن را از فرزندانمان به‌امانت گرفته‌ایم.»

منبع: کتاب فیلم جشنواره سبز



با طبیعت مهربان باشیم



الهام یگانه

فرهنگ زیست مشترک، زیستگاه سالم می‌طلبد و محیطی که در آن تنفس همه موجودات و چرخه طبیعت در گردش هماهنگ باشد. این فرهنگ به گونه‌ای باید رشد کند تا زمین ما، که به‌امانت در نزد ما باقی است برای ما و آیندگان بماند، بماند تا انسانها بمانند، تا انسانیت، علم و دانش و زیبایی و طبیعت استوار گردد. تردیدی نیست که محیط سالم را باید ساخت و از آلودگی‌ها رها کرد و این اقدامات فردی و عمومی را طلب می‌کند. باید ایمان داشت که در کنار ما محیطی سالم، آینده‌ای روشن نیز خواهد ساخت و این سلامت نه فقط در جسم، بلکه در روح محیط نیز باید جاری باشد. هم‌اکنون در تمام کشورهای جهان حفظ محیط زیست بصورت یک نهضت عمومی در حال شکل گرفتن است و همه‌جا تبلیغ می‌شود که طبیعت را دوست بداریم و از نابودی مظاهر آن جلوگیری کنیم.

اسامی اولین جشنواره بین‌المللی فیلم سبز از تاریخ ۹ تا ۱۴ اسفند ماه ۱۳۷۷ با هدف حفاظت از محیط زیست و توجه به مسائل زمین برپا شد و در آن فیلمهایی چون پگاه - آب، آب، زندگی - جنگل نشینان ارسباران - خورشید پنهان - چشمه سفید و غیره... به نمایش درآمد. و در این جشنواره فیلمسازان و هنرمندان زیادی هم شرکت داشتند و

مبارزه علیه کشتار نوزادان دختر

ترجمه: المیرا سعید

راهی برای فرار از این مسئولیت است.

هولناک‌تر اینکه بر طبق نشریه‌ای از شورای رفاه کودکان غیر دولتی در "تامیل نادو" بسیاری از زنان دلیلی نمی‌بینند که مصیبت کم ارزش بودن را برای دختران خود به ارث بگذارند. کشتن نوزادان دختر اغلب توسط خانواده‌ها صورت می‌گیرد که این کار از لحاظ فرهنگی و شخصی کار مورد قبولی محسوب می‌شود.

دهکده کاملاً موفق شده است. کارکنان این شورا از هر دهکده‌ای بازدید بعمل می‌آورند و زنان باردار را شناسایی می‌کنند. آنها با مادران و دیگر اعضای خانواده ملاقات می‌کنند و در مورد این مسئله که آنها نباید نوزادان دختر را بکشند صحبت می‌کنند، آنها به مادران برای داشتن بیش از یک دختر (که خطر بزرگی محسوب می‌شود) نصیحت می‌کنند. گروه‌های زنان توسط این شورا، با نام "مالیر مند رمز" تشکیل می‌شوند، سرپرست این

بر طبق اعلام بسیاری از سازمانهای غیر دولتی، نجات زندگی نوزادان دختر و بهبود اوضاع زنان دوجز تفکیک ناپذیر است. به عنوان مثال، در جنوب آسیا مشکل کشتن نوزادان دختر با مسئله غفلت و سهل انگاری در ارتباطند. طبق گزارش یونسف، از ۱۵ میلیون دختری که سالانه در هند به دنیا می‌آیند، در حدود ۵ میلیون نفر قبل از رسیدن به سن ۱۵ سالگی جان خود را از دست می‌دهند، که البته یک سوم از آنها در همان سال اول زندگی از نعمت زیستن محروم می‌شوند.

عقیده بر این است که سقط جنین به علت جنسیت آن و کشتن نوزاد دختر و غفلت و بی‌توجهی (مانند کوتاه کردن دوره شیر مادر و مراقبت‌های پزشکی) بطور قابل ملاحظه‌ای در کاهش مداوم نسبت جنس مونث نقش داشته است (از ۹۷۲ زن به ۱۰۰۰ مرد در سال ۱۹۰۱ به ۹۲۵ زن به ۱۰۰۰ مرد در سال ۱۹۹۱). با وجود قوانین منع کشتن نوزادان دختر، این عمل هنوز در چندین ایالات هند، مخصوصاً در مناطق روستایی "راجستان"، "تامیل نادو" و "کمبل ولی" و در پراش رواج دارد.



شورا پا را فراتر نهاده و از تأثیرهای خیابانی، هنرهای مردمی و دیگر وسیله‌ها برای بالا بردن آگاهی جامعه استفاده می‌کند. شورای رفاه کودکان هند، خانواده‌ها را برای ثبت نام دخترانشان در مدارس تشویق کرده و مراکز مراقبت کودک و تعلیم شفلی و اردوهای پیشرفت را برای دختران جوان و برنامه‌هایی را جهت آگاهی در دهکده‌ها و مدارس چه برای پسران و چه برای دختران مهیا کرده است. این برنامه‌ها مسئله جهیزیه، آداب ازدواج و بی‌رحمی علیه زنان را عنوان می‌کنند.

سازمان‌های غیردولتی همچنین نظارت بر مراکز مطالعه در خانه را برای ارائه مکان، زمان و حمایت از افراد ترتیب داده شده است. شورای رفاه کودکان هند، همچنین قرض‌هایی را برای حمایت شماغل پایینی اختصاص می‌دهد. سازمانهای دولتی معتقدند زنان و دختران برای خانواده‌ها و جامعه‌شان بصورت موجهاتی آشکاردر خواهند آمد.

مؤسسه آموزش بزرگسالان، در ۱۴ منطقه راجستان فعالیت می‌کند. این مؤسسه با حمایت و فعالیتهای آموزشی خود، افسانه مالکیت یک دختر را به دیگران با شرح واقعی ارزش یک دختر در خانواده به مبارزه می‌طلبد. این گروه همچنین مدارس را جهت آموزش جوامع در مورد ریشه‌های بیولوژیکی جنسیت در کروموزم‌های نر آگاه می‌سازد.

خانم آنیتا می‌گوید: «ما بارفتن خود به دهکده‌های قدیمی در سطحی بسیار پایین به خانواده‌ها می‌گوییم که اگر آنها همه دختران خود را بکشند، دیگر کسی برای ازدواج باقی نخواهد ماند و مردان مجبور خواهند شد که زنان را مشترک کنند.»

بیش از ۱۰۰۰ دختر نجات داده می‌شوند:

از سال ۱۹۸۸، شورای رفاه کودکان هند، در ۲۸۸ دهکده "تامیل نادو" که برای نجات بیش از ۱۰۰۰ نوزاد دختر از مرگ حتمی کمک کرده، در حال فعالیت بوده است. این گروه در متوقف ساختن کشتن نوزادان دختر در ۲۳

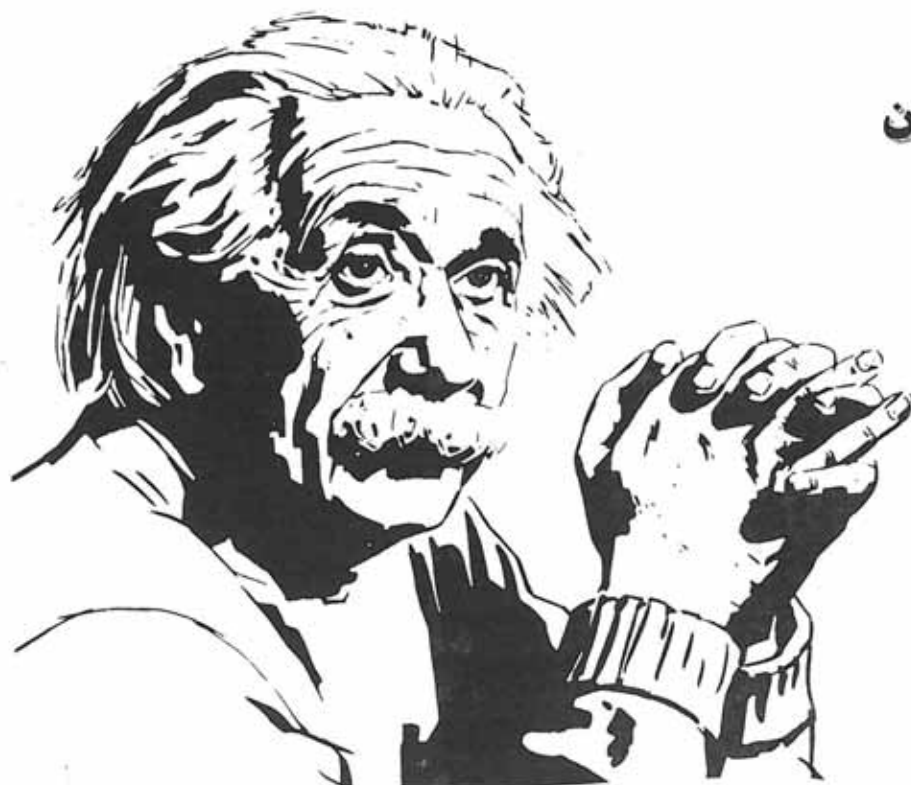
مدیر مجتمع آموزشی بزرگسالان، خانم آنیتا، از راجستان، می‌گوید: این نوع نگرش به جنس مذکر عمیقاً در قفس و پرخوردهای اجتماعی و فرهنگی ریشه دارد. این نوع نگرش نشانگر موقعیت پایین زنان است. او به منظور روشن تر شدن موضوع به یک آگهی اشاره می‌کند که با استفاده از این شعار، آزمایشات تعیین جنس جنین را تبلیغ می‌کند: «۵۰۰۰ روپیه خرج کن، ۱۰ لاک صرفه جویی کن». (یک لاک برابر با یک میلیون معادل ۳۲۰۰۰ دلار است.)

مدیر مجتمع می‌گوید: «جهیزیه اهریمنی است که با نگاهی جادویی در برابر خانواده قد برافراشته و باعث می‌شود به دختران همچون بدهی مالی نگاه شود و یا آنها مانند ملکی که متعلق به دیگر افراد است برخورد شود، همین امر موجب می‌شود تا دختران چون متاعی در سنین پایین فروخته شوند.» بنابراین دایه‌ها، پسران، از خانه‌ها کشته شده و نوزادان دختر

سالگرد مرگ آلبرت اینشتین



گرد آوری : الهام یگانه



«تجاوز و خشونت هرگز موجب برقراری صلح نمی‌شود، صلح فقط با مذاکره صادقانه و تفاهم حاصل خواهد شد.» آلبرت اینشتین

چهل و چهار سال از درگذشت آلبرت اینشتین فزیکدان-ریاضی‌دان و متفکر بزرگ بشریت می‌گذرد، ۱۸ آوریل مصادف با سالروز درگذشت این دانشمند است.

درباره اینشتین و فرضیه نسبیت او مطالب زیادی گفته شده است اما در این مختصر ما می‌خواهیم اینشتین را به عنوان یک انسان شریف و متفکر معرفی نمایم و امیدواریم بین دیدگاه‌های او کمک کند تا خوانندگان محترم روحیه این ریاضی‌دان بشر دوست را بهتر بشناسند.

آلبرت اینشتین در ۱۴ مارس ۱۸۷۰ در شهر اولم در آلمان متولد شد و تحصیلات خود را تا دوره دانشگاهی در شهر مونیخ به پایان رساند. به قول خودش در جوانی به آلمانی بودن و یهودی بودن خود شناخت پیدا کرد و این شناخت منشأ حسی و درونی نداشت بلکه محصول رویدادهای محیط بود که به خصوصیات او تبدیل شده بود و این شناخت و

با او روبرو شده بود. ولی این گونه اعمال خصمانه در واقع نشانی از آن وقایعی بود که می‌خواست رخ بدهد، سوختن آثار اینشتین به دست نازی‌ها و فرار او از دست آنها.

یکی دیگر از بزرگواریهای او به دوره مک کرتی بر می‌گردد. در آن زمان، مجله‌ای که «آمریکن مرکوری» نام داشت و متعلق به یک میلیونر بود، از اینشتین به عنوان «کمونیست پرنیستون» نام برده بود. وقتی از او پرسیدند که آیا نمی‌خواهد در مقابل این اتهام اقدامی بکند خندید و گفت «بهترین کار در مقابل چنین چیزهایی، نادیده گرفتن آنها است».

یکی از خصایص بارز اینشتین خنده رو و خوش طبع بودن او بود. آشلی مونتگومری می‌گوید: در یکی از دیدارهایم با او، از او پرسیدم که آیا سنگ نیسته‌ای را که

تحول افکار در آینده زندگی او تأثیر عجیب و تعیین کننده‌ای داشت.

از لحاظ اخلاقی فردی اینشتین در جوانی اعتلاء و ارزش فراوان پیدا کرد. آشلی مونتگومری انسان شناس برجسته، که از دوستان نزدیک آلبرت اینشتین بود می‌گوید: روزی اینشتین به واقع‌های که در یکی از کنفرانس‌های فیزیک برایش اتفاق افتاده بود، اشاره کرد. در این کنفرانس، اینشتین به کسی نزدیک شده بود که از قبل او را می‌شناخت. اینشتین با خنده می‌افزاید «با دیدن من، دست مرا کنار زد و با ۱۸۰ درجه تغییر مسیر با شتاب دور شد.» این شخص کسی بود که بارها سعی کرده بود نظریات اینشتین را رد کند ولی اینشتین همیشه با روی خنده، شش طعم خاص خود

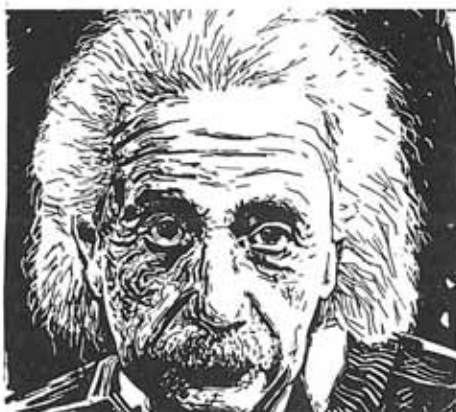
در اروپا و آمریکا اعلام کردند، اینشتین مخالفت خود را با پیوستن یهودیان جهان به یک سازمان جهانی سیاسی اعلام کرد و معتقد بود «ملی‌گرایی تعصب آمیز بسیار زشت است».

در این مرحله اعضای کنگره صهیونیست‌ها اینشتین را بسیار تشویق کردند که وارد سازمانهای صهیونیستی شود، ولی اینشتین هرگز قبول نکرد و نحوه تشکیل دولت اسرائیل و عملکرد بعدی این دولت در رابطه با حقوق مردم فلسطین موجب شد که اینشتین همه علایق و دلبستگی‌های خود را از کشور اسرائیل قطع کند و در همان مراحل اول حتی با شیوه تشکیل دولت اسرائیل مخالفت کرد و گفت: «من توافق با اعراب، بر اساس زندگی مسالمت آمیز را به ایجاد یک کشور یهودی ترجیح می‌دهم» و در جای دیگر تأکید می‌کند «اگر ما نتوانیم راهی برای زندگی برادرانه و صادقانه با اعراب پیدا کنیم پس از بیش از دوهزار سال رنج و عذابی که تحمل کرده‌ایم هیچ نیاموخته‌ایم...»

او انسانی بزرگ و دانشمندی جهانی و بشر دوست بود و هنگامی که چشم از جهان فروبست تمام انسانهای باانصاف در جهان پذیرفتند که بزرگ‌ترین دانشمند قرن بیستم با فروتنی و عشق به مردم زندگی را وداع کرده است. ❀

سنگ بزرگی را به حرکت می‌آورد بکار گیرد. او سعی می‌کرد خود را در تنگ نظریهای نژادی و مذهبی محدود نسازد و درباره موضوع خودش نسبت به یهودیان توضیح می‌داد که چرا در صف مقدم نهضت ضد فاشیستی یهودیان قرار گرفته و به عنوان یک یهودی نیز خود را موظف به مبارزه با نازیسم می‌داند.

او درواقع پس از آنکه انجمن یهودیان آلمان را ترک گفت یک



یهودی منفرد بود و بعدها که قرار شد به خدمت دانشگاه در آید بار دیگر یهودی بودن به عنوان یک مشکل اجتماعی فردی برایش مطرح گردید. و خودش در این باره نوشت: «پانزده سال دیگر که به آلمان باز گشتم تازه کشف کردم که یهودی بوده‌ام. موجب اصلی این کشف بیشتر غیر یهودیها بودند تا خود یهودیها» اینشتین در حالی که مخصوصاً در سالهای پایان عمر خود به آنچه خود ارزشهای معنوی یهود می‌دانست دلبسته بود با ناسیونالیسم صهیونیسم سیاسی سخت مخالفت می‌کرد و وقتی که صهیونیست‌ها سازماندهی خود را

در مورد خودش نوشته شده است شنیده یا نه. بعد برایش خواندم: اینجا آرمیده است اینشتین، پیشتازی از نژاد ژرمن که سخن گفتن نسبی نیوتن را خاموش کرد».

او این سنگ نوشته را نشنیده بود و خیلی از آن خوشش آمد. اینشتین شعر بی‌وزن زیر را هم که درباره اش سروده شده بود هرگز نشنیده بود برایش خواندم: سه مرد عجیب بودند که «اینشتین» نامیده می‌شدند، نام آنها «گرت» و «اپ» و «انی» بود

«گرت» شعر بی‌تاخیر می‌گفت، پیکر تراشیهایی «اپ» بد بودند، و هیچ کس از کارهای «انی» سر در نمی‌آورد.

این شعر نیز او را خوشحال کرد. بقیه دوستان و نزدیکان آلبرت هم چنین نظری درباره او داشتند.

اینشتین به عنوان یک یهودی

اینشتین از همان ابتدای جوانی در حالیکه از شهرت فراوان خود دچار سرگردانی شده بود می‌کوشید تا خود را با وضع جدید وفق دهد و شهرت خویش را وسیله نشر افکار اجتماعی و عقاید انسان دوستانه قرار دهد.

به نظر می‌رسد در کمین نشسته است تا با تمام نیرو از موقعیت خود استفاده نموده و آن را برای جابجا کردن نظام ظالمانه با یک نظام عادلانه انسانی مثل اهرمی که



موفقیت جهانی نویسنده جوان یهودی



به گزارش آسوشیتدپرس به تازگی مجموعه‌ای از داستانهای کوتاه یک نویسنده جوان یهودی بنام «ناتان انگلندر» در آمریکا منتشر شده است که به علت رویگرد آشکار علیه قشریون دینی یهودی خشم این گروه از یهودیان را برانگیخته است. این مجموعه «به خاطر خواستهای غریب قصاب اناکار (Unbearable Urges For the Relief) نام دارد و نویسنده آن «ناتان انگلندر» یک جوان یهودی ۲۹ ساله آمریکایی الاصل است. در مدت کوتاهی که از انتشار کتاب می‌گذرد بیش از ۲۵۰ هزار دلار فروش داشته و با استقبال فراوان نویسندگان و منتقدان آمریکایی مواجه شده است. مجله نیویورکر نیز یکی از داستانهای کوتاه این مجموعه را به چاپ رسانده و «آن بی‌تی» نویسنده آمریکایی که به پیشاهنگ نویسندگان داستان کوتاه نسل گذشته آمریکا مشهور است آثار انگلندر را بهترین داستانهای کوتاهی دانسته که در تمام عمرش خوانده است. عده‌ای از منتقدان نیز او را با نویسندگان بزرگ و صاحب سبکی چون «فیلیپ راث» و «برنارد مالامو» مقایسه کرده‌اند.

«ناتان انگلندر» در یک خانواده یهودی متعصب آمریکایی به دنیا آمده و در هشت سالگی همراه با خانواده‌اش به اسرائیل مهاجرت کرده

است. وی در یکی از محلات بیت المقدس که اهالی آن به عنوان یهودیان افراطی شهرت دارند زندگی کرده و خود نیز زمانی دستخوش عقاید تند و افراطی بوده است وی از تحصیلات بالایی برخوردار نیست و مدتها به پیشخدمتی در رستورانها و فروشنده‌گی در مغازه کفاشی اشتغال داشته اما مطالعات وسیعی در تاریخ و مذهب یهود دارد. وی پس از دنیای یهودیان افراطی و نوشتن داستان در مورد فضایی که کودکی و نوجوانی خود را در آن سپری کرده است به آمریکا بازگشته و هم اکنون در نیویورک اقامت دارد.

«انگلندر» به گفته خود سرستیز با مذهبیان را ندارد و خود را فردی سکولار می‌داند. او از لحاظ ادبی تحت تأثیر گوگول، داستایفسکی و مالا موسست و مجموعه داستانهایش علاوه بر داشتن جذابیت‌های هنری و برخوردار از سبک و سیاق خاص، دنیای یهودیان افراطی را که از پدیده‌های جالب آستانه قرن بیست و یکم است به زیبایی به تصویر می‌کشد.



بیموزیم برای اینکه یاد دهیم

مرکز کامپیوتر انجمن کلیمیان تهران
مقدم شما جوانان همکیش و علاقمندان
به کامپیوتر را در ترم تابستان گرامی
می‌دارد.



این مرکز با ارائه خدمات آموزشی به صورت عمومی و خصوصی و با مجهزترین و مدرن‌ترین تجهیزات کامپیوتری آماده می‌باشد تا اوقات مفید و مناسبی را برای شما جوانان و نوجوانان عزیز کلیمی در فصل تابستان مهیا سازد.

آدرس: خیابان جمهوری - خیابان
شیخ‌هادی - خیابان هاتف - پلاک
۶۰ - طبقه اول.

تلفن: ۶۷۰۴۲۴۷



داستان آفرینش (شرح تصویر روی جلد شماره قبل)

آرش آهانی - رامین مسجدی

در پی سؤالهای مکرر خوانندگان گرامی درباره شرح عکس روی جلد شماره قبل، ضمن چاپ مجدد آن، توضیحاتی درباره آن ارائه می شود. این عکس نشانه یک فرش است که اکثر وقایع تورات در آن به تصویر کشیده شده است. این تصاویر از راست به چپ و از بالا به پایین به شرح زیر می باشند.

۱. آدم و حوا و مار و درخت دانش (پرشیت ۳).
۲. اخراج آدم و حوا از باغ عدن (پرشیت ۳).
۳. قتل هابیل توسط قابیل (پرشیت ۴).
۴. کشتی نوح (پرشیت ۷).
۵. احداث تاختان توسط نوح پس از طوفان (پرشیت ۹).
۶. احداث برج بابل (پرشیت ۱۱).
۷. ویرانی شهرهای سدوم و غمورا (پرشیت ۱۹).
۸. قربانی کردن اسحق توسط ابراهیم (پرشیت ۲۲).
۹. اسحق یعقوب را برکت می کند (پرشیت ۲۷).
۱۰. عساو پس از شکار، برای گرفتن برکت به نزد اسحق می رود (پرشیت ۲۷).
۱۱. یعقوب در راه، خواب نردبانی را می بیند که سر در آسمان دارد (پرشیت ۲۸).
۱۲. یعقوب با فرشته ای درهینت انسان و به نشانه شخصیت عساو (برادرش) مواجه می شود (پرشیت ۳۲).
۱۳. خواب اول یوسف: باقه های گندم برادران به باقه گندم او تعلیم می کنند (پرشیت ۳۷).
۱۴. خواب دوم یوسف: ماه و خورشید و یازده ستاره به او سجده می کنند (پرشیت ۳۷).
۱۵. یوسف به دنبال برادران می گردد و مردی (فرشته خداوند) او را راهنمایی می کند (پرشیت ۳۷).
۱۶. برادران یوسف در حال کوچ کردن به همراه گوسفندان (پرشیت ۳۷).
۱۷. برادران پیراهن یوسف را (که هدیه یعقوب به او بود) از تن او در آورده و او را به چاه می اندازند (پرشیت ۳۷).
۱۸. یوسف به کاروان اسماعیلیان فروخته شده و به مصر انتقال می یابد (پرشیت ۳۷).
۱۹. یوسف ردای خود را در دست همسر خواجه مصر جا گذارده و فرار می کند (پرشیت ۳۹).
۲۰. خواب رئیس نانوايان و تعبیر آن توسط یوسف (پرشیت ۴۰).
۲۱. خواب رئیس ساقی ها و تعبیر آن توسط یوسف (پرشیت ۴۰).
۲۲. خواب فرعون در پاره گاوهای فریه و لاغر (پرشیت ۴۱).
۲۳. یوسف خواب فرعون را تعبیر می کند و درباره سالهای خشکالی هشدار می دهد (پرشیت ۴۱).
۲۴. یوسف به مقام صدارت مصر می رسد (پرشیت ۴۱).
۲۵. برادران یوسف برای اولین بار جهت خرید غله به او مراجعه می کنند (پرشیت ۴۲).
۲۶. برادران یوسف با غله خریداری شده به کنعان باز می گردند (پرشیت ۴۲).
۲۷. برادران یوسف برای خرید دوباره غله عازم مصر می شوند (و از یعقوب پدر خود می خواهند که بینامین برادر کوچکتر را نیز بخاطر فرمان یوسف با آنها روانه نماید) (پرشیت ۴۳).
۲۸. یوسف با برادر کوچک خود بینامین روبرو می شود (پرشیت ۴۳).
۲۹. جام سلطنتی یوسف در اموال بینامین پیدا می شود و یوسف قصد زندانی کردن او را دارد. یهودا برای آزاد نمودن بینامین با یوسف به مشاجره می پردازد (پرشیت ۴۴).
۳۰. یوسف خود را به برادرانش معرفی می کند (پرشیت ۴۵).
۳۱. یوسف و یعقوب با فرعون ملاقات می کنند (پرشیت ۴۷).
۳۲. یوسف در سالهای قحطی به مصریان غله می دهد (پرشیت ۴۷).
۳۳. بنی اسرائیل به ساخت شهرهای پثوم و رعنیس برای فرعون مشغول شدند (شعوت ۱).
۳۴. حضرت موسی سه ماه پس از تولد با سیدی در رود نیل قرار می گیرد (شموت ۲).
۳۵. دختر فرعون موسی را از آب می گیرد و به دربار فرعون می برد (شموت ۲).
۳۶. فرشته خداوند در پوته خار سوزان به موسی آشکار می شود (شموت ۳).
۳۷. موسی چوپان گوسفندان بود (شموت ۳).
۳۸. موسی و هارون به دربار فرعون می روند و آزادی بنی اسرائیل را تقاضا می کنند (شموت ۵).
۳۹. بنی اسرائیل از مصر خارج می شوند (شموت ۱۲).
۴۰. موسی دریا را در مقابل بنی اسرائیل می شکافد (شموت ۱۴).
۴۱. لشکریان فرعون در دریا غرق می شوند (شموت ۱۴).
۴۲. مریم (خواهر موسی) پس از عبور بنی اسرائیل از دریا، با نواختن دف به همراه سایر زنان با شادی خداوند را مدح می گوید (شموت ۱۵).
۴۳. موسی دو لوح ده فرمان الهی را از کوه سینای با خود همراه می آورد (شموت ۳۲).
۴۴. افرادی که برای بازدید سرزمین مقدس رفته بودند، میوه های آن سرزمین را، به نشانه حاصلیخیزی آن، با خود می آورند (بمیدبار ۱۳).
۴۵. زمین دهان باز کرده و طرفداران سُورح (قارون) را که علیه موسی قیام کرده بودند، در خود فرو برد، (بمیدبار ۱۶).
۴۶. فرشته خداوند بیلعام را از نفرین کردن بنی اسرائیل باز می دارد (بمیدبار ۲۲).

آیا ستارگان در زندگی انسان نقش دارند؟

نوشته: آرزو ثنائی



ارسطو، معلم اول به همراه اکثر دانشمندان که به مقام علوم ماوراءالطبیعه پی برده بودند، اعتقاد داشت که همه چیز دارای جان و روح است و جهان مادی تحت تأثیر نیروهای متافیزیکی قرار دارد. مسمر بنیانگزار علم مانیه تیزم (دانش شناخت امواج مغناطیسی در انسان و موجودات دیگر) نیز در سال ۱۷۶۶ اعلام می کند که به علت نزدیکی سیارات منظومه شمسی با یکدیگر، تأثیر امواج و نیروهای مغناطیسی کرات بر جرم و موجودات کرات دیگر بسیار زیاد است.

می دانیم که ماه از خود نوری ندارد و روشنی که ما از ماه می بینیم انعکاس نور خورشید است. دانشمندان علم نجوم ثابت کرده اند که چون پشت ماه از زمین دیده نمی شود اثرات ماه بر زمین ناچیز است ولی به علت گردش زمین به دور خورشید طی یک سال، زمین در برابر لکه های سیاه خورشیدی یا آتشفشانهایی آن قرار می گیرد، با این روایت می توان گفت اشعه الکترو مغناطیسی ساطع شده از خورشید چه بر ماه و چه بر تمامی اهل زمین اثر می گذرد. همه ما نقش ماه را در بوجود آمدن جزر و مد دریا می شناسیم. آیا کشش و جاذبه ماه که بر آبها اثر می گذارد بر جسم انسان (که بیشتر آن آب است) و بر روان او هم تأثیر دارد؟ احتمالاً می توان بابلها و کلدانیها را به علت شغل چوپانی و چادرنشینی و در نتیجه ارتباط نزدیکتر با طبیعت و آسمان همچنین به دلیل پرستش اجرام آسمانی، اولین منجمان و ستاره شناسان جهان به شمار آورد. با مشاهده کسوف (قرار گرفتن ماه بین

زیرا معتقدند که پدیده های جوی بر اعمال انسانها مؤثر است. در کتب یهود از جمله تلمود و زوهر نیز گفتارهایی از اثر ستارگان بصورت مثبت یا منفی در زندگی انسانها بچشم می خورد. دانشمندی می گوید (ستارگان بر انسانها اثری ندارند. شبات: ۱۵۶ الف) و دانشمند دیگری می گوید (داشتن روزی زیاد، طول عمر و داشتن فرزند به شایستگی انسان بستگی ندارد بلکه به ستاره او مربوط است. موعده قاطان: ۲۸ الف) اما اکثریت دانشمندان علوم دینی یهود، اعتقاد کاملی به فاعل مختار بودن انسان، بدون تأثیرهای محیط و ژن و ستارگان دارند. آنها می گویند: مریخ می تواند به فرد متولد شده تحت نفوذش زمینه جنگجویی یا استعداد پزشکی بدهد یا خود بر سرنوشت خود مسلط باشد. در تفاسیر تورا آمده است که ابراهیم با استفاده از علم ستاره شناسی دیده بود که فرزندی نخواهد داشت اما حد اوند به او فرمود: تو پیامبری و نه منجم و می دانیم که ابراهیم پدر همه اقوام زمین شد. شاید ذکر این نکته خالی از لطف نباشد که بارید، موسیقیدان دربار خسرو پرویز برای هر روز ماه یک نوع نغمه و آهنگ سروده بود چون معتقد بود هر روز روح انسان، از شنیدن نوای خاصی لذت می برد و اشعه خورشید هر بامداد و غروب حالت خاصی را بر انسان فرود می آورد.

زمین و خورشید) یا خسوف (قرار گرفتن زمین بین ماه و خورشید) تصور می کردند که حتماً بلایی در انتظار آنها یا دشمنانشان خواهد بود یا با دیدن تغییرات در سطح خورشید یا با توجه به پستیها و بلندیهای ماه آن تصویری که مایل بودند را منقوش بر این دو کره می پنداشتند. اما آسمان گاهی هم موجب آگاهی و راهنمایی گذشتگان می شده است. کهکشان را مسلمانان (راه علی) می نامیده اند و از روی آن راه کعبه را می یافتند. خیام شاعر و ریاضیدان، تقویم جلالی را و غیاث الدین جمشید کاشانی زیج را برای اندازه گیری فاصله شهرها تنظیم می کنند. چنانکه کپلر هم برای گذران امور به طالع شناسی از طریق نجوم می پردازد. حتی امروزه نیز، به افرادی که از نظر روانی نامتعادلند و در شبهای بدرکامل ناهمگونی آنها به اوج می رسد لونایتیک یا ماه زده (منشعب از کلمه لونا که در لاتین به معنای ماه است) می گویند. اصطلاح (ماه چینی) نیز همین معنی را می رساند. در بعضی از مناطق جهان، با فرا رسیدن پدیده های طبیعی مثل طوفان ایلینه نو، در مجازات جرائم افراد تخفیفی قائل شوند



شایعه بلای جامعه

وجودی که خود از ناپسند بودن این

زودبرانگیخته شدن در برابر



محرك های مختلف
محیطی و خبرهای ظاهرأ
مهم، غیبت و
دروغگویی، عدم پویایی
در زندگی فردی و
اجتماعی، و عدم اعتماد
به نفس و نگاه محدود و
بدبینانه به مسایل را از
ویژگیهای شایعه ساز و

شایعه پذیر دانسته اند. کمتر

صفت آگاه است، نه تنها هیچ
کوششی در به اعتدال رساندن این
بیماری اجتماعی انجام نمی دهد که
خود نیز به شیوع بیشتر آن دامن
می زند.

جمع و گروهی را می یابید که شایعه
در بین آنها جایی نداشته باشد. شایعه
را به راحتی می توان در شوخیهای
دوستانه جوانان، در دلهای میانسالان
و حرفهای پیرمردان و پیر زنان یافت.

بیایید بیاموزیم و به فرزندان و
دوستانمان نیز یاد بدهیم که: در مورد
مسائل، ژرف اندیش باشیم. به عنوان
یک فرد هوشیار، عاقل و منطقی به
خبرها و شایعات اعتنای نکنیم و
بدانیم که شایعه مشغولیت بیهوده
ذهنهای بیمار و مخرب آرامش و
شکندۀ حریم ارزشها و مصونیتهای
اجتماعی بوده و آفت رشد اخلاق و
معنویت است. ❀

به محض به وجود آمدن یک خبر
تمامی ذهنها به سوی آن متمرکز شده
و بدون هیچ تحقیق، تفحص و تعمقی
و به سبب احساساتی بودن و
ناآگاهی، توسط ذهن جمعی پذیرفته
شده و تکرار می گردد. مردم بدون
هیچ شناختی و تنها با تکیه بر
شنیدارهای خود، فردی را به اوج
رسانده و یا به قهقرا می فرستند،
روابط خانوادگی را برهم زده و
زوجهای جوان را از هم جدا می کنند،
از شخص یا گروهی بی دلیل تمجید
کرده و شخص یا گروهی دیگر را
ناسزا می گویند و اینگونه است که
فرد در جامعه احساس انزوا کرده و
برای جلوگیری از سخنان ریز و
درشت و حرفها و حدیثهای
متفاوت، از حضور در جمع
خودداری می کند و جالب آنکه با

در بسیاری از جوامع، از شایعه به
عنوان یکی از مشکلات اساسی نام
برده شده است. انتشار شایعه در هر
زمان و هر شرایط و موقعیت
اجتماعی می تواند نشانی از یک
مشکل روانی اجتماعی در ابعاد
مختلف باشد. در جوامع کوچک مانند
جامعه ما بخصوص زمانی که استعداد
ذاتی برای شایعه سازی و شایعه
پراکنی وجود داشته باشد، این معضل
نمود بیشتری خواهد داشت. پیامدهای
سوء شایعه مانند افزایش اضطراب
اجتماعی، کاهش میزان بهره وری و
خدشه دار کردن اعتبار اجتماعی
افراد، خانواده ها، مؤسسه ها و سازمانها
بر هیچ کس پوشیده نیست. ارتباط
نزدیک افراد جامعه، مناسبتهای
خویشاوندی، ذهن جمعی ناآگاه و
مستعد، الگو پذیری شدید خانواده ها
از یکدیگر و... این مشکل را در
جامعه ما به صورت یک مسابقه در
آورده است به طوری که هر کس
سمی دارد در جمع آوری خبرهای
جدید و بازگو کردن آنها بر دیگری
پیشی بگیرد. روانشناسها، ساده لوحی
و زود باوری، پرگویی و گزافه گویی،

منبع: نشریه کانون دانشجویان یهود
شیراز - فروردین ۱۳۷۸



پژوهشی پیرامون پیامبران یهود و زبان نمادین شمس

نوشته : شیرین دخت دقیقیان



در دیوان شمس سخن مستقیم، پسند مولوی نیست. او بر آن است که واژه‌ها خیانتکارند و هر قدر برای کنکاش در چیزها از واژه‌ها کمک بگیریم، از حقیقت آنها دور شده‌ایم. به گمان مولوی «لفظ‌ها و نام‌ها چون دام‌ها» یند و باید «شرح این هجران و قال» را کم کرد، چرا که خون به خون شستن محال است و محال اما راههای هنرمندانه‌ای هست که سخن را از این پوچی مخنوم برهاند و اگر نه به یک مقصد از پیش نشان شده، دست کم تا دورترین منزلگاه ممکن معنا برسند. نمادها، میانجی سخن و مخاطب آن در نظریه بیان مولوی هستند. نمادها چه برای خواننده‌ای از میان مردمان ساده و چه خواص قابل فهم تر است. همین نمادها و نشانه‌های تمثیلی عنصر مشترک میان سخن ادبی و افسانه‌های مردمی هستند، یعنی ژانری (نوعی) از ادبیات که مردمان ساده با آن بسیار خو دارند و از قضا گنجینه حکمت مردمی نیز هستند.

وجود نمادها همواره لذت خواندن را تا سرز نکاپوی شادمانه برای یافتن بالا می‌برد. ابهام همواره پرتو و گویاتر است از صراحت! از سوی دیگر نمادها به دلیل داشتن لایه‌های معنا - و نه یک معنای یکسره و آشکار - خواننده اندیشمند را پدید می‌آورند. نمادها بار گسترده‌ای از ارجاع به فرهنگ انسانی دارند که به آثار ادبی غنا می‌بخشند. این گونه است که آثار ادبی

نمادین در هر قرن و دوره‌ای بار دیگر تفسیر و تأویل می‌شوند و هربار از زاویه جدیدی در برابر دیدگان قرار می‌گیرند. وجود همین



جریان‌ها زمینه ساز دوره‌های انقلاب فکری و ادبی بوده‌اند. به قول رولان بارت در Critique et Verite (نقد و حقیقت) بازنگری آثار کلاسیک که هر چند گاه رونق می‌یابد، نشانی از «روندهای منظم ارزشیابی» است. هر چند گاه یک‌بار هر سرزمینی میراث گذشته خود را به میان می‌آورد و در آن کنکاش می‌کند. از این‌رو در قلمرو ادب فارسی، بازنگری به آثار مولوی جریانی مداوم است و مولوی نیز در این میان و بین عوامل گوناگون، مدیون سخن نمادین خود است.

پیامبران و انبیایی که در بخش‌های پی در پی این نوشتار به آن‌ها خواهیم پرداخت: حضرت موسی، نوح، ابراهیم، یوسف، یعقوب، سلیمان، یونس، ایوب، الیاس و

خضر (الباهو هناوی)، خواهند بود. واژه‌هایی که برای درک بهتر شعر به معنای آنها نیاز است در پایان هر بخش جداگانه همراه معنای خود خواهند آمد.

« موسی »

مولوی انسان را جزئی از حقیقت کل می‌داند و در نتیجه به او ارج می‌گذارد. نیسی جدا مانده از نیستان وجود کل که در آرزوی بازگشت به اصل خود است. مولوی راه تحقق وحدت وجود را عشقی پرشور می‌داند. این عشق در مراحل گوناگونی که عرفا قائل هستند وجود آدمی را پالایش می‌دهد و به درجات اولیاء انبیاء و پیامبران به مرحله نهایی می‌رسند و می‌توانند تجلی وجود حد-آوند را ببینند، در این میان نور و طور و موسی عمران نشانه‌هایی نمادین هستند. یک انسان توانست در کوه طور بایستد و تجلی نور را ببیند.

«عالم چو کوه طوردان، ما همچو موسی طالبان

هر دم تجلی می‌رسد، بر می‌شکافد کوه را
عالم چو کوه طور شد، هر ذره‌ای پر نور شد
مانند موسی روح هم افتاد بی‌هوش از لقا
آتش بر درختی افتاده، اما درخت نه می‌سوزد
و نه خاکستر می‌شود و موسی حیران در آن می‌نگرد.

« ای روز چون حشری مگر؟ وی شب شب قدری مگر؟

یا چون درخت موسی کو مظهر الله شد؟

« کوه طور ودشت و صحرا از فروغ نور او
چون بهشت جاودانی گشته از فر و ضیاء
از نوای عشق او آنجا زمین در جوش بود
وزهوای وصل او در چرخ دائم شد سماء

میقات در ادب فارسی به معنای مکان دیداری است اما نه هر دیداری. در اصل دیدار جانان و حد-اوند. مولوی جان انسانی را چون کوه طوری می‌داند که در صورت پاک کردن آن از منیت می‌توان در آن به میقات رسید.

* جان طور است و من موسی که من بیهوش و او رقصان و لیکن این کسی داند که بر میقات من گردد.

* چون فزون گردد تجلی از جمال حق ببین ذره ذره هر دو عالم گشته موسی وار مست. جانم ملول گشت ز فرعون و ظلم او آن نور و طور و موسی عمرانم آرزوست * موسی جانم به کُنه طور رفت آمد هنگام ملاقات من طور ندا کرد که آن خسته کیست؟ کامد سرمست به میقات من؟

موسی، چوپانی، شاهزاده‌ای، دانشمندی از راه دراز به میقات آمده او انسانی پویاست و حرکت وجود او سازنده:

* درخت اگر متحرک بدی زجای به جای نه جور ارّه کشیدی نه ظلم تبر نگر به موسی عمران که از پر مادر به مدین آمد و زان راه گشت او مولا از راه دراز آمده و به درگاه خوانده شده است و چه باک اگر به او کن ترانی می‌گوید (نمی‌گذارم ببینی)

* اعتمادی دارد او بر لطف دوست گر سماع لترانی می‌کند در آن مکان پاک باید کفش از پا گیرد و کفش نماد آلودگی های خاکی است

* چون که کلیم حق بشد سوی درخت آتشین گفت: من آب کوثرم کفش برون کن و بیا هیچ مترس از آتشم، زانک من آبم و خوشم

جانب دولت آمدی، صور تراست مرحبا

در زبان نمادین مولوی، موسی یکسره به جان هستی تبدیل می‌شود.

هر وجودی یک موسای جان دارد که باید پرورش یابد:

* ای موسی جان شبان شده‌ای بر طور بر آترک گله کن! نعلین ز دو پا بیرون کن و رو در دشت طور پا آبله کن؟

موسی پیامدار می‌شود و مأمور به زیر کشیدن فرعون. عصایی در این میانه نشانه توانایی حق می‌شود، چوب خشکی سرچشمه معجزه‌ها و چوپان می‌رود تا در گردن فرعون افسار و زنگوله بیندازد!

* تکیه گه تو حق شد نه عصا انداز عصا وان را یله کن! فرعون هوی چون شد حیوان در گردن او رو زنگله کن!

اما آن‌گونه که «موسی جان» وجود دارد، در نفس بشری فرعون‌های کوچک و بزرگ نیز به بیداد نشسته‌اند.

* بئر ای عشق چو موسی سر فرعون تکبر هله فرعون به پیش آکه گرفتم در و بامت بُرد موسی و فرعون نماد خیر و شر چه در نهاد آدمی و چه در دنیاست.

* گر عجب‌های جهان حیران شود در ما رواست کاین چنین فرعون را ما موسی عمران کنیم.

* گر تو فرعون منی از مصر تن بیرون کنی در درون حالی ببینی موسی و هارون خویش لنگری از کنج مادون بسته‌ای برپای خویش تا فروتر می‌روی هر روز با قارون خویش پس در آن آدمی نفر سومی نیز هست: قارون

چونان نمادی از زر پرستی و تب شدگی زر. داستان قارون یا قورح انسان امیر نفس و آزمندی را نشان می‌دهد که در برابر موسی طغیان می‌کند.

* همچو موسی زدرخت تو حریف نوریم ما چرا عاشق برگ و زر وقارون باشیم

موسی نماد خوار شمردن زر پرستی و بت‌انگاری زر است. او پیامبری است که بر اساس روایاتی به جای دست بردن در طشت زر، آتش را بر می‌دارد و به دهان می‌برد و از این رو الکن می‌شود.

* هست دو طشت در یکی آتش و آن دگر زر آتش اختیار کن، دست در آن میانه کن شو چو کلیم هین نظر تا نکنی به طشت زر آتش گیر در دهان، لبِ وطن زبانه کن

* گلیم موسی و هارون به از مال و زر قارون چرا شاید که بفروشی تو دیداری به دیناری قارون با تمامی دارایی خود به اراد خداوندی به تَه زمین فرو می‌رود و این براء مولوی نمادی از نفس است و مهار آن.

* نقش چون قارون ز سعی ما درون خاک شد بعد آن مردانه سوی گنج قارون تاختم

* گر زانکه تو قارونی در عشق شوی مفلس در زانکه خداوندی هم بنده شوی با ما

* مس هستی‌ات چو موسی زکیمیاش زر شد چه غمست اگر چو قارون به جوال زر ندار؛ عصای موسی برای مولوی نمادی است جسم انسان. چوب خشکی معجزه‌گر می‌شو و جسمی خاکی پرواز می‌کند به عرش. و ای کار موسای عشق است.

* ذره‌های تیره را در نور او روشن کنیم چشم‌های خیره را در روی او تابان کنیم چوب خشک جسم ما را کو به ما:

عصاست

در کف موسی عشقش معجز شعبان کنیم
شعبان یا اژدها همان ماری است که از
عصای حضرت موسی به وجود می‌آید.
* چون عصای موسی بود آن وصل اکثون
مارشد
ای وصال موسی‌اش اندر ربا این مار را
* از آن سو که عصایی اژدها شد
به دوزخ برد او فرعونیان را
* منکر مباحش بنگر اندر عصای موسی
یک لحظه آن عصا پُذد، یک لحظه اژدها شد
عصا نشانه قدرت خدا در دست موسی است
و سلاح مبارزه با فرعون.

* بدانک موسی فرعون کش درین شهرست
عصاش را تو نبینی ولی عصا دارد.
همین عصا بارها عامل اجرای معجزه‌ای
گوناگونی چون خون شدن آب نیل و بیرون
آمدن آب از سنگ در صحرای سینا می‌شود:
«حدیث موسی و سنگ و عصا و چشمه
آب».

* خواه ما را مار کن، خواهی عصا
معجز موسی و برهان توایم
* بدان قدرت که ماری شد عصایی
به‌هر شب چون عصا و روز ماریم
* آن عصای موسی اژدها بخورد
تو مگر هم‌زان عصا آموختی

* تویی به‌جای موسی و ما ترا عصایی
به‌جز کف موسی عصا نیافت برهان
* موسی نهان آمد، صد چشم روان آمد
جان همچو عصا آمد، تن همچو حجر آمد
* صخره موسی گر ازو چشمه روان کشت
چو جو

جوی روان حکمت حق، صخره خارا دل من
* دلی فرعون سرکش اژدهاییم

دلی موسی عصا و بردباریم

موسی مظهر عظمت در جهان، به‌دریا نیز
فرمان می‌راند: «دریا به پیش موسی کی ماند
سد راه»

* که دریا را شکافیدن بود چالاکی موسی
قبای مد شکافیدن ز نور مصطفی باشد

* به‌هر بحری که تازه همچو موسی

شکافتد بحر تا در وی برانی

* بیا کامروز چون موسی عمران

به‌مردی گرد از دریا بر آریم!

* چو بدین گهر رسیدی رسدت که از
کرامت

بنهی قدم چو موسی، گذری زهفت دریا



دست موسی چون از آستین بیرون می‌آید
سفید و نورانی است و در ادب فارسی به‌ید
بیضا مشهور است و برای مولوی نمادی از
پاکی درون و نیروی خویش‌شناسی.

* چو گرد سینه خود طوف کردیم

ید بیضا زجیب جان برآریم

موسی با معجزه‌ها به جنگ فرعون می‌شود.
خیر خداوندی همواره در نهایت بر نیروی
شر پیروز است.

* شمار برگ اگر باشد یکی فرعون جباری

کف موسی یکایک رابه‌جای خویش بنشاند
فرعون نما نکر (زشتی) و موسی نماد شکر
(زیبایی). فرعون «من» است و موسی
وحدت.

* نکر فرعون و شکر موسی کرد

بهانه زحال ما حاکمست

جنس فرعون هر کس درمنی است

جنس موسی هر آنک در پاکی‌ست

مولوی آرزوی پیروزی موسی بر فرعون در
همه معانی خود را این گونه بیان می‌کند:

* فرعون بدان سختی، با آن همه بدبختی

نک موسی عمران شد تا باد چنین باد!

«نوح»

در نوح توفانی دائمی بر پاست. توفان
گریز از شر و رسیدن به حقیقت و پاکی. نوح
در شعر مولوی نماد گذر از این توفان است:
* اینک آن نوحی که لوح معرفت کشتی
اوست

هر چه در کشتی‌ش ناید غرقه توفان کند

* کشتی نوحیم و در توفان روح

لاجرم بی‌دست و بی‌پای می‌رویم

همچو موج از خود برآوریم سر

باز هم. در خود تماشا می‌رویم

نوح ایمان خود را همراه موجودات زمین در
کشتی می‌اندازد و خود را به‌باد توفان آزمون
می‌دهد.

* به صفت کشتی نوحم که به باد تو روانم

چو مرا باد تو دادی، مده ای دوست به‌بادم

ولی دوست او را به باد نمی‌دهد و پیروزی را
از آن او می‌سازد.

* من اگر کشتی نوحم چه عجب چون همه
روحم

من اگر فتح و فتوحم چه عجب شاه‌زادام

نوح نمادی است از محرمیت با توفان چرا که

آن را می‌شناسد

* جمله جهان ویران شود و ز عشق هر ویرانه‌ای

با نوح همکشتی شود، پس محرم توفان شود
* از بس که نوح عشقت چون نوح نوحه دارد

کشتی جان ما را دریای راز کرده

* اندرین توفان که خونست آب او

لطف خود را نوح ثانی می‌کند

تو نوح بودی مدتی، بودت قدم در شدتی
مانده کشتی کنون بی پا و بی گامت کند

« ابراهیم »

در ادبیات فارسی به آتش در شدن ابراهیم مایه سخن گفتن از آزمون‌های خداوند است. انسانی را بی هیچ پناهی به درون آتش بیندازند و آتش بر او گلستان شود. و او خود می‌داند که آزمون‌ها را باید به جان خرید.

* آتش نو را ببین، زود در آ چون خلیل
گرچه به شکل آتش است، باده صافی است آن

* پا کوفت خلیل الله در آتش نمرودی
تا خلق ذبیح الله بر تیغ بلا کوبد

* بردار این طبق را، زیرا خلیل حق را
باغ است و آب حیوان گر آذر است، مردن «نارو نور شد از بهر خلیل» و این نشانه دیگری از توانایی حد-اوند است.

* پای در آتش بنه همچو خلیل
ای پسر

کاتش از لطف او روضه نیلوفرست
* چون خلیلی هیچ از آتش مترس، ایمن برو
من از آتش صد گلستانت کنیم نیکو شنو

شهرت میهمان نوازی ابراهیم که در تورا آمده است، به گوش مولوی نیز رسیده است:

* که چو روح الله طیبی می‌شود

که خلیلش میزبانی می‌کند.

برای مولوی فداکاری ابراهیم در قربانی کردن فرزند با مفهوم دست شستن از زندگی دنیای در راه خدا پیوند دارد و اتفاقاً تعصبی در مورد نام این فرزندانش ندارد «اسحق قربانی است این» و «اسحاق شو در بحر ما، خاموش و در بحر ما»

« یوسف »

مولوی انسان را اسیر چاه نفس می‌داند و جان را در اشتیاق دیدار نور و روح کل. یعقوب جان است که در اشتیاق دیدار یوسف کنعان و اسفاها همی‌زند...

* یعقوب وار و اسفاها همی‌زنم
دیدار خوب یوسف کنعانم آرزوست
در سلسله نمادهای مولوی موسای جان، فرعون تن و قارون وجود را دیدیم و اینک می‌رسیم به جان یعقوبی و جان یوسفی:
* هزاران جان یعقوبی همی‌سوزد از این خوبی

چرا ای یوسف خوبان در این چاهی نمی‌دانم
* ای سوخته یوسف در آتش یعقوبی

که بیت و غزل گویی که پای عمل کوبی
ای یوسف کنعانی وی جان سلیمانی

که تاج و کمر خواهی نک تاج و کمرباری
آدمی نیز همچون یعقوب چون از معنویت دور بماند، دنیا برایش بیست احزان می‌شود. «چو زآن یوسف جدا مانم، یقین در بیت احزانم»

و باز در بیان پویایی روح:
* درخت اگر متحرک شدی زجای به جای
نه جور ارّه کشیدی نه ظلم تبر
مگر به یوسف کنعان که از کنار پدر سفر فتادش تا مصر و گشت مستثنا.

لحظه به لحظه داستان یوسف برای

مولوی گنجینه‌ای از نمادهای عرفانی است، گرگ، پیرهن یوسف، نور دیده یافتن یعقوب، چاه، رستن خداوندی، مصر، زلیخا، برادران، تعبیر خواب، زیبایی یوسف، از چاه به جاه شدن یوسف و... «از چه مگو، از جاه گو، ای یوسف جان پرورم...» یوسف نماد انسانی پاکدامن و بزرگ منش است که حتی وقتی برادران او را در چاه حسد خود می‌اندازند باز در آرزوی بخشایش برای آنان است.

* شنیده‌ام که یوسف نخفت شب ده سال

برادران را از حق بخواست آن شه‌زاد
که‌ای خدای اگر، عفوشان کنی کردی و گر نه در فکنم صد فغان درین بنیاد
مگیر یارب ازیشان که بس پشیمانند آن گناه
کزیشان بناگاهان افتاد

دو پای یوسف آماس کرد از شب‌خیز
به‌درد آمد چشمش زگریه و فریاد
غریو در ملکوت و فرشتگان افتاد
که بحر لطف بجوشید و بندها بگشاد

نور دیده و بینایی آن‌گاه باز می‌گردد که
جان یعقوبی و جان یوسفی به هم می‌رسند و یکی می‌شوند و انسان به ذات خدایی وجود خود دست می‌یابد.

* یعقوب صفت که بود کز پیرهن یوسف
او بوی پسر جوید، خود نور بصر یابد
* منم یعقوب و او یوسف که چشم روشن از بویش

اگر چه اصل این بو را نمی‌دانم، نمی‌دانم
* بگو به یوسف یعقوب هجر را دریاب
که بی پیرهن نصرت تو حبس عما ست
* خنک کسی که ازین بوی کرته یوسف
دلش چو دیده یعقوب خسته و اشد زود
* چون گل سرخ گریبان زطرب بدرانید



مولوی داستان یوسف را نمادی از جهان پس از مرگ می‌داند.

* چون غرق دریا می‌شود، دریاش بر سر مینهد

چون یوسف چاهی که او از چاه سوی جاه شد

گویند اصل آدمی خاک است و خاکی می‌شود

کی خاک گردد آن کسی کو خاک این درگاه شد

یکسان نماید کشت‌ها تا وقت خرمن در رسد
نیمش مغز نغز شد، وان نیم دیگر کاه شد.

* کدام دانه فرو رفت در زمین که نرست
چرا به دانه انسانیت این گمان باشد

کدام دلو فرو رفت و پر بیرون نامد
زچاه یوسف جان را چرا فغان باشد؟

* در چاه شب غافل مشو در دلو گردون
دست زن

یوسف گرفت آن دلو را، از چاه سوی جاه شد.

مولوی امیدواری به نجات را به کمک داستان یوسف باز می‌نماید.

* نو مید مشو جانا کامید پدید آمد
او مید همه جان‌ها از غیب رسید آید

* محنت ایوب را، فاقه یعقوب

چاره دیگر نبود، رحمت رحمان رسید

* گرچه یکی یوسف و صد گرگ بود

از دم یعقوب کرم رست رست

مصر جای واقعی یوسف نیست، اما او آنجا را آباد می‌کند. مصر زیر پای یوسف ملک عشق می‌شود.

* یوسف مصری فرو کن سر، به مصر اندر نگر

شهر پر آشوب بین و جمله بازار مست

* چو یوسف با عزیز مصر باشید

برون آئید از زندان و از چاه

چو یوسف ملک مصر عشق گیرید

کسی کو صبر کرد در چاه روزه

* به درون توست مصری که تویی شکر

ستانش

چه غمست اگر زیرون مدد شکر نداری

شده‌ام غلام صورت به مثال بت‌پرستان

تو چو یوسفی ولیکن به درون نظر نداری

* منم مصر و شکر خانه چو یوسف در برم

گیرد

چه جویم ملک کنعان را چو او کنعان من

باشد

* ای خواجه بازرگان از مصر شکر آمد

وان یوسف چون شکر ناگه ز سفر آمد

برای مولوی یوسف نمادی است از

زیبایی روح و جان که از فراوانی در چهره و

جسم نمود می‌یابد. او خوب است و زیبا.

«رخ یوسفانه» یکی از استعاره‌های تکراری

مولوی در غزلیات شمس است و از آن

برداشت‌هایی در چهارچوب دیدگاه عرفانی

خود دارد.

* یوسف کنعانیم روی چو ماهت گواست

هیچ کس از آفتاب خط و گواهی نخواست.

وقت آن شد که به یعقوب رسد پیراهن

* برای مولوی چاه، نماد زندگی دنیایی است

و بر آمدن از چاه نمادی از درگذشتن از

نفس و رسیدن به جانان.

* آن دم که به چاه آمد

یوسف، خبریش آمد

که کار تو می‌سازد، ای خسته بیمارم

ای گلشن و گلزارم وی صحبت بیمارم

ای یوسف دیدارم وی رونق بازارم

* زچاهی یوسفان را بر کشیدم

که از یعقوب ایشان یاد کردم

* اندرین چاه جهان یوسف حسنی‌ست نهان

من برین چرخ ازو همچو رسن پیچیدم

* چو زندانم بود چاهی که در قعرش بود

یوسف

خنک جان من آن روزی که در زندان شدن

باشم

* الا ای یوسف خوبان مصر آ

ز قعر چه به حبل الله رستی

ز برق چهره خویت، چه محرومست یعقوب؟

الا ای یوسف خوبان به قعر چه به می‌مانی؟

* درین چاهی تو چو یوسف، خیال دوست

من

رسن ترا به فلک‌های برترین کشد!

یوسف جان چون از ته‌چاه برآید مولوی

هلله می‌کند و جهان هستی را مژده می‌دهد:

* آمد بهار جان‌ها، ای شاخ‌تر به رقص آ

چون یوسف انسدر آمد، مصر و شکر به

رقص آ

پایان جنگ آمد، آواز چنگ آمد

یوسف زچاه آمد، ای بی‌هنر به رقص آ

* ای یوسف خوش نام ما، خوش می‌روی بر

بام ما

ای در شکسته جام ما، ای بر دریده دام ما

نومید مشو ای جان در ظلمت این زندان
کان شاه که یوسف را از حبس خرید آمد
امروز خندانیم و خوش کان بخت خندان
می‌رسد

سلطان سلطانان ما از سوی میدان
می‌رسد

امروز توبه بشکنم، پرهیز را بر هم زنم
کان یوسف خوبان من از شهر کنعان می‌رسد
چند توضیح

- نک : آنک یا اینک
- حبل الله : رسن خداوندی
- شکر : شکر محصول مهم مصر باستان
بوده به دلیل متیکرهای حاشیه رود نیل
- بیت احزان : خانه اندوه و گریه
- فاقه : رنج و محنت

« سلیمان »

پادشاهی کردن سلیمان برای مولوی جنبه
زمینی ندارد و سلیمان و پادشاهی او تنها
نمادی است از دستیابی به وحدت با جهان و
آفریننده آن وحدت با جهان همراه با
نمادهایی چون دانستن زبان پرندگان و زبان
موران است سلیمان با جهان هستی هم‌زبان
می‌شود.

* در پرده حجاز بگو خوش ترانه‌ای
من هدهدم صغیر سلیمانم آرزوست
* هر مرغ جان چون فاخته در عشق طوقی
ساخته

چون من قفس پرداخته، سوی سلیمان می‌رود
* چه بودی؟ که یک مرغ پران شدی
برو طوق سر سلیمان ما

* این هد هد از سپاه سلیمان همی پرد
وین بلبل از نواحی گلزار می‌رسد
* از نام تو آنک سلیمان به یکی مرغ
در ملک بلقیس شکوه و ظفر افکند

یک حمله دیگر به سلیمان بگراییم
کان هد هد پر خون شده متقار درآمد
* شاه پریان بین ز سلیمان و پیمبر
اندر طلب هدهد طیار رسیده

گفته حضرت سلیمان برای همه ملل
آشناست: کار و کوشش را از مورچگان
بیاموز و در داستان‌های عرفانی مور به نشانه
ناتوانی و نماد کوچک بودن در برابر جهان
آفرینش برگزیده شده داستان‌هایی به مور و
حضرت سلیمان چونان نمادی از عظمت
روح انسانی نسبت داده شده است.

* همگی ملک سلیمان به یکی مور ببخشند
بدهد دو جهان را و دلی را نرماند
نه موران با سلیمان راز گفتند؟
نه با داوود می‌زد که صدایی؟

مورش مگو زجهان سلیمان وقت اوست
زیرا که تخت و ملک بیاراست آرزو

* چو سلیمان اگر او تاج نهد بر سر ما
همچو مور از پی شکرش همه بسته کمریم
* و سلیمان بر موران آید
تا شود مور سلیمان، چه شود؟
* آخر نه سلیمان هم بشنید غم موری
آخر تو سلیمانی انگار که من مورم

در داستانهای غیر یهودی آمده است که
سلیمان به کمک نگین انگشتر خود که هدیه
ای خدایی بود، به پادشاهی رسید. روزی
دیوی در کنار دریا به شکل یکی از نزدیکان
اودر آمد و بفرقتش تا نگین را به او بسپارد
و به آب تنی برود. دیو سال‌ها با ظاهر
سلیمان پادشاهی کرد تا سرانجام سلیمان
نگین را در شکم یک ماهی یافت و دوباره به
پادشاهی رسید.

باز نگین سلیمان نمادی است از جان
علوی که در دست شیطان اسیر است و

انسان را از اریکه سلطنت به زیر می‌کشد.
مولوی انسان را به مبارزه با نفس و به دست
آوردن نگین سلیمان وجود هر انسان فرا
می‌خواند.

* ملکی که پریشان شد از شوخی شیطان شد
باز آن سلیمان شد، تا باد چنین بادا
* دام افکندم تا صید کنم ماهیی
صید سلیمان وقت، جان من انگشتری
* همچو سلیمانی بشکافد ماهی را
اندر شکم ماهی آن خاتم زر یابد
* گر دیو زند طعنه که خود نیست سلیمان
ای دیو اگر نیست تو در کار چرایی؟
آن گاه که سلیمان وجود برود، دیو بر آدمی
چیره می‌گردد:

* چونک سلیمان برود، دیو شهنشاه شود
چون برود صبر و خرد نفس تو اماره شود
* مها تویی سلیمان فراق و غم چو دیوان
چو دور شد سلیمان، نه دست یافت شیطان؟
سلیمان بی شک نه تنها در زبان نمادین
مولوی، بلکه در فرهنگ جهانی نمادی است
از زبان پرواز، زبان اوج.
«زبان مرغ می‌دانم، سلیمانم»

« یونس »

از دیدگاه مولوی جان و روح چون
یونس در شکم ماهی هستند در جسم خاکی
اسیرند. یونس در کشتی بود که دریا طوفانی
شد. سرنشینان گفتند که علت طوفان وجود
گناهکاری در میان آنان است. قرعه انداختند
و به نام یونس در آمد. هفت بار تکرار کردند
باز نام یونس آمد. پس او خود را به دهان
نهنگی انداخت. چهل روز در شکم او بود تا
آن که حد-اوند دعایش را پذیرفت.

* یونس قدسی تویی، در تن چون ماهی
تویی

باز شکافت و ببین کاین تن ماهی ست
آن

* یونسی دیدم نشسته بر لب دریای
عشق

گفتمش چونی؟ جوابم داد بر توفان
خویش

گفت: بودم اندرین دریا غذای ماهی
پس چو حرف نون خمیدم تا شدم
ذوالنون خویش

ذوالنون به معنای صاحب ماهی
است. یونس پس از رنج‌ها و
پالایش، صاحب ماهی می‌شود و نه
طعمه ماهی.

* اندر شکم ماهی دم با که زند یونس
جزا و که بود مونس در نیمشب تاری

«ایوب»

ایوب نه تنها یکی از سرچشمه‌های
ادب کهن جهان است، بلکه در گسترده
ادبیات مدرن نیز الهام بخش نویسندگان
بسیاری بوده است. رنج ایوب و
آزمونهای دشوار، او، دوام آوردنش و
جهد بر همه بلاها داستانی بس گیرا و
اندیشه برانگیز. و مولوی در غزلیات
شمس اشاره‌ای به او دارد.

* ترا هر گوشه ایوبی، به هر اطراف
یعقوبی
شکسته عشق درهاشان قماش از خانه
دزدیده

* ایوب را آمد نظر، یعقوب را آمد پسر
خورشید شد جفت قمر در مجلس آ،
عشرت گزین

* محنت ایوب را، فاقه یعقوب را
چاره دیگر نبود رحمت رحمان رسید

* آن میوه یعقوبی، وان چشمه ایوبی
از منظره پیدا شد، هنگام نظر آمد

«خضر و الیاس»

در روایت‌های مسلمانان آمده است
که خضر و الیاس آب حیات نوشیدند و
در قلمرو ظلمات عمر ابدی یافتند.
خضر در بیابان‌ها و الیاس در دریاها راه
را به گمشدگان نشان می‌دهند. به برخی
روایات خضر همان الیاهوئای است
* این کیست این؟ این کیست این؟ این
یوسف ثانی است این؟ خضر است و
الیاس این مگر؟ یا آب حیوانی است
این؟

* خضر از کرم ایزد بر آب حیاتی زد
نک زهره غزل گویان در برج قمر آمد

(قلاووز به معنای راهنماست)

ور الیاس قلاووز شوی

تا لب چشمه حیوان چه شود؟

* ور خضر وار قلاووز شوی

تا لب چشمه حیوان چه شود؟

* خامش! که خوش زبانی چون خضر
جاودانی

کز آب زندگانی کور و کر است مردن
خضر دارنده آب حیات
است. اودر آبها و الیاس در خشکی دلیل
راه گمشدگان است.

پاینده گشت خضر که آب حیاط دید
پاینده گشت و دید که پاینده می‌شود

* اینک آن خضری که میرآب حیوان
گشته بود

زنده را بخشد بقا و مرده را حیوان کند
* چو خضر سوی بحار، الیاس در

خشکی

برای گم شدگان می‌کنند استمداد

* تو آن حیدر و بدری که در بر و
بحری

هم الیاس و خضری و هم جان جانی

* بریده شد از این جوی جهان آب

بهارا بازگرد و وارسان آب

از آن آبی که چشمه خضر و الیاس

ندیدست و نبیند آنچنان آب

اما خضر و الیاس این دو دلیل راه
نجات دهنده گمشدگان در زبان نمادین
شمس چیزی نیستند جز برترین نیروی
انگیزاننده جهان: عشق. *

توضیحات:

سماء : آسمان

مدین : میدان

روح اله : عیسی مسیح مشهور به شفا
بخش بیماران

روضه : باغ و گلستان

لقاء : دیدار

ضیاء : نور

مصطفی : اشاره به حضرت محمد(ص)
ومه شکافیدن اشاره به خروج او.

سماع : شنیدن

سحر : قربانی

بحر : دریا



پزشکان یهودی

آرزو ثنایی بهمن ۷۷

با استناد به آیه تورات مقدس (از جان خود مواظبت کنید)، نتیجه می‌گیریم که خداوند، همانقدر که به مرا قبت از امور روحانی توصیه می‌کند و ۶۱۳ فرمان (۲۴۸ اوامر و ۳۶۵ نوامی) برای رستگاری دو جهان برای انسان وضع می‌نماید، همچنین دستور می‌دهد که انسان از جسم خود مواظبت کند. در میشنا و گمارا هم از زبان دانشمندان و متفکران یهود، پندهای بسیاری در زمینه رعایت بهداشتی و مراقبت از جسم به چشم می‌خورد مانند (پاکی بدن سبب طهارت روح می‌شود). یک روح سالم در جسمی تندرست می‌تواند فرمانهای الهی را انجام دهد زیرا انسان با برخی بیماریها از انجام تعدادی از فرامین معاف می‌شود. بطور مثال انسان بیمار نمی‌تواند میصوای سکونت در سوکا را انجام دهد یا تفیلاهای روزانه را کامل بخواند یا تعینت بگیرد. به علت وجود همین دستورات است که علم پزشکی در دین یهود مقام شامخی می‌یابد. در (سنهدرین ۱۷ ب) آمده است فرد عاقل نباید در شهری که پزشک ندارد زندگی کند. هرچه در تاریخ یهود به عقب‌تر برگردیم، تار و پودش این حرفه مقدس را واضحتر می‌بینیم. آیا یهودیانی که از مصر آزاد شدند با خود اصول پیشرفته پزشکی مصر را به ارمغان آوردند؟ آیا آگاهی دانشمندان تلمود از خواص گیاهان دارویی موجب کشف این رشته علم پزشکی شد که اکنون علم دوباره به آن روی نموده‌است؟ جواب این سئوالات هر چه باشد تغییری در این واقعیت نمی‌دهد که یهودیان پزشکان بی‌شماری به جامعه بشریت تقدیم نموده‌اند. هارامیام (ربی مشه برمایمون قرن دوازدهم پزشک دربارصلاح الدین ایوبی که بی‌حضور او حاکم غذایی صرف نمی‌کرد) درعین حال حاخام بزرگ یهودیان آن زمان بود که علاوه بر کتب فلسفی و قانون، مقالاتی هم در زمینه پزشکی نوشته است. ربی اسرائیل بعل شم طوو (رهبر و پایه‌گذار نهضت حیدیم در روسیه قرن هفدهم) به شفای بیماران با گیاهان دارویی که در کوهستانهای اطراف روسیه به دست می‌آمد مشهور بود و یکی از وجوه

تسمیه نام او (صاحب نام نیک) به این علت است که بیماران با گیاهان و دعاها و شفای فوری می‌یافتند. رازی معلم و استاد خود را در پزشکی، ابوسهیل پسر سهیل ربان الطبری پزشک یهودی می‌داند. فرج بن سلیم که اروپاییان او را فرجیوس می‌نامند الحاوی را به لاتین ترجمه کرد و دنیای غرب را با اندیشه‌های پزشکی شرق آشنا نمود. واقعه جالبی از ربی شالم دوویراز لویاویچ نقل می‌شود که در سالهای ۹۵-۱۸۹۴ کشف مهمی در رابطه با عاملی در مغز کشف شد که نقش اساسی در حافظه و دقت انسان بازی می‌کند. هنگامی که این موضوع به این راو بزرگ اطلاع داده شد به آرامی کتابی را از قفسه کتابهای قدیمش برداشت که در آن صفحه‌ای را نشان می‌داد که در مورد همان عامل در مغز توضیح داده بود. هنگامی که حاضرین تعجب خود را ابراز کردند راو توضیح داد که از دانش پدران ما، سینه به سینه هم نکاتی نقل شده است که فراگیر بسیاری از علوم از جمله پزشکی می‌شود.

• پزشکان یهودی ایرانی

در ایران نیز از دیر باز حرفه پزشکی مورد توجه یهودیان بوده است تاجایی که هم اکنون نیز خانواده‌هایی که همگی به این خدمت مقدس مشغولند وجود دارند. که تک تک افراد آن چه زن و چه مرد در رشته‌های مختلف پزشکی مشغول به انجام وظیفه هستند. حضور بیمارستان سپیر در یکی از جنوبی‌ترین خیابانهای تهران، شاهدی است بر تلاش مستمر یهودیان در خدمات اجتماعی و مشارکت آنها در جامعه مدنی ایران.

نام این بیمارستان، از پزشک جوانی که با ایشار و از خودگذشتگی جان خود را در راه خدمت به مردم از دست داد، برگرفته شده است، دکتر روح اله سپیر فرزند مرحوم آفاجان و بانو نصرت بود. وی نوه حکیم شلمو پزشک دربار ناصرالدین شاه بود که مادرش هم به عنوان قابله‌ای پر تلاش و ایشارگر خدمت می‌کرد. دومین فرزند این خانواده با سواد و ثروتمند که در مدرسه نور صداقت تحصیل کرد و پس از ورود به دانشکده پزشکی بخاطر داشتن روحی پر مناعت و بدون توقع از خانواده، برای مخارج تحصیل به درست کردن دارو می‌پرداخت. همچنین در دبیرستان نور

صداقت شروع به تدریس نمود تا جوانانی مانند خود پرورش دهد. روزی با دیدن مرگ یک زائوی یهودی در اثر بی‌احتیاطی یک پرستار، در کنیای ملاحتیا در خیابان سیروس درمانگاهی با وسایل خودش و کمک دیگران تأسیس کرد.

در حاشیه رسیدگی به بیماران، دکتر سپیر فعالیت خود را به عنوان پیام آور بهداشت با همکاری عده‌ای آغاز کرد. نظارت بر بهداشت مغازه‌ها و قصایها و منازل، آموزش بهداشت عمومی و فردی، مراجعه به شهرداری برای تسریع بهداشت کوچه‌ها و محله‌ها. برای تأمین هزینه لازم برای نگهداری و تأمین داروی بیماران به واردکنندگان دارو مراجعه می‌کرد یا کنسرتیهای به همراهی مرتضی و موسی نی داوود و ملوک ضرابی برگزار کرد تا با درآمد آنها بتواند کمکهای بیشتری به مردم آن زمان که اکثریت با فقر گریبانگیر بودند بنماید. سرنوشت این مرد بزرگ با شیوع تیفوس در تهران به علت حضور سربازان بیگانه در زمان جنگ جهانی دوم رقم خورد. دکتر روح اله سپیر بدون در نظر گرفتن مسری بودن این بیماری با عشق به هموع و فراموشی خود به یاری بیماران بی شمار شتافت و سرانجام بابت تیفوس در قبل از پسخ سال ۱۳۲۲ نشامای (جان) پاک خود را به باقی عالم سپرد. یادش گرامی باد. ذکر این نکته ضروری است، که پزشکان یهودی در تمامی طول جنگ تحمیلی با حضور در صحنه جنگ یا پشت جبهه‌ها همواره پشتیبان پزشکان مسلمان بوده‌اند و با ایشار و با در نظر گرفتن سوگندنامه پزشکی هارامیام که بین بیماران یهودی و غیر یهودی تفاوتی قائل نمی‌شود به درمان هموطنان پرداخته‌اند. این مقاله با یاد پزشکان گمنامی که در گوشه و کنار ایران و جهان، بدون جستجو برای نام و شهرت، به حرفه مقدس خود ادامه می‌دهند و تنها شفای بیماران را می‌طلبند پایان می‌پذیرد. باشدکه همه ما وسیله‌ای باشیم برای نزول رحمت الهی و آگاهی داریم که پزشکان به علت تخفیف درد درمندان، خدای گونه‌ترند.



کنار پای پدر کلاغی بی صدا نشسته و چشمان ریزش خط سیر نگاه پدر را دنبال می کرد. پدر از جا بلند شد. کلاغ پرواز کرد. روی درخت بالای سر مادر نشست و چند برگ سبز و خاکستری از زیر پایش بر زمین فرو ریخت. پدر با گامهای راسخ به سوی آنها قدم برداشت و بی توجه به مادر کنار درخت ایستاد. در دست او یک سبد مملو از برگهای رنگارنگ بود. دست در میان سبد برد. برگهای سبز را برگزید و یکی یکی بر شاخه های درخت نشاند. مادر در حالیکه لبخند مرموزی بر لب داشت همچون شاهینی که شکار مورد علاقه اش را یافته در میان سبد جنگ انداخت و برگهای آبی را انتخاب کرد و با ولعی سبزی ناپذیر شروع به پیوند دادن آنها به درخت نمود. هر چند لحظه به پدر چشم می دوخت تا انعکاس عملش را در چهره پدر بباید. اما پدر مثل همیشه سرش به کار خود گرم بود و توجهی به مادر نداشت. کارش که به پایان رسید بدون توجه به مادر به جای خود بازگشت و از دور به درخت چشم دوخت. آنچنان محو دیدن برگهای سبز شده بود که متوجه نشد زیر برگهای آبی روی زمین گودالی گشوده شد و مادر را به کام خود کشید. پدر همچنان به درخت و جای خالی مادر چشم دوخت. هیچ واکنشی از او دیده نشد. نه تأثر و نه شادمانی. اما لبخند شاد مادر در آخرین لحظه رضایت را فریاد

خاص به آن می رسید. پیرایشش می کرد، آب می داد و گاه مدتها عاشقانه به آن خیره می شد. شاید گذشت سالهای زندگی مشترکش را در وجود آن جست و جو می کرد.

درخت قد برافراشته و شاخه ها رابه ر سو گسترانده بود و گهگاه شاخه های جوان و ضعیفش را به رقص با نوای باد تشویق می کرد. درخت مغرورانه رشد می کرد و تنها به آسمان چشم دوخته بود. شاید تمام این عشق و توجه را به خود نسبت می داد و چرا نه؟ هیچ یک از فرزندان به یاد نداشتند که به درخت نزدیک شده باشند. پدر این اجازه را از آنها سلب کرده بود.

نسترن زمانی که پنجره را گشود تا هوای اطاق تغییر کند. چشمش به درخت افتاد. همچون صاعقه زده ها برجایش میخکوب شد. صحنه عجیبی بود. برگهای سبز درخت به رنگهای زرد و خاکستری و آبی و سبز مبدل شده بودند. مبهوت به این منظره نگاه می کرد که باد خفیفی وزید و برگها رابه راحتی از شاخه جدا ساخت. نمی توانست باور کند برگها با چنین باد ملایمی فرو ریزند. نگاه نسترن خیلی زود به مادر معطوف شد. او بی پروا به طرف درخت می دوید و در حالیکه دستها را به دو سو گشوده و می چرخید، می خندید. همه چیز غریب بود. مادر چه چالاک می دوید. نمی دانست شاد است یا غمگین. در لبخندش چیز گنگی فریاد می زد. حسی به او می گفت که مادر قصد انجام کاری را دارد که باید از دیگران پوشیده بماند. این را برق نگاهش می گفت. مادر سعی می کرد برگهای خاکستری روی زمین را زیر قدمهای خود له کند. پدر در بالکن نشسته و از دور شاهد ماجرا بود. چند لحظه ای به مادر و درخت نگاه کرد.



اشاره :

الهام یعقوبیان نویسنده جوانی است که از دوران نو جوانی کار در زمینه ادبیات داستانی را تجربه کرده است.

نوشته های الهام یعقوبیان متأثر از سبک جاری روایت گونه نویسی در ادبیات امروز فارسی است که زنان ایرانی در این مقوله جایگاه مهمی را بخود اختصاص داده اند. بیان روان و دلنشین الهام در انتقال احساس او تأثیر فراوان دارد و تلاش برای نزدیک شدن به مسائل و مشکلات اجتماعی از دیگر مشخصات کارهای او در نویسندگی است.

تا کنون کتابهای : « دریای خاموش » و « تندباد سرنوشت » از الهام یعقوبیان منتشر شده است و امیدواریم که این نویسنده جوان موفق تر از گذشته به خلاقیت هنری خود بی افزاید و موجب سربلندی خود و جامعه کلیمیان ایران باشد.



نهال کوچک را پدر در اولین سالگرد ازدواجشان کاشت. در طول سی و پنج سال زندگی مشترک روز و شب از آن نگهداری می کرد و با عشق و علاقه ای

می‌فهمم. "مادر همیشه سعی می‌کرد به هر طریقی عذر او را موجه کند. اما نترن اگر چه بیش از خواهر و برادرش به پدر نزدیک بود. از اینکه او قدر محبت‌های مادر را نمی‌شناخت زجر می‌کشید. هیچگاه ندیده بود که او از مادر به خاطر زحماتش تشکر کند ولی در حالیکه مادر همه را به‌جان می‌خرید، دلگیری او دلیلی داشت؟

از تাকسی که پیاده شد برای جبران تأخیر تاپشت در اتاق دوید. اما چهره گرفته برادر و چشمان پراز اشک خواهرش قدم‌هایش را سست کرد. پاهایش راه به‌جلو نمی‌بردند اما با نیروی باقی‌مانده‌اش خود را به آنها رساند. برای پدر اتفاقی افتاده است؟ این سؤال در همان چند لحظه کوتاه بارها از ذهنش گذشت و بی‌اراده خواب شب‌گذشته به‌خاطرش راه‌باز کرد. "حال پدر چطور است؟ این صدا به‌زحمت از گلوی خشک شده‌اش بیرون آمد. "خوب نیست. دیشب یک‌بار دیگر سکت کرده است. دکتر از او قطع امید کرده. در حالیکه اشک از چشمانش روان بود ادامه داد: "پزشک از ما خواست برای او دعا کنیم."

من می‌توانم به پدرتان ثابت کنم که بر خلاف گفته او زن‌ها سست پیمان نیستند.

برای او باورکردنی نبود. چطور مردی که تا دو روز پیش سالم و سرحال قدم برمی‌داشت. امروز با عفريت مرگ دست و پنجه نرم می‌کند. از افکاری که در مورد پدرش داشت شرم‌منده شد و بیش از همیشه احساس کرد به‌او و بودنش نیاز دارد. تمام احساسی که به‌او داشت

مادر به‌درد آمده بود. او عشق عجیبی به پدر داشت. عشقی که نترن تا به این سن در هیچ کس ندیده و در هیچ قصه نخوانده بود. او یک‌لبخند پدر، یک اظهار علاقه ساده از او را با هیچ چیز در دنیا عوض نمی‌کرد. هنوز پس از گذشت سالها با نزدیک شدن زمان بازگشت او به خانه، قلبش به‌شدت می‌زد. هیچ‌آن‌زده می‌شد. جلوی آینه می‌ایستاد و با شورو شوق به‌موهایش شانه می‌زد. تارهای سفید مو را می‌چید و رژلب قهوه‌ای رنگش را به لب می‌کشید. پدر این رنگ را ترجیح می‌داد. لباسهایش را مرتب می‌کرد تا به بهترین نحو به استقبال او برود. پدر دوست داشت زمانی که به خانه باز می‌گردد مادر در را به‌رویش بگشاید و مادر همیشه آن لحظه در خانه بود. او با شوقی خاص آشنایش با پدر را در دانشکده تعریف می‌کرد و هر بار زمان تعریف چشمانش برق می‌زد. این آشنایی برای دختر معصوم شهرستانی یک‌حادثه خارق‌العاده بود. بعد از ازدواج آن مرد مهربان تغییر رویه داد. مادر در این سالها استقامت کرده بود. بسا بدخلفی‌های او ساخت و ترش‌رویی‌های او را تحمل کرده بود. نترن نمی‌توانست رفتار پدر و تحمل مادر را درک کند بارها با مادرش بحث کرده بود "مادر این رفتار تو، این کوتاه آمدن‌ها... و سکوت تو به‌او اجازه می‌دهد چنین رفتاری باتو داشته باشد. اما مادر می‌خندید و می‌گفت: "او

مرد است و مرد غرور دارد. من مردانگی او را دوست دارم. به‌زمزمه‌های عاشقانه او محتاج نیستم. من عشق و علاقه را در نگاه او می‌خوانم. از کار کردن برای او لذت می‌برم. رضایت و خوشحال کردن او برای من بهترین پاداش است. من تشکر را از زبان او نمی‌خواهم، از نگاه او

می‌زد. نترن همچنان ایستاده و از پشت پنجره به این صحنه‌ها نگاه می‌کرد. بدون اینکه کاری از دستش ساخته باشد. نه پاهایش حرکت داشت و نه صدایش صدا.

با طلوع خورشید چشم‌هایش رابه‌سختی از هم گشود. شب‌سختی را با افکار مغشوش پشت سر گذاشته بود. رویای شب گذشته به‌وضوح در برابر چشمش بود. قلبش به‌تپش افتاد. آیا این خواب برای او پیامی داشت؟ آیا از وضعیت پدر خبر می‌داد؟ سرش داغ و تنش درد می‌کرد. چشم‌هایش مثل دو گلوله آتش گرما داشت. تمام شعورش به آن رویا معطوف بود. خود را به دستشویی رساند. آب سرد را گشود و سرخس از عرقش را به جریان تند آب سپرد. تماس ذرات آب را با پوستش حس نمی‌کرد. دقایقی گذشت ولی خنکی آب هم نتوانست او را آرام سازد. لباسهایش را عوض کرد. نامه‌ای برای فرزند نوشت و بدون آنکه چیزی بخورد به سمت بیمارستان حرکت کرد.

فرو ریختن برگ‌ها معنایی را برایش تداعی می‌کرد که دلش راضی به قبول آن نبود. دلش می‌خواست برای آن یک تعبیر امیدوار کننده ییابد. اما فرو ریختن جز از دست دادن چه مفهومی می‌توانست داشته باشد. رنگ‌ها در خواب او سعی داشتند معنایی را القاء کنند ولی او هیچ توانایی برای تشخیص آنها نداشت.

ماشین به‌کندی مسیر را طی می‌کرد. ترافیک خیابان سنگین تر از همیشه به‌نظر می‌رسید. هوا گرفته و دلگیر بود و تنفس در آن هوای آلوده و سنگین به‌سختی انجام می‌شد. چشمش به‌دکمه‌های مانتواش افتاد آنها را جابه‌جا بسته بود. آنها را باز کرد و دوباره بست. دلش برای

"خدای من... نه... نه... نه نمی‌توانم باور کنم..." و بعد از اعماق دل فریادی کشید و گریست. نمی‌توانست این اتفاق را باور کند. مادر سالم بود. هیچ مشکلی نداشت. چه اتفاقی برای او افتاده بود؟ نمی‌دانست. چه مدت در آن حالت بی‌خبری مانده است. باضجه بردست‌ها و پاهای مادر بوسه



می‌گذاشت و می‌گریست. نمی‌دانست چطور این خبر را به برادر و خواهرش بدهد.

این اتفاق ناهنگام بیش از پیش بر آنها تأثیر می‌گذاشت. تنها چیزی که به فکرش رسید تماس با فرزند بود. از میان پرده اشک به زحمت شماره‌های روی تلفن را تشخیص داد و شماره گرفت. با صدای بغض آلود و گرفته او را خواند. فرزند با نگرانی پرسید: «برای پدر اتفاقی افتاده است؟» تنها کلامی که به گوش فرزند رسید فریادی شبیه به کلمه مادر بود. فرزند با شنیدن گریه ممتد همسرش با لکنت گفت: «چه؟... ناراحت است؟»

- «مرده».

فرزند نتوانست آنچه را شنیده بود باور کند و نتوانست کلامی بگوید دقیقه‌ای به صدای گریه همسرش گوش سپرد. انگار نمی‌توانست یا نمی‌خواست آنچه را که اتفاق افتاده است قبول کند. یا قصد دارد مطمئن شود آنچه را که دریافت کرده، درست است. بدون آنکه حرفی بزند یا حتی سعی کند همسرش را تسلی بدهد، ارتباط را قطع کرد و از آنجا که تصور می‌کرد آنها در بیمارستان باشند به آن سو حرکت کرد.

"دیشب حقیقت را به مادر گفته است. ولی مادر با متانت آن را قبول کرده است." نستر با خود زمزمه کرد. این علامت بدی است؟ و بعد پرسید "با ماشین خودت آمده‌ای؟" و چون مثبت شنید گفت: "کلید ماشین را به من بده" برادرش بدون تأمل خواسته او را اجابت کرد. قبل از اینکه آنجا را ترک کند گفت: "مواظب او باشید من به خانه مامان می‌روم. هر خبری شد به من اطلاع بدهید."

مسیر را با سرعت زیاد طی کرد. بین راه به هیچ چیز جز چهره نژند پدر فکر نکرد. زنگ در را به صدا درآورد. یک بار، دوبار ولی جوابی نشنید. "حتماً به بیمارستان برگشته است." به سمت ماشین برگشت. فکر می‌کرد غیر از بیمارستان کجا می‌تواند او را پیدا کند که چیزی درونش فرو ریخت. با عجله دنبال دست کلیدش گشت و در را گشود. وارد حیاط شد. همه جا ساکت بود. چشمش به درخت پدر افتاد. درخت مثل همیشه برافراشته در میان باغچه ایستاده و خودنمایی می‌کرد.

**برای آنکه احساس مرا بشناسی
باید از دریچه قلب و چشم من او
را می‌دیدی.**

هیچ تشابهی به آنچه در خواب دیده بود نداشت. قدم تند کرد و وارد اتاق شد. چند بار مادرش را صدا زد ولی جوابی نشنید. داشت قانع می‌شد که مادر به خانه بازنگشته است که چشمش به او افتاد که روی تخت دراز کشیده بود. نفس راحتی کشید و به سمت او حرکت کرد. چند دقیقه‌ای بالای سر او ایستاد و ناگهان احساس کرد دیگر نمی‌تواند نفس بکشد. تمام بدنش سرد شد. با صدایی که به سختی شنیده می‌شد چند بار او را صدا زد. دستان بی‌روح و سرد او را در دست گرفت و آهی از نهان کشید.

به محبت و علاقه مبدل شد. برگها می‌ریختند پس برگها روزهای زندگی پدر و دند. دلش به حال پدر سوخت و پیش ز پدر به حال مادر تأسف خورد. او بدون پدر هیچ بود. زندگی بدون او رایش معنا نداشت. پوچ و تهی و اگهان نبود مادر جرقه‌ای در ذهن او زد. مادر کجاست؟

- "دیشب به من تلفن زد. گفت خسته است و سردرد شدیدی دارد. از من خواست که بیایم و در کنار پدر بمانم تا او رای استراحت برود." نستر تعجب کرد. مادر کسی نبود که در چنین لحظات بحرانی آنها را تنها بگذارد. "مادر فهمید؟ فهمید حال در بد است؟" خواهرش با دستپاچگی جواب داد: "نمی‌دانم من چیزی نفهمیدم. دلشوره آزارش می‌داد. از مادر بعید بود و ساخته شده بود برای پرستاری. اگر پدر کوچکترین ناراحتی پیدا می‌کرد او را می‌خواستند و با تمام وجودش او را تیمار می‌کرد. تا صبح بالای سرش می‌نشست و حتی برای لحظه‌ای چشم برهم نمی‌گذاشت. سترن رو به برادرش گفت: "برو از دکتر سؤال کن آیا به مادر حقیقت را گفته‌اند یا نه. و خودش بی‌آنکه به اعتراض پرستار توجه کند وارد اتاق مراقبت‌های ویژه شد و مستقیم به کنار تخت پدر رفت. صورت پدر سفید سفید به رنگ ملحفه‌های رویش بود. به دستش سرم و به سینه‌اش نوارهای کاردیوگرام وصل بود. چشمانش بسته بود و از آن غرور و کدندگی هیچ اثری در سیمایش باقی نمانده بود. نمی‌توانست با دیدن چهره آرام و بی‌رنگ او باور کند که این مرد بلند صحبت کردن را بلد باشد و تحکم را بشناسد. با خودش زمزمه کرد: "چقدر انسان به هنگام ضعف قابل ترحم است ولی نتوانست بیش از این مرد مغرور را نکسته و خرد شده ببیند. از اتاق خارج شد و منتظر به برادرش چشم دوخت.

نسترن دست های مادر را به گونه هایش چسباند و به صورت معصوم او چشم دوخت. چه بیگانه بود. از میان کلمات پراکنده و نامفهومش گله و شکایت قابل تشخیص بود. نمی دانست چرا همه اتفاقات باید یک جا با هم بر سرش فرو بریزند. چشمان نسترن پاکتی را زیر سر مادر تشخیص داد. نمی توانست باور کند وصیت نامه مادرش را در دست دارد. پس مادر می دانست زندگیش رو به پایان است.

«عزیزانم بعد از سالها می دانم کرده من نمی تواند مورد تأیید شما باشد. اما به من حق بدهید که طبق پیمانی که سالها پیش بستم عمل کنم. شما حق دارید. شما متعلق به نسل دیگری هستید با افکار و اعتقادات مربوط به خود. من شما را درک می کنم و انتظار دارم که شما هم مرا درک کنید. من طبق معتقدات خود عمل کردم.

گلویم به شدت می سوزد و اشک اجازه تشخیص سطور را نمی دهد. به همین دلیل قلم چنین نامنظم بر کاغذ می لغزد تا حرفهایی را که پیش از مرگ ملزم به گفتن می باشم بنویسم.

عزیزان بر من خرده نگیرید که چرا چنین کردم. چرا این راه را انتخاب کردم و چرا پیش از این تصمیم خود را با شما در میان نگذاشتم. بخصوص می توانم واکنش نسترن را حدس بزنم. چرا که با وجود آنکه پیش از همه عزیز پدر بود نسبت به رفتار او حساس تر و در مورد موقعیت من نگران تر بود. دخترم، درک احساس دیگران کاری است بس مشکل. برای آنکه احساس مرا بشناسی باید از دریچه قلب و چشم من او را می دیدی. این را بدان و مطمئن باش من در کنار پدرت خوشبخت بودم و چه چیزی بالاتر از آن.

سی و پنج سال پیش من از یک شهر کوچک پا در اجتماع بزرگ تهران گذاشتم. در یک هفته شکوفه های امیدها و رویاهایم

خشکید و در یک لحظه دوباره جوانه زد. آن لحظه را خوب می شناسید. زمانی که پدرتان دست دوستی به سویم دراز کرد فهمیدم که دیگر تنها نیستم، می توانم امیدوار باشم و به خواسته هایم دست یابم. من در کنار پدرتان زندگی زیبایی داشتم. صدایش برایم زیباترین الحان، لبخندش بهترین هدیه و اخم او در نظر من زیباترین تصویر از یک مرد بود. من از صدای فریادش احساس بودن می کردم. احساس اینکه کسی هستم. من او را همانطور که بود با همان خصوصیات اخلاقی دوست داشتم. نمی دانم اگر او به زندگی من پا نمی گذاشت چه سرنوشتی انتظارم را می کشید.

اما پیش از بستن پیمان ازدواج پیمان خصوصی دیگری بین ما بسته شد که تا به امروز یک راز سر به مهر مانده است. هر دو آرام در میان باغ قدم می زدیم و به فردا می اندیشیدیم. فردایی زیبا اما نه دور از حقیقت. پدرتان همیشه با من در مورد مسایلی صحبت می کرد که قابل دستیابی بود. او هیچگاه برای من از کاخ نگفت. از زندگی آرام و بدون دغدغه حرف نزد. از زندگی گفت از مشکلات و ایستادگی و مقاومت در برابر سختی ها. او به من دروغ نگفت و به همین دلیل هیچگاه حس نکردم فریب خورده ام. به خاطر همین دوستش داشتم. چون همه چیز را همانطور که فکر می کردم یافتیم.

آرام قدم می زدیم و به دنیای زیبایی که باهم می ساختیم فکر می کردیم. زبان ما دست های به هم جفت شده ما بود. آرام جلو می رفتم و به هم می اندیشیم. به دریاچه میان باغ که رسیدیم، ایستادیم. در حالیکه به نرده های کوتاه کنار دریاچه تکیه کرده، به آب چشم دوخته بودیم. پرنده ها متنوع بودند و هر دسته در گروه های چندتایی دنبال هم شنا می کردند. چند قوی سفید نیز با گردن های افراشته کنار هم می لغزیدند. من همیشه شیفته

وقار و صلابت قوها بودم. حمید که نگاه مرا دنبال کرده بود گفت: «قوها دنیای زیبایی دارند. شنیده ام وقتی که جفتشان می میرد، آواز می خوانند و می میرند.» من از شوق دست ها را بهم کوفتم و گفتم: «چه لطیف و عاشقانه» و او به چشمان من خیره شد. نمی دانم در نگاهش چه دیدم که لرزیدم و لسی او خندید و گفت: «وفاداری را باید از جانوران کوچک آموخت. عشقتان را چه زیبا ثابت می کنند فکر می کنی ما به اندازه آنها شجاعت داریم؟»

از این تصمیم احساس خاصی به من دست داد. از طرفی یک عمل زیبا و عاشقانه و از طرفی ترس از اتفاقی که قرار بود در آینده بیافتد. خود را در قالب یک قو مجسم می کردم که آرام بر سطح آبی آب می لغزید.

آنها از کنار ما می گذشتند بدون آنکه به حضور ما توجهی کنند بی آنکه بدانند چه تأثیری در روح من گذاشته اند و مسبب چه تصمیمی در زندگی ما شده اند. بعد از آن تا مدتها هر تصویر از آنها برای من یادآور آن پیمان بود و از تصور آن لذتی همراه با ترس به من دست داد. ترس از اینکه آن کسی که مجبور به این عمل شود پدرتان باشد. کم کم با گذشت زمان از رنگ و بوی آن کاسته شد و به وادی فراموشی سپرده شد. اما شب پیش آن مرد سفید پوش با خبرش مرا بیدار کرد. بغض گلویم را فشرده. فریاد در گلویم شکست اما چشمان کوچک و نگاه سرد و بی تفاوت چشمان پرنده های وفادار را برایم تدائی کرد و



تلنگری به خاطراتم زد. در تاریکی یأس، نور
امیدی در اعماق قلبم روشن شد. پس بالاخره
آن روز فرارسید. من می‌توانم به پدرتان ثابت
کنم که برخلاف گفته او زن‌ها سست پیمان
نیستند. این کار برای من لذت بخش‌ترین
حادثه زندگی است. احساس می‌کنم در همین
لحظه در لباس سپید عروسی با پدرتان پیوند
ازدواج بستم. از این کار احساس وجود
می‌کنم. به خاطر من خوشحال باشید چون به
او می‌پیوندم. دیگر هیچ یک تنها نخواهیم بود
ما در کنار یکدیگر از بیکران به شما چشم
می‌دوزیم و با هم برای خوشبختی شما دعا
می‌کنیم. مطمئن باشید ما همیشه ناظر شما
خواهیم بود.

پایان دادن به این نامه یعنی نقطه پایان بر
زندگی من. پس در همین جا شما را به خدا
می‌سپارم.»

نسترن گیج بود یعنی چشمان او این
مطالب را درست دیده بود؟ مادرش چنین
جسارتی به خرج داده بود؟ او نتوانسته بود
مادرش را بشناسد همیشه به او نزدیک بود و
از او دور. زنی که این نامه را نوشته بود با
مادرش قابل قیاس نبود. رویای شب گذشته
برای چندمین بار در برابر دیدگانش جان گرفت
و زیر پای مادر جایی که برگ‌های عجیب و
آبی رنگ فرو ریخته بودند چاهی دهان گشود
و مادر را بلعیده بود. سرش به دوران افتاد.
این رویا او را عذاب می‌داد
نمی‌دانست چگونه خود را از شر آن رها
سازد. رنگ‌ها جلوی چشمانش
می‌رقصیدند. ترکیب می‌شدند، تجزیه می‌شدند
و بعد مبدل به برگ‌های رنگی می‌شدند. در
حالی‌که در کنار مادر نشسته بود چند بار
سرش را به دیوار کوفت و به گذشته‌ها، به
پدر و مادر فکر کرد و حال، او دست بی‌جان
مادر را در دست داشت و از حال پدر بی
خبر بود. در وجودش خلالتی به وجود آمده
بود دیگر نمی‌گریست.
مات به مادر خیره ماند.

از صدای زنگ قلبش فرو ریخت. همچون
جسمی نیمه جان از جا
برخاست و در حالیکه خودش را به زور
می‌کشید در را گشود و با صورت‌های سفید و
پریده رنگ فرزین و خواهر و برادرش
روبرو شد. دهان فرزین برای سوالی گشوده
شد اما چشمان غمگین و لب‌های فرو بسته
نسترن بر دهان او قفل سکوت زد. خط سیر
نگاه نسترن آن سه تن را به سمت مادر کشاند.
صدای شیون، صدای شکسته شدن شیشه با
مشت، خرد شدن قلب‌ها و حق‌هق گریه،
صداهایی بود که تا مدتها سکوت خانه را در
اشاعه خود قرار داده بود و در این میان زبان
هیچ یک به تسلی دیگری گشوده نشد.

ساعت‌ها سپری شد. نسترن نرسید چرا
پدر را تنها گذاشتید و هیچ کس نگفت خطر
بیماری پدر گذشته و حالش رو به بهبود است
و نسترن نفهمید چرا دکتر شب گذشته چنین
خبری را به مادر داده است و هیچ کس
نتوانست پزشک را محکوم به قتل مادر کند.

روز هفت جمعیت زیادی بر مزار مادر
اشک می‌ریختند. مادر مهربان بود و هر کس به
گونه‌ای از محبت او بهره برده بود. به
نیازمندان کمک می‌کرد. برای بی‌کسان یاور
بود و برای ناتوانان کمک و آن روز به جبران
همه محبت‌ها همه برایش اشک می‌ریختند اما
هیچ کس به درستی نمی‌دانست چه اتفاقی
برای مادر افتاده است. حتی پدر. آنها در
سکوت عهد بستند این راز را را سکوت
بگذارند به پدر گفتند ایست قلبی مادر را از پا
انداخت و چه راحت پدر این دروغ را باور
کرد. اما فکری آرامش را از آنان سلب کرده.
بود از این می‌ترسیدند که پدر نیز با یادآوری
آن پیمان به سرنوشت مادر دچار شود. قلب
و روح آنها به خصوص نسترن یک لحظه آرام
و قرار نداشت. چهره بی رنگ پدر، چینه‌های
دور چشمش، خم شدن کمرش و سفید شدن
موهایش در عرض آن مدت کوتاه آرامش را
از آنها سلب کرده بود. کم حرف

می‌زد و مدتها در گوشه‌ای نشسته و به نقطه‌ای
خیره می‌ماند. این حالات بیش از پیش به
نگرانی آنها دامن می‌زد
نمی‌دانستند در مغز او چه می‌گذرد. شب‌ها با
نگرانی به خواب می‌رفتند و صبح‌ها با
دلشوره چشم می‌گشودند و تا صدای پدر را
نمی‌شنیدند آرام نمی‌رفتند. یکی از شب‌ها
پسرش ساله نسترن کتاب نقاشی را بدست
پدر بزرگ داد و از او در مورد پرندگان
مقاوت سوال کرد. نسترن در حالیکه از لذت
پدر و فرزندش می‌خندید برایشان میوه آورد
اما خنده بر لب او خشکید. صفحه پیش روی
او عکسی از یک قو بود. سینه‌اش سوخت
صدایش گرفت. خدای من مبادا یادیدن این
عکس همه چیز را بیاد آورد. دقایقی همچنان
به او و حرکاتش دقیق شد. اما پدر به کار
خود مشغول بود. هیچ چیز از صورت او
خوانده نمی‌شد. نسترن نمی‌دانست باید
خوشحال باشد و خدا را شکر گوید یا
افسوس بخورد. چه شب‌ها و روزهایی را با
دلشوره و نگرانی پشت سر گذاشته بود. در
چند ماه گذشته یک لحظه آرام نداشت. هر
روز و هر ساعت به این می‌اندیشید «اگر مادر
چنین نمی‌کرد یا اگر پدر چنین کند؟» و حال
می‌دید او چقدر آرام است. به این نتیجه
رسید که این پیمان تنها برای مادر واقعیت
داشته است و هیچ نشانی از یادآوری آن
پیمان در پدر دیده نمی‌شود. او در رویا هم
دیده بود. پدر به درخت می‌نگریست. به آن
عشق می‌ورزید اما هیچ توجهی به ناپدید
شدن مادر نکرده بود. پدر تنها به خود و در
خود غرق شده بود. او زندگی را برای
خودش می‌خواست. مادر را برای خودش
می‌خواست. پدر زنده بود زندگی می‌کرد به
درختش می‌رسید و از نبود مادر تنها
کمبودهای خودش را حس می‌کرد پدر به
زندگی می‌اندیشید. مثل آدم‌های دیگر و مادر
به عشق. پدر سبز سبز بود و مادر آبی آبی. ❀



سال‌مندان با چشمان همیشه به انتظار

نوشته: لیورا سعید

پس از سالها انتظار و دلواپسی، پس از مدتها غم و ناامیدی، حسرت و بی‌قراری، خسته از امید به آینده به‌خود قبولانده بود و این غم را در گوشه‌ای از درونش جای داده بود. برایش آرزو شده بود. آرزویی که نه دست نیافتنی. هر روز که می‌گذشت در باغ آرزویش می‌پژمرد و می‌افسرد. طنین غم، دیوار کهنه دلش را ترک زده بود. چیزی نمانده که فرو ریزد. در نی‌نی چشمانش نیاز موج می‌زد و در بند بند وجودش، تمنا.

آغوش خالی او جثه کوچکی می‌خواست که تنگ به برگیردش و او را ببوسد. زانوان خسته و ناتوانش سرکودکی را می‌خواست که مادر، لالایش بخواند و او با نگاهی معصوم به دهان او خیره شود و دستهای مادرانه‌اش دست کودکانه‌ای می‌طلبید که هر روز به‌دست گیرد و با خود به گردش برد. چقدر دوست داشت بچه‌ای از خود داشته باشد، بزرگش کند، مواظبتش کند، به مدرسه‌اش بفرستد، دعوايش کند، همدم شبایش باشد، سر به زانوانش گذارد و او را برایش قصه‌ها بخواند...

خوردنش، خوابیدنش و حرف زدنش، آه و ناله‌هایی شده بود که از عمق درونش بر می‌خاست و به این وسیله خد-ا را صدا می‌کرد و از او می‌طلبید. سحرگاهش نماز بود و شامگاهش نیاز و معبود و خالق او هم آنقدرها بی‌رحم نبود که بنده زخمین دل خود را نبیند و به مویه‌هایش جواب ندهد...

و حالا به فرزندش نگاه می‌کند، همه چیز را در نظر می‌آورد، همه آن دوران گذشته را که چگونه او را بدست آورده و چگونه بزرگش کرده است. بیاد می‌آورد معصومیت

سردش رابه دست می‌گرفت و در حالیکه برپیشانی‌اش بوسه می‌زد، دعا می‌کرد، انگار می‌خواست با بوسه‌اش تب کودک را از بدنش بزداید و به‌درون خود منتقل کند. نمی‌خواست او را از دست بدهد. او را دیر پیدا کرده بود و چه سخت. نمی‌دانست اگر او را نداشت چه می‌کرد، چه می‌شد، چه می‌گذشت اصلاً چگونه به زندگی تهی و تلخ خود ادامه می‌داد؟

چشمش از دور دستها برگشت و دوباره روی چشمان فرزندش متمرکز شد. او نگرست. نگاهش معصوم بود و یاد آور آن روزها. یاد آور مدرسه. هنگامیکه از مدرسه برمی‌گشت و با چشمان گریان و صورت کثیفش با آب و تاب همه چیز را برای مادر تعریف می‌کرد. دل کوچکش، شکایت از دنیای کوچکش داشت شکایت از کتک خوردن توسط بچه‌ها در خیابان، شکایت از دادن نمره بد معلم به او، شکایت از فرو رفتن کفشش در گل و پاره شدن آن، شکایت از گم شدن مدادش و...

به یاد آنروزها خنده‌اش گرفت. آخر نمی‌دانست چگونه همه آرزوهای کوچک او را برآورده کند.

نفس عمیقی کشید گویی می‌خواست همه آن روزها و خاطره‌هایش را یک جا در درون

نگاه او را هنگام شیر خوردن که چگونه نگاه خود را در نگاه او حل می‌کرد انگار به گونه‌ای می‌خواست تشکر کند. اولین کلمه‌ای را بیاد می‌آورد که او بر زبان راند. کلمه عشق، کلمه‌ای آسمانی، کلمه «ممان» که چگونه به وجدش آورده و او را تشویق به دوباره گفتن و سه باره گفتن کرده بود. گریه‌های گاه و بی‌گاهش که چطور بی‌قرارش کرده و آتش به جانش می‌ریخت. حتی خنده‌های نمکینش که دو دندان کوچک خود را در دهان و گودی عمیقی را در یک طرف صورتش نمایان می‌ساخت، دل از او می‌ربود. اولین روز مدرسه رفتنش را خوب به یاد دارد که جدا شدنش از او چقدر سخت بود. تمام غم‌های دنیا در دلش هجوم آوردند. گویی می‌خواستند برای همیشه او را از وی جدا کنند.

شبهای بیماریش، شب‌هایی که تب می‌کرد هیچگاه از خاطرش نمی‌رود که دست و پای خود را گم می‌کرد و چون مرغی سرکنده بی‌قرار و حیران، کنار بالینش تا سپیده می‌نشست و دمی چشم از او نمی‌گرفت. همراه بآبدن گرم و تب دارش، درون او هم آتش شعله می‌کشید و همراه با قطرات سرد بر پیشانی او، قطرات درشت گرم، از چشمانش فرو می‌ریخت. دستهای

خود کشد. نمی‌خواست و نمی‌توانست از یادش ببرد.

روزها گذشت و سالها طی شد تا پسرش بزرگ شد و توانست بر روی پاهای خود بایستد، از آب و گل در آید، سامانی بگیرد و ازدواج کند و او چقدر خوشحال بود خوشحال از اینکه زحمت هایش بیهوده نبوده، توانسته امکاناتی فراهم کند تا در بهترین و عالی ترین مدرسه‌ها و دانشگاهها تحصیل کند، برای خود کسی شود و مادر را هم با دیدن کمالاتش محظوظ و شادان سازد. اما همیشه زندگی فراز ندارد. برگهای کتابچه روزگار همیشه غزلی خوش ندارد که به ما نشان دهد و تقدیر یکبار دیگر روی تلخ خود رابه او نشان داد. کتاب زندگی به صفحه ای که بسوی غزل تنهائی از آن برمی‌خاست.

وقتی که پسرش ازدواج کرد او دوباره تنها شد درست مثل آن سالها که هنوز بچه‌ای نداشت مانند آن سالها که غم در دلش خانه داشت و آه از نهانخانه آن بر آمد، اما متفاوت با آن زمان. آن زمان حسرت نداشتن بچه را با کسی شریک بود که حالا او را هم از دست داده بود. از یادآوری مرگ شوهر غمی به وسعت یک دنیا در گوشه دلش جمع شد و اشکی به وسعت دریا در گوشه چشمش.

از پشت پرده اشکش به او نگاه کرد. به پسرش که وقتی پدر را از دست داد، مادر را هیچ انگاشته و بدون مشورت در صدد فروختن خانه پدری برآمد و او از دستش کاری ساخته نبود جز آنکه ببیند خانه او و خاطراتی را که در آن مدفون بود فروخته می‌شود تا پسرش خانه ای برای خود بسازد و او هم سربرار پسر و خانواده او شد. چندی نگذشت که صمیمیت و محبت از بین رفته، بحث و مشاجره بجایش نشست و دراین میان او هر روز شاهد مشاجره های آنها بود. او می‌دانست که همه مشکلات بخاطر او بود ولی نمی‌دانست چه باید بکند و به کجا رود

تا آرامش را دوباره به این خانه بازگرداند و محبت با آنها آشتی کند.

پسرش هم در این حیران‌تر از او پیش از این نمی‌توانست تحمل کند و هر روز که می‌گذرد اختلاف بین او و زنش بالا می‌گیرد. اما بالاخره زنش با غرولندهایی خود او را مجاب کرده که مادر را به جایی برد که سرانجام همه پیران وقتی با نامهربانی‌ها و بی وفائی‌های فرزند و دیگران مواجه می‌شوند، به آنجا می‌روند.

و او هم بخاطر فرزند، عشق به فرزند راضی بود. شاید در آنجا کسی پیدا شود که در این درد با او شریک شود. شاید کسی پیدا شود که گذشته هایش را برای او تعریف کند. آری جای او آنجا بود.

و اکنون که در یکی از تخت‌های خانه سالمندان نشسته و به عکسی که در دست دارد خیره شده است خود را بدست پیک یادهای دور سپرده و تمام شادیه‌ها و غمها مانند آنکه برای دیدن فیلمی نشسته باشد از جلوی پرده چشمانش عبور می‌کند. آهی که از نهادش برآمد نشان از دل تنگش بود. دلی تنگ به اندازه‌ای که اندازه نفس کشیدن نداشت و تنها چیزی که در بساط سینه‌اش یافت همان آهی بود که آن هم برآمد.

به یاد پسرش افتاد. به یاد او که فقط او را داشت و حالا فقط یادش را و این عکسی که در دست داشت. قطره‌های اشکش با سرعت درپی هم روان می‌شدند و برروی عکس فرو می‌ریختند. با گوشه آستین، قلاب عکس را پاک کرد. فقط این را داشت. این بیتی بود که او می‌پرستید، روزها برایش حرف می‌زد. دعایش می‌کرد درد دل می‌کرد. از کودکیهایش برایش تعریف می‌کرد، از شیطنتهایش و با ولع بیشتری به قلاب عکس خیره می‌شد. به یاد تنها نوه‌اش افتاد که چقدر مادر بزرگ را دوست داشت و به یاد آخرین لحظاتی که با هم بودند و می‌خواستند از هم جدا شوند. به یاد بی‌قراری‌هایش افتاد که

چگونه اشک می‌ریخت و دست او را می‌کشید تا با خود به خانه برد. چقدر آن موقع خود را ضعیف احساس کرده بود که نمی‌توانست کاری بکند و دل این طفل را خوش کند و به یاد بی‌قراری‌هایش افتاد که چگونه اشک می‌ریخت و دست او را می‌کشید تا با خود به خانه برد. چقدر آن موقع خود را ضعیف احساس کرده بود که نمی‌توانست کاری بکند و دل این طفل را خوش کند و به یاد جمله‌ای افتاد که از میان لب‌های لرزانش به او گفته بود: "به من سر می‌زنی؟". او در میان اشک‌هایش لحظه‌ای مکث کرده و صادقانه جواب داده بود: "فردا با بابا می‌آیم."

در آن لحظه او به پسرش نگاه کرده بود. در او دقیق شده بود. قطرات اشک چون زندانیانی که حکم آزادی به دستشان داده باشند آماده خروج بودند اما عشق، عشق به فرزند به او فرمان می‌داد که سخن نگوید اما فقط با چشمان لرزانش فریاد زده بود: "سری به تنهایی من بزن" و او گفته بود: "حتماً حتماً فردا می‌آیم."

فردا و فرداها گذشت و دریغ از یک روز. چشمش را از عکس که در دست داشت برگرفت و به اطرافش نگاه کرد. به تختی که که پیرزنی روی آن خوابیده بود نظر انداخت. چه آسوده خوابیده بود. در یک لحظه به حال او غبطه خورد. پیرزن دردی نداشت او اصلاً فرزندی نداشت که چشم انتظارش بماند تا به دیدنش بیاید. اما او چه؟ او دردش داشتن فرزندی بود که هنوز فرصت نداشت سری به او بزند. حالی از مادر پیرسد، مرهمی بردلش باشد و رد پای اندوه را در تار تار گیسوانش از بین ببرد یا بتواند خنده‌ای بر لبانش بنشاند.

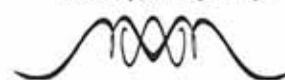
او همیشه چشم انتظار است با آغوش باز. آری پیرزن یک درد داشت و او هزار درد. **در شماره‌های آینده گزارش کامل سرای سالمندان گلیمی ایران منتشر خواهد**



(قسمت دوم)

بخش‌های مختلف کتابخانه

نوشته مرگان کوچک زاده



یادآوری:

در ادامه مطلب اهمیت کتاب و کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران، در این نوشتار اشاره ای داریم به بخش‌های مختلف این کتابخانه و امکانات موجود در این بخش‌ها.

بخش سفارشات (انتخاب و تهیه)

این بخش مسؤولیت تهیه و سفارش انواع منابع و مواد اطلاعاتی مورد نیاز کتابخانه مرکزی - و نیز کتابخانه‌های وابسته به این مرکز - را بر عهده دارد. محور انتخاب منابع برای کتابخانه مرکزی نیازهای بالفعل و بالقوه دانشجویان، دانش پژوهان و محققان است.

انتخاب منابع بر اساس شناسایی نیازها توسط بخش‌های سرویس دهنده و با همکاری و هماهنگی کامل بین این بخش و مراجعین آنها صورت می‌گیرد.

در حال حاضر مسؤولیت سفارش و پیگیری کتب، نشریات ادواری و مواد دیداری - شنیداری برای کتابخانه مرکزی بر عهده این بخش خصوصاً کتابداران و حمایت کامل مراجعه

کنندگان است.

بخش مرجع

فعالیت‌ها و وظایف اصلی بخش مرجع عبارتند از: پاسخگویی به پرسش‌های مراجعان، آموزش و راهنمایی آنان در طرز جستجو و استفاده از منابع کتابخانه، تنظیم مستمر مجموعه، تهیه فتوکپی از مقالات درخواستی به منظور فراهم آوردن امکان استفاده هر چه بیشتر دانش پژوهان از مجموعه کتابخانه، به ویژه مجموعه غنی مراجع عبری.

از جمله فعالیت‌های اولیه این بخش پیوستن به طرح امانت بین کتابخانه‌ها است. کلیه اشخاص و کتابخانه‌های وابسته می‌توانند با ارسال فرم و یا حتی با تلفن و یا نمابر، نسبت به درخواست فتوکپی مقالات و یا کتب اقدام نمایند.

در مورد امانت کتاب، کلیه اعضای کتابخانه، با ارایه کارت عضویت می‌توانند ۲ جلد کتاب رایبه مدت دو هفته به امانت بگیرند (البته لازم به ذکر است که کتب مرجع خصوصاً مراجعی که از آنها تنها یک جلد در کتابخانه موجود است و یا مراجعی که دارای ارزش تاریخی هستند، از این قاعده مستثنی می‌باشند).

با توجه به نیاز مراجعین دیگر - افراد غیر عضو - نیز که اغلب آنها را پژوهشگران و یا محققین تشکیل می‌دهند، یا فتوکپی برای ایشان تهیه می‌شود و یا کتب، به صورت استفاده در محل کتابخانه در اختیارشان قرار می‌گیرد. (با توجه به درخواست

مراجعه کننده و نیز با در نظر گرفتن نیاز ایشان). طول مدت امانت برای کلیه کتب با توجه به نیازها و میزان مراجعه است (به این معنی که اگر کتاب به امانت داده شده مورد درخواست مراجعه کننده دیگری باشد تمدید نمی‌شود ولی در غیر این صورت تمدید انجام می‌پذیرد). جریمه دیر کرد کتاب برای هر روز تاخیر بسته به زمان دیر کرد، یا جریمه نقدی برای هر کتاب یا یک هفته محرومیت از امانت و یا هر دو این موارد است.

بخش سمعی - بصری

قبل از آنکه راجع به بخش سمعی - بصری کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران سخنی بگوییم لازم می‌دانیم به اطلاع برسانیم که، کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران یک کتابخانه چند منظوره است. به این معنا که، این کتابخانه از طرفی با جامعه کلیمیان ایران در ارتباط است و باید نیاز این جامعه را که از افراد مختلف با طبقات سنی گوناگون و به تبع آن با سلیق و خواست‌های متفاوت هستند، در نظر بگیرد و از طرف دیگر به عنوان یک کتابخانه تخصصی در زمینه دین یهود، در سطح کتابخانه‌های تخصصی قرار دارد. به همین جهت کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران برای جامعه کلیمیان ایران، یک کتابخانه عمومی و برای قشر محقق و پژوهشگر، یک کتابخانه تخصصی است. حال با توجه به این مطلب، مراجعین این کتابخانه را افرادی از سنین مختلف تشکیل

دهند. این ترکیب سنی و لاگونی جامعه کتابخانه عواملی تند که موجب می‌شوند کتابخانه نتخاب مواد سمعی - بصری تلاش قت بیشتری بنماید.

با توجه به پیشرفت دانش اطلاع انی در سطح جهان ولزوم استفاده چه بیشتر از مواد سمعی - بصری مراکز اطلاع رسانی و با توجه روند روز افزون ارتباطات بین سورها از طریق کامپیوتر، به نظر رسد که این بخش در کتابخانه‌ها نایگاه ویژه‌ای برخوردار باشد. با به این نکته که اگر عادت به

لعه و استفاده از مواد دیداری - یداری از سنین کودکی فرا گرفته د، به عنوان یکی از ضرورت‌های گی در می‌آید، کتابخانه مرکزی میان نهایت تلاش خود را در به فراهم آوردن مواد مورد نیاز کان در این بخش قرار داده است. این صورت که انواع فیلم‌های د توجه کودکان و نوجوانان برای ان تهیه شده که هم در جهت ثرمی و هم در جهت آموزش این وه سنی، به کار گرفته می‌شود. بنین در این بخش تعداد بسیار دی از وسائل کمک آموزشی - سرگرمی‌های فکری وچه وسایل ر- از قبیل وایت بورد، سری مای فارسی، سری اعداد، دلقک ه-گیری، شهر سازی، های هوش آزما، پازل اعضای یرت، نوارهای کاست از لایبی‌ها عار مخصوص کودکان (با صدای م پری زنگنه)، کاردستی با انواع

خمیر در رنگهای متنوع و جذاب برای کودکان و بسیاری مواد دیگر، برای آموزش کودکان قبل از دبستان و سال اول دبستان تهیه و تدارک دیده شده است که با اقبال و توجه بسیار کودکان و حتی بزرگسالان مواجه شده است (البته لازم به یادآوری است که در کتابخانه مرکزی کلیمیان، کودکان دارای سالن جداگانه با رنگ آمیزی و نقاشی مخصوص بوده و میزها و صندلی‌های این سالن به اندازه‌های کوچکتر و برای سن ایشان در نظر گرفته شده است).



بخش خدمات فنی (فهرست نویسی)

وظیفه این بخش فهرست نویسی و آماده سازی کتب وپی‌آیندهای فارسی است. با توجه به تخصصی بودن مجموعه کتابخانه، از آغاز کار نظام رده‌بندی کنگره برای سازماندهی آن در نظر گرفته شد، ولی پس از بازدید معاونت فرهنگی وزارت ارشاد اسلامی از کتابخانه ایشان توصیه کردند که نظام رده‌بندی دیویی برای سازماندهی در نظر گرفته شود که البته این نظام رده‌بندی به علت کمبود نیروی انسانی در بخش سازماندهی تاکنون در کتابخانه

صورت تحقق پذیرفته است که البته با صحبت‌هایی که با مراکز فهرست نویسی انجام شده است، به زودی طرح رده بندی دیویی در این بخش به شکلی صحیح انجام می‌شود.

سازماندهی مواد دیداری - شنیداری نیز مانند کتب موجود در کتابخانه دستخوش تحولات است و هنوز- با آنکه تعداد این مواد کم نیست- به کمک رده‌بندی قابل بازیابی نیستند. ولی با همکاری کتابداران در این بخش، امکان استفاده از این مواد وجود دارد.

از فعالیت‌های جدید این بخش نمایه سازی وچکیده نویسی مواد چاپی کتابخانه است. در حال حاضر چون این فعالیت به صورت طرحی نو در دست اقدام است به صورت خیلی مختصر، در بازیابی اطلاعات از کامپیوتر، در بخش چکیده و نمایه موجود است ولی امیدواریم در آینده این نظام به صورتی حرفه‌ای عمل نموده و به نحو مؤثرتری مورد استفاده اعضای محترم و مراجعه کنندگان قرار گیرد.

کارکنان

تعداد کارکنان کتابخانه در قیاس با حجم فعلی فعالیت‌های آن کم است و متأسفانه امکان پیاده کردن بسیاری از فعالیت‌ها و خدمات پیش بینی شده وجود ندارد اما، از نظر کیفیت - با توجه به اینکه کارکنان حرفه ای نبوده و متخصص نمی‌باشند- کادری قوی دارد که پتانسیل ارایه خدمات گسترده و تخصصی اطلاع رسانی را دارد. توزیع کارکنان کتابخانه از نظر درجه تحصیلی و تخصص به شرح زیر است :

۱. دیلم با تجربه مفید کتابداری و خدمات فنی
۱ نفر

۲. کارشناس شیمی ۱ نفر

۳. دانشجوی کارشناسی اطلاع رسانی
و کتابداری ۱ نفر

مجموعه کتابخانه

مجموعه کتابخانه شامل منابع زیر است :

الف - کتاب

الف - ۱ - کتاب در زمینه های مختلف دین یهود، که تعداد آنها بالغ بر ۷۰۰۰ جلد است، منابع مرجع، بخش قابل ملاحظه ای از این مجموعه را تشکیل میدهد که شامل کتابشناسی ها، راهنماها، فرهنگ ها، سالنامه ها، دایره المعارف ها، درسنامه ها و دستورنامه ها می باشد. این مجموعه به طور عمده به زبان های فارسی، انگلیسی، فرانسه، آلمانی و بخش اعظم آن به زبان عبری است و در قسمت های مختلف کتابخانه چیده شده است.

الف - ۲ - کتاب در زمینه های مختلف دانش بشری جهت استفاده عموم. بخش اعظم این کتب را کتاب هایی به زبان فارسی دربر می گیرد که مورد علاقه و عنایت خاص عموم خصوصاً قشر جوان و دانشجوی اقلیت کلیمی است. این کتب دارای موضوعات مختلف از قبیل : فلسفه، تاریخ ایران و جهان، ادبیات داستانی و ادبیات نمایشی و تاریخ ادبیات، روانشناسی، فرا روانشناسی، علوم، حقوق، اقتصاد، جامعه شناسی، علوم اجتماعی و ... است.

الف - ۳ - کتب کودکان که شامل چهاررده سنی الف، ب، ج، د - می باشد و دارای سه موضوع به طور کلی است که عبارتند از: داستان، شعر، علمی - آموزشی.

ب - مجلات و روزنامه ها

ب - ۱ - در حال حاضر مجلات این کتابخانه فقط در بخش عمومی و در جهت رفع نیاز مراجع کنندگان تهیه می شود. تعداد این مجموعه در حال حاضر به ۴۰ عنوان می رسد

که مجلات روز در سالن مطالعه و دوره های قدیمی آنها در بخش آرشیو و یا در خود قفسه مجلات در محل نگهداری آنها، محافظت می شود. از ویژگی های این بخش وجود مجلات و روزنامه های دیگر اقلیت های مذهبی مانند روزنامه پیام آشورو مجله فروهر می باشد.

ج - آرشیو مواد دیداری - شنیداری

ج - مدت زمان زیادی از راه اندازی بخش آرشیو مواد دیداری - شنیداری نمی گذرد ولی در همین مدت کوتاه این بخش توانسته با توجه به نیاز کتابخانه تعداد اندکی از این مواد را تهیه نماید. این مواد عمدتاً شامل :



۱- فیلم ویدیویی، که بخش عمده آن را فیلم های ویژه کودکان - چه سرگرمی و چه آموزشی - تشکیل می دهند و بقیه فیلم های نیز اختصاص دارد به برنامه های علمی - فرهنگی که در کتابخانه به صورت ماهانه برگزار می گردد.

۲- تعداد ۷ عدد دیسک فشرده که بخشی از آنها جزء مراجع بسیار مفید برای محققین و دانش پژوهان است (منابع یهودی تلمود و تورات)، بعضی از آنها ویژه کودکان است و بقیه نیز دیسک های موسیقی و سینما و ... و برای سرگرمی و آموزش اعضا می باشد.

۳- تعداد ۱۴ عدد نوار صوتی که بخش اعظم آن نوارهای کودکان است و بقیه به برنامه های علمی - فرهنگی کتابخانه

اختصاص دارد.

د- پایان نامه ها

د- پایان نامه ها که در حال حاضر مجموعه ای کوچک است و بخش عمده آن را پایان نامه های پزشکی متعلق به دانشجویان کلیمی، تشکیل می دهند. در همین بخش از کلیه دانشجویان کلیمی که پایان نامه خود را کامل نموده اند دعوت می نمایم تا در صورت تمایل و برای تکمیل این آرشیو با ما همکاری نمایند. قبلاً از همکاری این عزیزان تشکر و قدردانی می شود.

بخش خدمات

خدمات کتابخانه را می توان به دو بخش مستمر و موردی تقسیم نمود. خدمات مستمر کتابخانه شامل امانت کتاب، فتوکپی مقالات، خدمات مرجع، خدمات جستجو و بازیابی اطلاعات است، خدمات موردی کتابخانه با توجه به تخصص کارکنان انجام می شود. از جمله این خدمات می توان به موارد زیر اشاره کرد :

- برنامه ریزی ایجاد یا توسعه کتابخانه های وابسته و ارائه خدمات مشاوره (خصوصاً در زمینه انتخاب و تهیه مواد).

- ترتیب بازدیدهای گروهی برای دانشجویان، دانش آموزان، کودکان و نوجوانان و خردسالان در جهت آشنایی هر گروه با مواد اختصاصی همان گروه به ویژه آشنایی دانشجویان با منابع مرجع.

- برگزاری برنامه های علمی - فرهنگی به صورت ماهانه.

ساعات کار کتابخانه

روزهای یکشنبه تا پنجشنبه صبح ها ۹-۱۴
بعد از ظهرها ۱۶-۱۹
آدرس : خیابان شیخ هادی - کوچه هانف - پلاک ۶۰ طبقه دوم

تلفن : ۶۷۰۴۲۴۷





نوشته: مژگان کوچک زاده



عبری بیاموزیم

یادآوری:

در شماره گذشته خوانندگان گرامی مجله با الفبا و اعراب عبری آشنا شدند همانطور که در شماره پیش آمده بود، الفبای عبری دارای ۲۲ حرف و ۸ اعراب است (بدون در نظر گرفتن اصوات ترکیبی) توسط این حروف، کلمات و به تبع آن جملات نوشته می‌شود. در این شماره سعی شده است که خوانندگان را با طرز ترکیب حروف در زبان عبری و طرز تلفظ آنها و به طور کلی با کلمات عبری آشنا نمایم.

الفبای زبان عبری به ترتیب عبارتند از:

ע	פ	צ	ק	ח	ד	ג	(א)	ב	א	عبری
ط	خ	ز	و	ه	د	گ	و	ب	ا	فارسی
T	H	Z	V	H	D	G		B	A	لاتین

ס	נ	ז	מ	מ	ל	ך	(ש)	כ	י	عبری
س	ن	ن	م	م	ل	خ	خ	ک	ی	فارسی
S	N	N	M	M	L	KH	KH	K	Y	لاتین

ת	שׁ	שׂ	ר	ק	צ	ס	פ	(ף)	ב	א	عبری
ت	س	ش	ر	ق	ص	ص	ف	ف	پ	ع	فارسی
T	S	SH	R	K	TS	TS	F	F	P	A	لاتین

ך	ץ	ג	ע	عبری
خ	ج	ج	ع	فارسی
GH	ZH	CH	J	لاتین

اصوات در زبان عبری به ترتیب عبارتند از:

וּ	אֵ	אֶ	אִ	אֲ	אָ	עبری
او	ای	آ	اِ	اَ	اُ	فارسی
U	I	A	E	E	A	لاتین

از اصوات نامبرده در زیر کلمات استفاده می‌شود. از صداهای دیگر که در کنار یا بالای کلمات استفاده می‌شود عبارتند از:

וּ	וּ	וּ	عبری
اُ	اُ	او	فارسی
O	O	U	لاتین

طرز ترکیب کلمات

عبری همانند فارسی از سمت راست به چپ نوشته و خوانده می‌شود. حروف از یکدیگر جدا بوده و دارای دوگروه با صدا و بی صدا هستند. هر حرف صامت عبری به واسطه یکی از حروف باصدا و یا اعراب که در زیر یا کنار و یا بالای حروف قرار می‌گیرند؛ دارای صدا می‌شوند.

تلفظ مصوت‌ها در زبان عبری:

مصوت‌ها در زبان عبری به صورت زیر تلفظ می‌شوند:

BI	بی	ای	در کلمه فارسی	برابر است با	אֵ
AB	آب	آ	در کلمه فارسی	برابر است با	אָ
UR	اور	او	در کلمه فارسی	برابر است با	אֹ
(شکل دیگر صدای فوق بصورت אֻ با همان تلفظ می‌باشد)					
BOZ	بز	اُ	در کلمه فارسی	برابر است با	אֻ
(شکل دیگر صدای فوق بصورت אֻ با همان تلفظ می‌باشد)					
AZIZ	عزیز	اَ	در کلمه فارسی	برابر است با	אֶ
EMAM	امام	إ	در کلمه فارسی	برابر است با	אִ
ELHAM	الهام	إ	در کلمه فارسی	برابر است با	אִ

در فارسی برابری ندارد و با توجه به مکانی که می‌آید به تناوب صدای إ یا ساکن به خود می‌گیرد.

یادآوری:

الف - با ید توجه داشت که صدای فوق اگر در بین دو حرف صدادار قرار بگیرد ساکن است و صدای آن خوانده نمی‌شود.

ب - این صدا اگر در یک کلمه دوبار پشت سرهم بیاید اولین حرف با صدا و دومین حرف ساکن خواهد بود.

✽ در این جا ذکر چند نکته را لازم می‌دانیم:

الف - کلمات عبری مانند کلمات در زبان عربی یا مذکر و یا مؤنث هستند.

ب - کلمات مذکراً ٠٠٠ א (ایم) و کلمات مؤنث با ٠٠٠ א (اوت) جمع بسته می‌شوند.

ج - در زبان عبری صفت از حیث نوع (مذکراً مؤنث بودن) و تعداد (مفرد یا جمع بودن) با موصوف مطابقت می‌کند.

د - در جمله سازی در زبان عبری، برخلاف فارسی، فعل در ابتدای جمله (معمولاً پس از فاعل) به کار برده می‌شود و نه در انتهای جمله.

ه - در زبان عبری برای مخاطب، به طور کلی، دوم شخص مفرد (تو) به کار برده می‌شود (و نه لفظ شما). در مواردی که بخواهند شخصیت بزرگی را مورد احترام فوق العاده قرار دهند از سوم شخص مفرد استفاده می‌نمایند.

حال برای آشنایی هرچه بیشتر شما خوانندگان گرامی با کلمات، تعدادی از کلمات و اصطلاحات متداول در زبان عبری را که در مکالمات روزمره از آنها بیشتر استفاده می‌شود؛ به عنوان نمونه می‌آوریم.

لازم به ذکر است که کلمات داخل پرانتز فرم مؤنث کلمات نوشته شده می‌باشند.

فارسی	عبری	تلفظ	لاتین
من	אני	آنی	ani
تو	אתה	آتا	ata
-	(את)	(آت)	at
او	הוא	هو	hu
-	(היא)	(هی)	hi
ما	אנחנו	آنخنو	anahnu
شما	אתם	آتم	atem
-	(אתן)	(آتن)	aten
ایشان	הם	هم	hem
-	(הן)	(هن)	hen

در زبان عبری کلماتی که در بالا آورده شده اند ، به غیر از معنای اصلی کلمه به معنای من ، تو ، او و ... معنی مستر ((هستم ، هستی ، هست و ...)) را نیز در خود دارند به این معنی که اگر کسی بگوید אֲנִי یعنی "من" ، یا "من هستم".

سلام (خدا حافظ)	שלום	شالم	shAlom
خیلی متشکرم	תודה רבה	تودا ربا	todA rabA
ببخشید	סליחה	سلیخا	sliHa
بفرماید	בבקשה	به وکاشا	bevakAshA
خیلی خوب	טוב מאוד	طوو مه اذ	tov meod
خوش آمدید	ברוך הבא	باروخ هبا	bArukh habA

خوانندگان محترم ، همانطور که در مقاله گذشته نیز گفته شد ، آموزش زبان نیاز به فعالیت و تلاشی پیگیر و پویا ازدوسو ، دارد . امیدواریم همانطور که در پاسخ به انتشار این مقاله در شماره گذشته ، دوستان با ما تماس گرفته و نظرات خویش را ارایه فرمودند ، این ارتباط را همچنان حفظ نموده و ما را از ایده های خود آگاه گردانند .

برنامه های عمومی سازمان دانشجویان از ابتدای دوره سی و دوم تاکنون به اطلاع می رسد :

- پنجشنبه ۷۷/۱۲/۲۷ جنگ شاد
- پنجشنبه ۷۸/۱/۵ دید و بازدید به مناسبت عید نوروز
- پنجشنبه ۷۸/۱/۲۶ هومئوپاتی از دیدگاه دکتر ناصری
- پنجشنبه ۷۸/۲/۲ یادی از سهراب سپهری
- پنجشنبه ۷۸/۲/۹ مخابرات ، علم انتشار امواج
- پنجشنبه ۷۸/۲/۱۶ نمایش فیلم «شکسپیر عاشق» برنده جوایز اسکار

ضمناً سازمان اقدام به بزرگزاری چند کلاس آموزشی نموده است:

۱- دوره مقدماتی تحلیل رفتار متقابل

۲- تاثیر ریتم بر روان و ریتم شناسی کلاسیک

تور سازمان دانشجویان در تاریخ ۷۸/۲/۲۳ به مقصد کاشان نیز با موفقیت انجام شد.

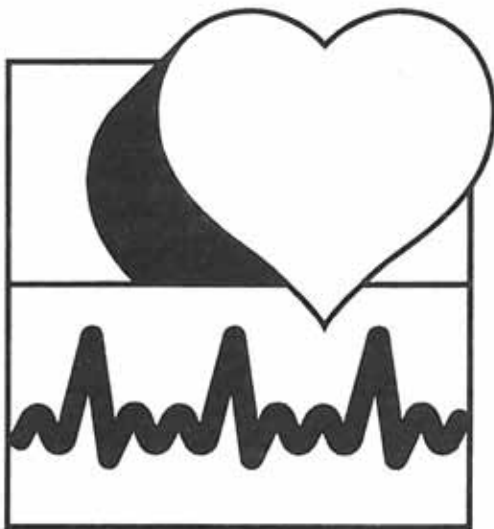
روابط عمومی سازمان دانشجویان یهود ایران

اخبار دانشجویان یهود ایران

چگونه از بروز سکته جلوگیری کنیم؟

لیورا سعید

ذرات چربی است که در رگهای خونی ما وجود دارد. اگر مقدار این ذرات در خون زیاد شود بیم آنست که بکلی جلوی حرکت خون را در رگها بگیرد و موجب گرفتاری گردد.



از دیداد ذرات چربی در خون معمولاً به علت مصرف بیش از اندازه چربیهای حیوانی است. پس برای اجتناب از سکته بهتر است از مصرف گوشتهای پر چربی، پیه، تخم مرغ، کره و پنیر که دارای چربی حیوانی هستند خودداری کنیم.

بهترین راه برای اجتناب از تنبیل شدن تن اینست که هر روز به طور منظم مقداری پیاده روی کنید. مخصوصاً برای کسانی که کمتر فرصت ورزش و فعالیت دارند.

(۵) اختلال در کار قلب. قلب همه ما گاهگاهی دچار بی نظمی می شود ولیکن این بی نظمی زمانی خطرناک می گردد که ناراحتیهای روانی ما موجب شود رگهایی که غذا به قلب می رسانند بسته شوند.

(۶) وزن زیاد. برای جلوگیری از وزن زیاد از خوردن غذاهای پر چربی، قند و نشاسته پرهیز کنید. بد نیست روزانه مختصری ورزش کنید. اگر وزنتان کم نشد از خوردن انواع شیرینی و تنقلات اجتناب

(۲) بالا بودن فشارخون. اگر می بینید که فشار خونتان زیاد است به پزشک مراجعه کنید و از این گذشته زیاد خود را خسته یا عصبانی نکنید و از غصه و بیقراری و اضطراب هم پرهیزید.

(۳) مصرف زیاد دخانیات. تحقیقات نشان داده است افرادی که زیاد سیگار می کشند خیلی بیشتر از افراد معمولی دچار سکته می شوند.

(۴) عدم فعالیت. منظور اینست که اگر ورزش نکنیم، راه نرویم و فعالیت نکنیم رفته رفته تن ما تنبیل می شود و همین به قلب ما آسیب می رساند بعضی عادت دارند

وقتی آدمی پا را از چهل سالگی فراتر می گذارد این ترس همیشه وجود دارد که نکند روزی سکته قلبی کند. البته زنان کمتر سکته می کنند. مخصوصاً در این سن و سال ولیکن بعدها دور نیست دچار این بیماری شوند. پس مردان بیشتر از زنان در معرض این خطر هستند. متأسفانه سکته قلبی معمولاً مردانی را از پای می افکند که فعال هستند، قدرت تولید دارند و مقام مهمی را در جامعه عهده دار هستند. به سراغ مردان کار آمد و مسئولی می رود که وزن زیادی دارند. این نوع مردان در شکوفاترین دوره زندگی خود بین ۴۰ و ۶۰ سالگی سکته می کنند. یکی از مهمترین کارها هم در پزشکی و

سماجت در رسیدن به هدف و زود رنجی دو صفت شخصیت های در معرض سکته است

هم در سالهای اخیر تحقیقات ارزنده ای است که درباره علل و موجبات سکته به عمل آمد. و نتیجه ای که از این تحقیقات بدست آمد این بود که شش عامل بیش از عوامل دیگر در ایجاد سکته قلبی مؤثرند و عبارتند از:

(۱) بالا بودن میزان ماده کلسترول در خون. کلسترول

خود سازیم و ببینیم چقدر به سلامت جسم و جان کمک می‌کند. سعی کنیم یک فلسفه برای زندگی خود پیدا کنیم تا ثبات و استقرار پیدا نماییم. کسی که به چیزی اعتقاد دارد مانند کاه در برابر هر باد به اینطرف و آن طرف پرتاب نمی‌شود. اگر به آنچه که خواندید، عمل کنید آن تعادل که مانع سکنه قلبی است حاصل خواهد شد و از همه مهمتر از آفت سکنه قلبی در امان خواهید بود.

منبع: کتاب عقده های روانی - دکتر ایرج پور باقر «گزیده»

افسرده می‌گردند. آنها زیاده از حد پرخاشگرند و بخود اعتماد دارند. این افراد دو صفت دارند که اگر در آنان شدت یابد قلب آنها را از کار می‌اندازد. صفت اول سماجت است. هدفی برای خود در نظر می‌گیرند و با خود عهد می‌کنند تا به هر قیمتی شده به آن هدف برسند. صفت دوم زود رنجی است وقتی ببینند دیگران طرز تفکر آنها را

کنید. اینها بود نکاتی که از لحاظ جسمانی باید رعایت کرد تا به سکنه قلبی دچار نشویم. اما بهتر است درباره عوامل روانی که لااقل به اندازه عوامل جسمی مهم هستند هم مختصراً بحث کنیم. نقش هیجانات و غم و خشم در سکنه های قلبی آشکار است آیا منظور این است که ما بی‌درنگ جلوی هیجانات خود را بگیریم؟ نه.

شخصیت‌های در معرض سکنه اگر به هدفی نرسند متأثر و به شدت عصبانی و افسرده می‌گردند. آنها زیاده از حد پرخاشگرند و بخود اعتماد دارند.

درست تلقی نمی‌کنند رنجیده خاطر می‌شوند و دچار تلاطم هیجانی و عاطفی می‌شوند. دلشکسته و نومید می‌شوند و قلبشان از کار باز می‌ایستد.

یکی از مهمترین چیزهایی که باید بدانیم این است که هیجانات و احساساتمان در یک حالت متعادل باشد هم جسممان وهم قلبمان سالم خواهد بود اگر عواطف و هیجانانمان در یک حالت جنگجویانه و کینه و نفرت باشد آنوقت است که تن و احتمالاً قلب در معرض خطر قرار می‌گیرد.

همه ما احتیاج داریم تا به هر قیمتی شده تعادلی میان عواطف و هیجانات خود و فعل و انفعالات شیمیایی بدنمان ایجاد کنیم. زندگی فقط مقام نیست، پول نیست بلکه باید دوستی را پیشه

ما برای زندگی کردن به مقداری هیجان احتیاج داریم. بیکاری ممکن است پیش از کار کردن موجب غم و غصه و اضطراب و هیجان بشود. ما باید مواظب اضطراب‌ها و بیقراریهای خود باشیم، بسیاری از قربانیان سکنه قلبی شکایت می‌کنند: «هیچوقت نمی‌توانم آرام بگیرم و تمدد اعصاب کنم. پزشکی نوشته بود «بعضی افراد را نمی‌توان شخصیت‌های سکنه‌ای به حساب آورد. در کتابهای پزشکی این نوع اشخاص کسانی هستند که به شدت فعالیت می‌کنند تا به مقامات درجه اول اجرائی برسند اینان درست مقابل کسانی هستند که به قضا و قدر و قسمت معتقدند و منتظرند تا غذا از آسمان در دهانشان بی‌افتد.» شخصیت‌های سکنه‌ای اگر به هدفی نرسند متأثر و به شدت عصبانی و

بينا ب'נה



نشریه بينا از کلیه صاحبان اندیشه در زمینه‌های مذهبی، فرهنگی و اجتماعی جهت ارائه مقالات دعوت به همکاری می‌نماید.

همچنین این نشریه پذیرای دیدگاه‌های پیشنهادی و انتقادی همکیشان گرامی است



بخش آگهی نشریه بينا از تمامی صاحبان صنایع و مشاغل برای پذیرش تبلیغات دعوت به عمل می‌آورد.

شماره تماس: ۶۷۰۲۵۵۶

شاورعوت

بشر را سوی پستی سوق می‌داد

برای اهل عالم غم سرشستی

بُدی مستغرق دریای ذلت

بشر از معرفت طرفی نبستی

دریدی نوع خود را همچو حیوان

بجز خونخواری اولاد انسان

نبوئیده بشر از بیخ و از بن

به دست قادر موسی عمران

فروزان اختری چون مهر رخشا

گروهی بی نوا، صاحب نوا شد

همه دادند فرق چاه از راه

سیاهی بر سفیدی جای خود داد

جهان تیره روشن گشت چون روز

در آن عصری که روح آدمیزاد

در آن عصری که دیو جهل و زشتی

در آن عصری که آدم از جهالت

در آن عصری که غیر بت پرستی

در آن عصری که وحشی وار انسان

نه بودی عدل و نی انصاف و وجدان

در آن عصری که بوئی از تمدن

به تأیید حد-ا در ماه (سیوان)

درخشید از ستیغ کوه سینا

به قوم منتخب (توراه) عطا شد

چو نازل بر جهان گردید (توراه)

پیچید از جهان طوماریداد

چو شد (توراه) به دنیا عالم افروز



به حق اولیای اصفیایت

به حق (مشه) و (سارا) و (راحل)

فساد جنگ را از ریشه برکن

خداوند به حق انبیایت

در این روزی که (توراه) گشته نازل

بمعالم پرتو صلحی بیفکن

که تا طالع شود صلح مؤید

بنای زندگی گردد مؤید

فرم اشتراک «بينا» ماهنامه ارگان انجمن کلیمیان

اینجانب

از سازمان / موسسه

به نشانی

تلفن

(کدپستی صندوق پستی)

مایل به اشتراک یکساله / شش ماهه ماهنامه بينا هستم

هر یک از خوانندگان محترم می توانند در صورت تمایل به اشتراک ، فرم بالا را تکمیل نموده و پس از واریز کردن حق اشتراک ، اصل فیش بانکی را همراه با فرم تکمیل شده به نشانی زیر ارسال دارند.

تهران - خیابان شیخ هادی - کوچه هاتف - پلاک ۶۰ طبقه دوم - کد پستی ۱۱۳۸۸

کتابخانه مرکزی کلیمیان ایران (تلفن تماس : ۶۷۰۴۲۴۷)

- حق اشتراک برای یک سال : ۳۶۰۰۰ ریال ، برای شش ماهه ۱۸۰۰۰ ریال

- حساب جاری شماره ۲۴۸۹ بانک ملی شعبه ملک (شیخ هادی) کد ۴۵۶

به نام « انجمن کلیمیان تهران » (قابل واریز در کلیه شعب بانک ملی)

اطلاعیه انجمن کلیمیان تهران

بدینوسیله با اطلاع همکیشان عزیز می رسانیم اخیراً مشاهده گردیده است که بعضی افراد به اقدام به تولید و توزیع کالباس باعنوان کاشر در سطح جامعه کلیمی نموده اند .

لذا اعلام می گردد که این کالباس ها بهیچوجه مورد تأیید جناب خاخام یوسف همدانی کهن و انجمن کلیمیان تهران نبوده و استفاده آنها را توصیه نمی نمایند .

تعطیلات تابستانی مدارس آغاز شده است



مربوط به گزارش مدارس



کاشی کاری با خط نوشته های عبری
در یک کنیسه ای اصفهان قرن شانزدهم میلادی